



و. ا. لنین

داده‌های جدید
در مورد قوانین حاکم بر
توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی

ترجمه: الشيوعية





V. I. Lenin

بخش اول

سرمایه‌داری و کشاورزی در ایالات متحده آمریکا^[1]

ایالات متحده آمریکا که به عنوان کشوری پیشرو در سرمایه‌داری شناخته می‌شود، برای مطالعه‌ی ساختار اقتصادی-اجتماعی و توسعه‌ی کشاورزیِ مدرن از اهمیت خاصی برخوردار است. ایالات متحده آمریکا چه در سرعت توسعه‌ی سرمایه‌داری در آغاز قرن و چه در سطح رکورد توسعه که قبلاً (در دیگر کشورها) به دست آمده، بی‌رقیب است. این کشور در استفاده از به‌روزترین ماشین‌آلات به سطح بسیار بالایی از توسعه در سرزمین وسیع خود دست یافته، و در استفاده از تکنیک‌هایی که با تنوع چشمگیر شرایط طبیعی و تاریخی و یا در گستره‌ی آزادی سیاسی و سطح فرهنگی توده‌ی مردم تطبیق یافته است، رقیبی ندارد. این کشور در حقیقت از بسیاری جهات الگوی تمدن بورژوازی و ایده‌آل آن است.

مطالعه‌ی قوانین و مقررات توسعه‌ی کشاورزی در ایالات متحده آمریکا با سرشماری‌های چند ده ساله، که تصویر بسیار دقیقی از تمامی مؤسسات صنعتی و کشاورزی ارائه می‌دهند، آسان‌تر شده است. [بدین ترتیب] این آمار انبوهی از اطلاعات دقیق را شامل می‌شوند که در هیچ کشور دیگری در دسترس نیست. [و] به راستی آزمایی بسیاری از تصورات رایج کمک می‌کند؛ تصوراتی که اکثراً به صورت بسیار سست فرموله شده و بدون انتقاد تکرار می‌شوند و معمولاً در خدمت دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه‌ی بورژوازی قرار دارند.

آقای هیمر در شماره ژوئن مجله زاویتی (۱۹۱۳) ^[۱] داده‌هایی از آخرین سرشماری، (سیزدهمین سرشماری سال ۱۹۱۰) ارائه می‌دهد و بر این اساس عوامانه‌ترین و بورژوازی‌ترین -هم از نظر تئوریک و هم از نظر سیاسی- نظرات را تکرار می‌کند که «اکثریت قریب به اتفاق مزارع در ایالات متحده فقط از نیروی کار

خانوادگی استفاده می‌کنند». که «در مناطق بسیار توسعه‌یافته‌تر، سرمایه‌داری کشاورزی در حال فروپاشی است». که «در اکثریت مناطق... روزبه‌روز کشاورزی در مقیاس کوچک مبتنی بر مالک، بهره‌بردار غالب می‌شود». این‌که دقیقاً «در مناطق قدیمی‌تر کشت‌شده، سطح توسعه اقتصادی بالاتری» را داراست و «کشاورزی سرمایه‌داری و تولید به واحدهای کوچک‌تر تجزیه می‌شود». که «هیچ منطقه‌ای وجود ندارد که شهرک‌نشینی در آن ادامه داشته باشد» (منظور پایان به اصطلاح مانیفست سرنوشت و اتمام زمین برای شهرک‌نشینان جدید است)؛ یا «کشاورزی سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ در حال زوال نباشد و مزارع خانوادگی جایگزین آن نشوند» و غیره و غیره.

تمامی این ادعاها کاملاً غلط بوده و در تضاد مستقیم با واقعیات قرار داشته و اغماض حقایق هستند. نادرستی آن‌ها به دلایل بسیار خوبی باید به تفصیل توضیح داده شود:

آقای هیمر یک فرد عادی نیست، او نویسنده معمولی مجله‌ای «معمولی» نیست؛ او یکی از برجسته‌ترین اقتصاددانانی است که نماینده‌ی دموکراتیک‌ترین و چپ‌گراترین جناح بورژوازی درزمینه‌ی تفکر اجتماعی در روسیه و اروپاست. دقیقاً به همین دلیل است که دیدگاه‌های آقای هیمر به‌ویژه در میان برخی از اقشار غیر پروولتری، انتشار و نفوذ گسترده‌ای داشته است. آن‌ها صرفاً نظرات شخصی، یا اشتباهات فردی او نیستند، بلکه بیانات «پرطمطراق» ای هستند (که با دموکراتیک‌ترین اصطلاحات و عبارات پردازی‌های شبه‌سوسیالیستی آراسته شده‌اند). آن‌ها دیدگاه‌های عمومی بورژوایی هستند که در فضای جامعه‌ی سرمایه‌داری به راحتی پذیرفته می‌شوند.

تئوری تکامل غیرسرمایه‌سالاری کشاورزی در جامعه‌ی سرمایه‌داری که آقای هیمر از آن دفاع می‌کند، در واقع نظریه اکثریت عظیم اساتید بورژوا و بورژوا دمکرات‌ها

و همچنین اپورتونیست‌های جنبش کارگری در سراسر جهان است. اغراق نیست اگر بگوییم این تئوری موهوماتی است که کل جامعه‌ی بورژوایی تحت تاثیر آن قرار دارد. در توضیح بیشتر خود برای رد این نظریه، سعی می‌کنم تصویر کاملی از سرمایه‌داری در کشاورزی آمریکا ارائه دهم، زیرا یکی از اشتباهات اصلی اقتصاددانان بورژوا جداسازی حقایق و ارقام، عمده و جزئی، از بستر کلی روابط سیاسی-اقتصادی است. تمام اطلاعات ارائه شده‌ی من، از نشریات آماری رسمی ایالات متحده آمریکای شمالی گرفته شده است، از جمله جلد‌های پنجم، اختصاص داده شده به کشاورزی، سرشماری دوازدهم و سیزدهم به ترتیب در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰،^[۱] و همچنین چکیده آماری ایالات متحده برای سال ۱۹۱۱. با ذکر این منابع، برای هر کدام به طور جداگانه به صفحات یا جداول ارجاع نخواهم داد، زیرا این عمل کار خواننده را سخت و متن را پیچیده می‌کند؛ هرکسی که علاقه‌مند باشد به راحتی می‌تواند داده‌های مورد نظر را از فهرست مطالب این نشریات پیدا کند.

۱. ویژگی کلی سه منطقه اصلی غرب هومستد

منطقه وسیع ایالات متحده، که فقط کمی کوچکتر از کل قاره اروپا است، تنوع زیادی در بخش‌های مختلف کشور در بخش کشاورزی دارد. بنابراین مطالعه جداگانه تقسیمات عمده را که هر کدام دارای وضعیت اقتصادی خاص خود هستند، کاملاً ضروری می‌سازد. آماردانان آمریکایی در سال ۱۹۰۰ (در تقسیم بندی‌های خود) پنج منطقه و در سال ۱۹۱۰ نه منطقه جغرافیایی را ذکر کردند:

- نیواینگلند - شش ایالت در سواحل اقیانوس اطلس در شمال شرقی (مین، نیوهمپشایر، ورمونت، ماساچوست، رود آیلند و کنتیکت).
- ایالت‌های میانه‌ی ساحل اقیانوس اطلس (نیویورک، نیوجرسی و پنسیلوانیا) - در سال ۱۹۰۰ این دو منطقه، ناحیه اقیانوس اطلس شمالی را تشکیل دادند.
- مرکزی شمال شرقی (اوهاйо، ایندیانا، ایلینوی، میشیگان، و ویسکانسین)؛
- شمال غربی مرکزی (مینیسوتا، آیووا، میسوری، داکوتای شمالی و جنوبی، نبراسکا، و کانزاس) - در سال ۱۹۰۰، دو منطقه آخر ناحیه شمال مرکزی را تشکیل دادند.
- اقیانوس اطلس جنوبی (دلاور، مریلند، ناحیه کلمبیا، ویرجینیا، ویرجینیای غربی، کارولینای شمالی و جنوبی، جورجیا و فلوریدا) - بدون تغییر از سال ۱۹۰۰؛

- جنوب شرقی مرکزی (کنتاکی، تنسی، آلاباما و می سی سی پی)؛
- جنوب غربی مرکزی (آرکانزاس، اوکلاهما، لوئیزیانا، و نگزاس) - در سال ۱۹۰۰، دو منطقه آخر، بخش مرکزی جنوبی را تشکیل دادند.
- کوهستانی (مونتانا، آیداهو، وایومینگ، کلرادو، نیومکزیکو، آریزونا، یوتا، و نوادا)؛ و
- اقیانوس آرام (واشنگتن، اورگان و کالیفرنیا) - در سال ۱۹۰۰، دو منطقه آخر، بخش غربی را تشکیل دادند.

پراکندگی این تقسیمات باعث شد آماردانان آمریکایی در سال ۱۹۱۰ آن‌ها را به سه منطقه اصلی تقسیم کنند - شمال، جنوب و غرب. در حال حاضر خواهیم دید که این تقسیم به سه منطقه اصلی بسیار مهم و حیاتی است، اگرچه در این جا نیز، مانند هر چیز دیگر، تغییراتی اعمال می‌شود، به طوری که در برخی از این تقسیم‌بندی‌ها، نیوانگلند و ایالات میانه‌ی ساحل اقیانوس اطلس باید جداگانه در نظر گرفته شود. به منظور تعریف تمایز اساسی بین سه منطقه اصلی، اجازه دهید آن‌ها را به عنوان شمال صنعتی، جنوب سابقاً برده‌دار و غرب هومستد^۱ دسته‌بندی کنیم. در این جا ارقام مربوط به مساحت، درصد اراضی احیا شده^[۲] و جمعیت آن‌ها آمده است:

^۱ در تاریخ ایالات متحده، زمین هومستد قطعه‌ای از زمین دولتی در غرب بود که به شهرک‌نشینان داده می‌شد تا بتوانند در آن جا ساکن شده و مزرعه‌ای را توسعه دهند.

^۲ اصلاح اراضی یا احیای اراضی، به مجموعه فعالیت‌هایی گفته می‌شود که زمین‌هایی را که قابلیت بالقوه برای کشاورزی و فعالیت‌های تولیدی دارند، برای کشت و تولید محصولات کشاورزی مختلف آماده سازی می‌نماید. این فعالیت‌ها شامل تسطیح اراضی، یکپارچه سازی اراضی، آب‌رسانی و ایجاد کانال‌های انتهایی شبکه‌های آب‌رسانی و اصلاح و تقویت خاک می‌باشد.

| بخش ها | مساحت کل زمین ۰۰۰'۰۰۰ (جریب) | درصد از اراضی احیا شده | جمعیت (۱۹۱۰) ۰۰۰'۰۰۰ |
|--------|---------------------------------|---------------------------|-------------------------|
| شمال | ۵۸۸ | ۴۹ | ۵۶ |
| جنوب | ۵۶۲ | ۲۷ | ۲۹ |
| غرب | ۷۵۳ | ۵ | ۷ |
| آمریکا | ۱۹۰۳ | ۲۵ | ۹۲ |

شمال و جنوب تقریباً مساحت یکسانی دارند، در حالی که غرب تقریباً نصف آن دو است. جمعیت شمال اما هشت برابر غرب است که شاید بتوان گفت جمعیت خیلی کمی دارد. این واقعیت که در ۱۰ سال بین ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰، جمعیت شمال ۱۸ درصد، جنوب ۲۰ درصد و غرب ۶۷ درصد افزایش یافته است، آشکارا نشان می‌دهد که فرآیند شهرک‌نشینی و تصرف اراضی در غرب چقدر گسترده است! به ندرت افزایشی در تعداد مزارع در شمال وجود دارد: ۲'۸۷۴'۰۰۰ در سال ۱۹۰۰ و ۲'۸۹۱'۰۰۰ در سال ۱۹۱۰ (۶/۰٪+). در جنوب، این تعداد ۱۸ درصد افزایش یافت و از ۲۶۰۰۰۰۰ به ۳۱۰۰۰۰۰ رسید. و در غرب با ۵۴ درصد یعنی بیش از نیمی از ۲۴۳۰۰۰۰ به ۳۷۳۰۰۰۰.

نحوه تصرف اراضی در غرب از داده‌های مربوط به هومستدها به دست می‌آید، که قطعاتی از زمین هستند، عمدتاً به مساحت ۱۶۰ جریب (آکر یا جریب فرنگی، معادل ۴۰۴۷ مترمربع)؛ یعنی حدود ۶۵ دسیاتین (یک واحد اندازه‌گیری قدیمی و منسوخ شده روسی و معادل ۰۹/۱ جریب)؛ که توسط دولت به صورت رایگان یا با قیمت اسمی به شهرک‌نشینان اختصاص داده می‌شود. در ۱۰ سال بین ۱۹۰۱ و ۱۹۱۰، مساحت اشغال شده توسط هومستدها در شمال ۵۵/۳ میلیون جریب بود

(شامل ۳/۵۴ میلیون جریب، یعنی بیش از ۹۸ درصد تنها در منطقه مرکزی شمال غربی). در جنوب ۲۰ میلیون جریب (شامل ۳/۱۷ میلیون جریب در منطقه مرکزی جنوب غربی)، و در غرب، ۳/۵۵ میلیون جریب بود که در میان هر دو منطقه پخش شده بود. این بدان معناست که غرب یک منطقه‌ی هومستد مستحکم است (منطقه‌ای که در آن زمین‌های غیر اشغالی عملاً به صورت رایگان واگذار می‌شود، تا حدودی شبیه به تصرف اراضی (توسط شهرک نشینان) در مناطق دورافتاده روسیه)، با این تفاوت که این پروسه توسط یک دولت فئودالی تنظیم نمی‌شود، بلکه به شیوه‌ای دموکراتیک (من تقریباً می‌گویم: به شیوه‌ای نارودنیکی؛ جمهوری آمریکا ایده «نارودنیکی» توزیع زمین‌های اشغال نشده بین همه متقاضیان را به شیوه‌ای سرمایه‌داری اجرا کرده است). با این حال، شمال و جنوب در تقسیمات خود هر کدام تنها یک ناحیه هومستد دارند که ممکن است به عنوان یک نمونه انتقالی از غرب استقرار نیافته به شمال و جنوب مستقر شده (منظور از نظر شهرک نشینان است) در نظر گرفته شود. به هر حال، توجه داشته باشیم که تنها در دو بخش شمال - نیوانگلند و ایالت‌های میانه ساحل اقیانوس اطلس - مطلقاً هیچ کمک مالی‌ای برای هومستد در دهه‌ی گذشته وجود نداشت. بعداً باید به این دو بخش صنعتی بازگردیم، جایی که دیگر هومستدی وجود ندارد.

ارقام فوق در مورد هومستدهایی است که مطالبه شده‌اند و نه مواردی که واقعاً [شهرک نشینان] در آن‌ها مستقر شده‌اند. ما هیچ رقمی در رابطه با مورد دوم برای نواحی مختلف نداریم. اما حتی اگر این مقیاس‌ها تا حدودی به‌عنوان مقادیر مطلقاً اغراق‌آمیز باشند، به هر حال بازتابی صادقانه از اهمیت نسبی هومستد ها در بخش‌های مختلف هستند. در شمال در سال ۱۹۱۰، مزارع در مجموع ۴۱۴ میلیون جریب بودند، به طوری که مطالبات زمین در ۱۰ سال گذشته به حدود یک هشتم کل رسید. در جنوب، حدود یک هفدهم (۲۰ از ۳۵۴)؛ و در غرب یک دوم (۵۵

از ۱۱۱) جمع‌آوری داده‌ها در مورد مناطقی که به سختی مالکیت زمین در آن‌ها وجود دارد، و داده‌های مربوط به مناطقی که تمام زمین در آن‌ها اشغال شده است، تحقیقات علمی بهبودی‌ای است.

آمریکا واضح‌ترین تأییدیه بر سخنان مارکس در جلد سوم کاپیتال^[۴] است که، سرمایه‌داری در کشاورزی به شکل مالکیت زمین یا اجاره‌داری زمین بستگی ندارد. سرمایه متنوع‌ترین انواع مالکیت ارضی یعنی پاتریارکال-فئودالی، «تخصیص دهقانی» (یعنی دارایی‌های svt ih) قبیله‌ای، اشتراکی، و دولتی و سایر اشکال مالکیت زمین را با به کارگیری راه‌ها و روش‌های گوناگون، تحت کنترل خود در می‌آورد. برای این‌که آمار کشاورزی به درستی و منطقی گردآوری شود، باید روش‌های تحقیق، جدول‌بندی و غیره اصلاح شود تا با اشکال نفوذ سرمایه‌داری در کشاورزی مطابقت داشته باشد. به عنوان مثال، هومستدها باید در یک گروه ویژه قرار گرفته و سرنوشت اقتصادی آن‌ها ردیابی و (مطالعه) شود، درحالی‌که، اغلب تحت تأثیر رویه‌ها و تشریفات زائد این موضوعات مهم را در نظر نمی‌گیرند.

میزان گستردگی کشاورزی در غرب در مقایسه با بخش‌های دیگر، اتفاقاً از داده‌های مربوط به هزینه‌های کود مصنوعی مشهود است. در سال ۱۹۰۹، هزینه هر جریب از اراضی احیا شده در شمال ۱۳ سنت (۰/۱۳ دلار)، در جنوب ۵۰ سنت و در غرب تنها ۶ سنت بود. جنوب بالاترین رقم را داشته زیرا پنبه به مقدار زیادی کود نیاز دارد و جنوب عمدتاً منطقه‌ی کشت پنبه است: پنبه و تنباکو ۴۶/۸ درصد از ارزش کل محصولات کشاورزی آن را تشکیل می‌دهند پس از آن غلات، ۲۹/۳ درصد و یونجه و علوفه تنها ۵/۱ درصد. در مقابل، غلات در شمال با ۶۲/۶ درصد و به دنبال آن یونجه و علوفه با ۱۸/۸، پیشتاز است. در غرب، غلات ۳۳/۱ درصد از ارزش کل محصولات کشاورزی را تشکیل می‌دهند. یونجه و علوفه، ۳۱/۷ درصد، در حالی که میوه ۱۵/۵ درصد از ارزش کل محصولات را تشکیل

می‌دهد و شاخه‌ی ویژه‌ای از کشاورزی تجاری است که به سرعت در سواحل اقیانوس آرام در حال توسعه است.

۳. شمال صنعتی

تا سال ۱۹۱۰، جمعیت شهری در شمال به ۵۸/۶ درصد از کل جمعیت رسید، در حالی که این جمعیت در جنوب ۲۲/۵ درصد و در غرب ۴۸/۸ درصد بود. نقش صنعت از این ارقام مشهود است:

| کارگران در صنعت | ارزش محصولات | | | | شمال |
|-----------------|-----------------------------------------|-------|-------|---------------|--------------|
| | با هزینه‌ی کمتر مواد اولیه تولید می‌کند | مجموع | احشام | محصولات زراعی | |
| ۵/۲ | ۶/۹ | ۵/۲ | ۲/۱ | ۳/۱ | شمال |
| ۱/۱ | ۱/۱ | ۲/۶ | ۰/۷ | ۱/۹ | جنوب |
| ۰/۳ | ۰/۵ | ۰/۸ | ۰/۳ | ۰/۵ | غرب |
| ۶/۶ | ۸/۵ | ۸/۶ | ۳/۱ | ۵/۵ | ایالات متحده |

ارزش کل محصول در این جا اغراق شده است زیرا بخشی از محصولات، مثلاً خوراک، در ارزش محصولات دامی تکرار می‌شود. اما در هر صورت این ارقام به طور قطعی نشان می‌دهند که تقریباً پنج ششم تولیدات آمریکایی در شمال متمرکز است و تولید (مانوفاکتور) بر کشاورزی غالب است. برعکس، جنوب و غرب عمدتاً کشاورزی هستند. جدول بالا نشان می‌دهد که شمال با جنوب و غرب با توجه به توسعه‌ی نسبتاً بیشتر صنعت متفاوت است، زیرا صنایع بازاری ایجاد کرده و باعث قوت و توسعه‌ی کشاورزی می‌شود. شمال «صنعتی»- با این وجود همچنان بزرگترین تولیدکننده‌ی محصولات کشاورزی باقی مانده است. بیش از یک دوم، در واقع حدود سه پنجم تولید کشاورزی در شمال متمرکز است. در

مقایسه با بخش‌های دیگر، این‌که کشاورزی در شمال چقدر فشرده‌تر است، از ارقام زیر در مورد ارزش هر جریب از تمام اموال مزرعه مشاهده می‌شود. - زمین، ساختمان‌ها، ادوات و ماشین‌آلات و دام. در سال ۱۹۱۰، در شمال ۶۶ دلار بود، در مقایسه با ۲۵ دلار در جنوب و ۴۱ دلار در غرب. ارزش هر جریب ادوات و ماشین‌آلات به‌تنهایی در شمال ۲/۰۷ دلار، در جنوب ۰/۸۳ دلار و در غرب ۱/۰۴ دلار بود.

تقسیمات نیوانگلند و ایالات میانه‌ی ساحل اقیانوس اطلس در این جدول برجسته هستند. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم هومستد جدیدی در این نواحی وجود ندارد. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، کاهش مطلق در تعداد مزارع، و به‌طور کلی در مساحت اراضی احیا شده مزارع وجود داشت. بازده اشتغال نشان می‌دهد که تنها ۱۰ درصد از جمعیت آن‌جا به کشاورزی مشغول هستند، در مقایسه با میانگین ۳۳ درصد برای ایالات متحده، ۲۵ تا ۴۱ درصد برای سایر بخش‌های شمال، و ۵۱ تا ۶۳ درصد برای جنوب.

تنها ۶ تا ۲۵ درصد از مساحت اراضی احیا شده در این دو منطقه زیر کشت غلات است (میانگین برای ایالات متحده آمریکا ۴۰ درصد و برای شمال، ۴۶ درصد است) ۵۲ تا ۲۹ درصد زیر کشت علوفه است [که بیشتر کشت می‌شود] (در مقابل ۱۵ درصد و ۱۸ درصد) و ۴/۶ تا ۳/۸ درصد زیر کشت سبزیجات است (در مقابل ۱/۵ و ۱/۵ درصد). این منطقه از فشرده‌ترین مناطق کشاورزی است. متوسط هزینه‌ی کود برای هر جریب زمین احیا شده در سال ۱۹۰۹ به ترتیب ۱/۳۰ و ۰/۶۲ دلار بود. میانگین ارزش ادوات و ماشین‌آلات به ازای هر جریب زمین احیا شده ۲/۵۸ دلار و ۳/۸۸ دلار - حداکثر ارقام برای ایالات متحده آمریکا بود. بعداً خواهیم دید که در مناطق صنعتی شمال، کشاورزی بارزترین خصایل سرمایه‌سالار را دارد.

۳. جنوب سابقاً برده‌دار

آقای هیمر می‌نویسد که ایالات متحده آمریکا «کشوری است که هرگز دارای سیستم فئودالی نبوده و از تاثیرات و بقایای اقتصادی آن محفوظ بوده است» (صفحه‌ی ۴۱ مقاله او). اما عکس قضیه صادق است، زیرا بقایای اقتصادی برده‌داری به هیچ‌وجه قابل تمایز از بقایای فئودالیسم نیست، و در جنوب سابقاً برده‌دار، این بقایا هنوز بسیار قدرتمند هستند. اگر اشتباه آقای هیمر صرفاً در نوشتن شتابزده بود، ارزشی نداشت که در مورد اشتباهات وی صحبت کنیم. اما تمام نوشته‌های لیبرال و نارودنیک در روسیه نشان می‌دهند که این «اشتباه» به طور منظم و با لجاجت غیرمعمول در رابطه با سیستم خدمات کار در روسیه (که دارای بقایای فئودالی است) تکرار می‌شود.

جنوب ایالات متحده تا سال‌های (۶۰ قرن ۱۹) برده‌دار بود تا این‌که برده‌داری به وسیله‌ی جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) از میان رفت. تا به امروز، سیاه‌پوستان تنها ۷/۰ تا ۲/۲ درصد از جمعیت شمال و غرب را تشکیل می‌دهند، برعکس در جنوب جمعیت آن‌ها بیش از ۶/۲۲ تا ۷/۳۳ درصد (از کل جمعیت جنوب) است، جمعیت کل سیاه‌پوستان در ایالات متحده ۷/۱۰ دصد است. نیازی به توضیح بیشتر در مورد وضعیت اجتماعی تنزل‌یافته‌ی سیاه‌پوستان نیست: بورژوازی آمریکا از این نظر به هیچ‌وجه بهتر از بورژوازی کشورهای دیگر نیست. پس از «آزادی» سیاه‌پوستان از یوغ بردگی، تحت نظام سرمایه‌داری «آزاد» جمهوری‌خواه-دمکراتیک، سعی شد تا نظم سابق به وقیحانه‌ترین شکل ممکن بازگردانده شود. یک واقعیت آماری جزئی سطح فرهنگی آن‌ها را نشان می‌دهد. درحالی‌که نسبت بی‌سوادان در سال ۱۹۰۰ در میان جمعیت سفید پوست ایالات متحده از ۱۰ سال

به بالا تنها ۶/۲ درصد بود، در میان سیاه پوستان این میزان به ۴۴/۵ درصد می‌رسد! بیش از هفت برابر! در شمال و غرب بی‌سوادی از ۴ تا ۶ درصد (۱۹۰۰) و در جنوب از ۲۲/۹ تا ۲۳/۹ درصد بوده است! به راحتی می‌توان مجموعه روابط حقوقی و اجتماعی را که با این واقعیت ننگین منطبق است از میزان باسوادی جامعه فهمید.

بنابراین مبنای اقتصادی که این «روبنا» را ایجاد کرده و به بازتولید آن منجر می‌شود چیست؟

این سیستم دقیقاً مانند «مدل روسی» است که به‌عنوان مزارع^۳ شناخته می‌شود. در سال ۱۹۱۰، سیاهپوستان مالک ۹۲۰۸۸۳ مزرعه بودند، یعنی ۱۴/۵ درصد از کل مزارع. از مجموع کل کشاورزان، ۳۷ درصد مستأجر بودند. ۶۲/۱ درصد، مالکان؛ ۰/۹ درصد باقی مانده از مزارع توسط مدیران اداره می‌شد. اما در میان سفیدپوستان ۳۹/۲ درصد کشاورزان مستأجر بودند و درحالی که این میزان در میان سیاهان ۷۵/۳ درصد بوده است! کشاورز سفیدپوست میانه‌حال در آمریکا مالک است، کشاورز سیاه پوست میانه‌حال اما مستأجر. نسبت مستأجران در غرب تنها ۱۴ درصد بود؛ این بخش در حال حاضر همچنان منطقه‌ای برای سکونت است، با زمین‌های جدید خالی از سکنه، و یک الدورادو (الدورادوی کوتاه مدت و غیرقابل اعتماد) برای «کشاورز مستقل» کوچک. در شمال نسبت کشاورزان مستأجر ۲۶/۵ درصد و در جنوب ۴۹/۶ درصد بود! نیمی از کشاورزان جنوبی مستأجر بودند. (الدورادو: مکانی با ثروت یا فرصت شگفت انگیز)

^۳ زارعه در لغت از ریشه (زرع) مصدر باب مفاعله به معنای باهمدیگر کاشتن می‌باشد. در اصطلاح عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین زمینی را برای مدت معینی به طرف دیگر می‌دهد که در آن زراعت نمایند و حاصل را تقسیم کنند. مالک زمین را مزارع و کسی را که زراعت می‌کند را عامل می‌گویند.

اما این همه‌ی ماجرا نیست. این‌ها حتی مستأجر به معنای اروپایی، متمدانه و مدرن کلمه نیستند. آن‌ها عمدتاً تحت شرایط نیمه‌فئودالی قرار داشته و کشاورزان نیمه‌برده هستند. در غرب («آزاد»)، عاملین مزارعه در اقلیت بودند (۲۵۰۰۰ نفر از مجموع ۵۳۰۰۰ مستأجر). در شمال، که مدت‌ها پیش شهرک نشینان در آن ساکن شدند، از ۷۶۶۰۰۰ کشاورز مستأجر، ۴۸۳۰۰۰ نفر یعنی ۶۳ درصد، مزارعه کار بودند. در جنوب، ۱۰۲۱۰۰۰ از ۱۵۳۷۰۰۰ کشاورز مستأجر، یعنی ۶۶ درصد، مزارعه‌کار بودند.

در سال ۱۹۱۰، آمریکای آزاد و جمهوری‌خواه-دمکراتیک دارای ۱۵۰۰۰۰۰۰ عامل مزارعه بود که بیش از ۱۰۰۰۰۰۰۰ نفر از آن‌ها سیاه‌پوست بودند. و نسبت سهم آن‌ها به تعداد کل کشاورزان کاهش نمی‌یابد، بلکه برعکس به طور پیوسته و نسبتاً سریع در حال افزایش است. در سال ۱۸۸۰، ۱۷/۵ درصد از کشاورزان در ایالات متحده مزارعه کار بودند، در سال ۱۸۹۰، ۱۸/۴ درصد. در سال ۱۹۰۰، ۲۲/۲ درصد؛ و در سال ۱۹۱۰، ۲۴ درصد.

آماردانان آمریکایی از داده‌های سال ۱۹۱۰ نتایج زیر را به‌دست می‌آورند:

«در جنوب، شرایط همیشه تا حدودی با شمال متفاوت بوده است، و بسیاری از مزارع مستأجرها بخش‌هایی از کشتزارها با وسعت قابل توجهی هستند که قدمت آن به قبل از جنگ داخلی می‌رسد.» در جنوب، «سیستم کار توسط مستأجران-عمدتاً مستأجران رنگین پوست- جانشین سیستم کار بردگان شده است... توسعه سیستم اجاره نشینی در جنوب بسیار مشهود است، جایی که کشتزارهای بزرگی که قبلاً توسط کار بردگان اداره می‌شد، در بسیاری از موارد به قطعات کوچک تقسیم شده و به مستأجران اجاره داده شده است... این پلاتیشن‌ها^۴ در بسیاری از موارد هنوز به

^۴ پلاتیشن: ملکی که در آن محصولاتمانند قهوه، شکر و تنباکو کشت می‌شود.

طور عمده به عنوان واحدهای کشاورزی عمل می‌کنند، مستأجرین تحت نظارتی کم‌وبیش مشابه با نظارتی است که کارگران اجیر شده در شمال تحت آن قرار دارند. (نقل، جلد پنجم، صفحه ۱۰۲-۱۰۴)

برای نشان دادن وضعیت جنوب، ضروری است اضافه کنیم که جمعیت آن در حال گریختن به دیگر مناطق که عمدتاً در آن سرمایه‌داری رشد یافته‌تر است هستند، درست همان‌طور که دهقانان در روسیه از عقب‌مانده‌ترین استان‌های کشاورزی در مناطق مرکزی، جایی که بقایای فئودالی در آن‌جا تا حد زیادی حفظ شده است، برای دوری از حاکمیت مارکوف‌های بدنام، به مناطقی از روسیه که دارای سطح بالاتری از توسعه سرمایه‌داری هستند، مانند کلان شهرها، استان‌های صنعتی و جنوبی فرار می‌کنند. (به مقاله توسعه‌ی سرمایه‌داری در روسیه مراجعه کنید^[۴])

مناطق مزارعه، هم در آمریکا و هم در روسیه، راکدترین مناطق هستند، جایی که توده‌ها در معرض بیشترین فشار و ظلم قرار دارند. مهاجران به آمریکا که نقش برجسته‌ای در اقتصاد کشور و زندگی اجتماعی آن دارند، عمدتاً از جنوب دوری می‌کنند. در سال ۱۹۱۰، متولدین خارجی ۱۴/۵ درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دادند. اما در جنوب، این رقم برای چندین بخش تنها ۱ تا ۴ درصد بود، در حالی که در بخش‌های دیگر نسبت افراد از ۱۳/۹ درصد تا ۲۷/۷ درصد متغیر بود (نیوانگلند). برای سیاه‌پوستان «آزاد شده از یوغ بردگی»، جنوب آمریکا نوعی زندان است که در آن محصور شده‌اند، منزوی شده و از آزادی‌های بسیاری محروم هستند. جنوب به دلیل عدم تحرک جمعیت و بیشترین «وابستگی به زمین» از باقی آمریکا متمایز می‌شود: به استثنای آن تقسیمات جنوبی که هنوز هومستد قابل توجهی دارد (مرکزی جنوب غربی)، ۹۱ تا ۹۲ درصد از جمعیت در دو ناحیه دیگر از جنوب در همان بخش محل تولد خود ساکن بودند، در حالی که برای ایالات متحده به طور کلی این رقم ۷۲/۶ درصد بود، یعنی تحرک جمعیت بسیار بیشتر

است. در غرب، که منطقه‌ی هومستد است، تنها ۳۵ تا ۴۱ درصد از جمعیت در نواحی محل تولد خود زندگی می‌کردند.

سیاه‌پوستان در حال مهاجرت از دو منطقه جنوبی هستند که در آن سیستم هومستد وجود ندارد: در ۱۰ سال بین دو سرشماری گذشته، این دو ناحیه تقریباً ۶۰۰۰۰۰ جمعیت مهاجر «سیاه‌پوست» را به سایر نقاط کشور فراهم کردند. سیاه‌پوستان عمدتاً به شهرها مهاجرت می‌کنند: در جنوب، ۷۷ تا ۸۰ درصد از کل سیاه‌پوستان در جوامع روستایی زندگی می‌کنند. در سایر مناطق، این میزان تنها ۸ تا ۳۲ درصد است. بنابراین معلوم می‌شود که شباهت شگفت‌انگیزی در وضعیت اقتصادی سیاه‌پوستان در آمریکا به دهقانان روسیه در روسیه مرکزی که «سابقاً رعیت زمین‌داران بوده‌اند» وجود دارد.

ع. میانگین اندازه‌ی مزارع و به‌اصطلاح «تجزیه‌ی سرمایه‌داری» در جنوب

پس از بررسی ویژگی‌های متمایز سه منطقه اصلی ایالات متحده، و همچنین ماهیت کلی شرایط اقتصادی آن‌ها، اکنون می‌توانیم به تحلیل داده‌هایی که معمولاً به آن‌ها اشاره می‌شود، ادامه دهیم. این اطلاعات در درجه‌ی اول داده‌های مربوط به میانگین مساحت مزارع است. بر اساس این داده‌ها است که بسیاری از اقتصاددانان، از جمله آقای هیمر، قاطعانه‌ترین نتیجه را می‌گیرند.

میانگین مساحت هر مزرعه در ایالات متحده (جریب فرنگی، آکر)

| سال‌ها | تمام زمین‌های کشاورزی | اراضی احیا شده |
|--------|-----------------------|----------------|
| ۱۸۵۰ | ۲۰۲/۶ | ۷۸/۰ |
| ۱۸۶۰ | ۱۹۹/۲ | ۷۹/۸ |
| ۱۸۷۰ | ۱۵۳/۳ | ۷۱/۰ |
| ۱۸۸۰ | ۱۳۳/۷ | ۷۱/۰ |
| ۱۸۹۰ | ۱۳۶/۵ | ۷۸/۳ |
| ۱۹۰۰ | ۱۴۶/۲ | ۷۲/۲ |
| ۱۹۱۰ | ۱۳۸/۱ | ۷۵/۲ |

به طور کلی، در نگاه اول به نظر می‌رسد کاهش میانگین مساحت کل زمین‌های کشاورزی دارای یک نوسان نامشخص - به سمت بالا و پایین - در میانگین مساحت اراضی احیا شده است. اما یک وقفه مشخص در دوره ۷۰-۱۸۶۰ وجود دارد و من این را با (حروف بولد) نشان داده‌ام. در آن دوره، کاهش شدیدی در

میانگین مساحت تمام زمین‌های کشاورزی به میزان ۴۶ جریب (از ۱۹۹/۲ به ۱۵۳/۳) و بیشترین تغییر (از ۷۹/۸ به ۷۱/۰) و همچنین کاهش در میانگین مساحت اراضی احیا شده رخ داده است.

علتش چه بوده؟ بدیهی است که جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵ و لغو برده‌داری (جنگ داخلی) ضربه قاطعی به لاتیفوندیا برده‌داری (یک زمین یا مزرعه بزرگ در روم باستان یا بعداً در اسپانیا یا آمریکای لاتین که معمولاً توسط سرف‌ها یا بردگان کشت می‌شود) وارد آورده است. ما در ادامه شاهد تأیید مکرر این فکت خواهیم بود؛ اما این امر به قدری شناخته شده است که اصلاً نیاز به اثبات ندارد. اجازه دهید داده‌های مربوط شمال و جنوب را از هم تفکیک کنیم.

میانگین مساحت در هر مزرعه

| سال‌ها | جنوب | | شمال | |
|--------|-----------------------|---------------|-----------------------|---------------|
| | تمام زمین‌های کشاورزی | اراضی احیاشده | تمام زمین‌های کشاورزی | اراضی احیاشده |
| ۱۸۵۰ | ۳۳۲/۱ | ۱۰۱/۱ | ۱۲۷/۱ | ۶۵/۴ |
| ۱۸۶۰ | ۳۳۵/۴ | ۱۰۱/۳ | ۱۲۶/۴ | ۶۸/۳ |
| ۱۸۷۰ | ۲۱۴/۲ | ۶۹/۲ | ۱۱۷/۰ | ۶۹/۲ |
| ۱۸۸۰ | ۱۵۳/۴ | ۵۶/۲ | ۱۱۴/۹ | ۷۶/۶ |
| ۱۸۹۰ | ۱۳۹/۷ | ۵۸/۸ | ۱۲۳/۷ | ۸۷/۸ |
| ۱۹۰۰ | ۱۳۸/۲ | ۴۸/۱ | ۱۳۲/۲ | ۹۰/۹ |
| ۱۹۱۰ | ۱۱۴/۴ | ۴۸/۶ | ۱۴۳/۰ | ۱۰۰/۳ |

مشخص است که در جنوب، میانگین مساحت در هر مزرعه بین سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ به شدت کاهش یافته (از ۱۰۱/۳ به ۶۹/۲)، در حالی که در شمال تا

حدودی افزایش یافته (از ۶۸/۳ به ۶۹/۲). این بدان معنی است که علت را باید در شرایط خاص تکامل در جنوب بررسی کرد. در آن جا حتی پس از لغو برده‌داری، کاهش میانگین مساحت مزارع را مشاهده می‌کنیم، اگرچه این روند کند است و مستمر نیست.

استنباط آقای هیمر این است که در جنوب «مزارع خانوادگی کوچک در حال گسترش هستند، در حالی که سرمایه در حال خروج از کشاورزی برای ورود به سایر حوزه‌های سرمایه‌گذاری است... کشاورزی سرمایه‌سالار به سرعت در ایالت‌های آتلانتیک جنوبی در حال فروپاشی است...»

این ادعایی است که احتمالاً فقط در استدلال‌های نارودنیک‌های ما در مورد «اضمحلال سرمایه‌داری» در روسیه پس از سال ۱۸۶۱ و در نتیجه سوق داده شدن ملاک از سیستم رانت کار^۰ (کوروی) به سمت سیستم اقتصادی کار (یعنی نیمه کوروی!) می‌توان مشاهده کرد. آن‌ها فروپاشی لاتیفوندیاهای برده‌داری را «تجزیه سرمایه‌داری» می‌نامند. تبدیل اراضی بایر برده‌داران دیروز به مزارع کوچک سیاه‌پوستان که نیمی از آن‌ها عاملین مزارعه هستند (باید در نظر داشت که نسبت مزارعه کاران از سرشماری به سرشماری به طور پیوسته در حال افزایش است!) «تجزیه سرمایه‌داری» نامیده می‌شود. به ندرت می‌توان در تحریف این چینی مفاهیم بنیادی اقتصادی بیش از این پیش رفت!

فصل دوازدهم سرشماری ۱۹۱۰ اطلاعاتی را در باب «کشتزارهای» معمولی جنوبی ارائه می‌کند - نه مربوط به دوره بردگان قدیم، بلکه مربوط به زمان ما. در ۳۹۰۷۳ کشتزار، ۳۹۰۷۳ مزرعه مالکین و ۳۹۸۹۰۵ مزرعه مستأجران یا به طور متوسط ۱۰ مستاجر برای هر «ارباب» وجود دارد. مزارع به طور متوسط ۷۲۴ جریب است که فقط ۴۰۵ جریب آن اصلاح شده است، و بیش از ۳۰۰ جریب آن اصلاح نشده

^۰ رانت کار یا کوروی: کار بدون مزد (مثل ساخت جاده) که از یک رعیت فئودال به اربابش می‌رسد.

است، ذخیره نه چندان بدی برای آقایان برده‌دار دیروز که از آن‌ها برای تداوم و گسترش استثمار استفاده می‌کنند... .

زمین در یک کشتزار متوسط به شرح زیر توزیع می‌شود: مزرعه «ارباب» - ۳۳۱ جریب، که ۸۷ جریب آن جزو اراضی احیا شده است. مزارع «مستأجر»، یعنی قطعه‌های عاملین مزارعه سیاه‌پوست، که همچنان برای ارباب و تحت نظر او به کار خود ادامه می‌دهند، به طور متوسط ۳۸ جریب، که ۳۱ جریب آن اراضی احیا شده است.

با افزایش جمعیت و تقاضا برای پنبه، برده‌داران سابق جنوب شروع به تقسیم لاتیفوندیای وسیع خود، نُه‌دهم زمینی که هنوز جزو اراضی بایر است، و آن‌ها را به قطعات کوچکی تقسیم کرده که یا به سیاه‌پوستان فروخته می‌شود و یا اغلب، به صورت نیم زراعی به آن‌ها اجاره داده می‌شود. (از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، تعداد کشاورزان جنوب که مالک کامل تمام زمین های کشاورزی خود بودند از ۱۲۳۷۰۰۰ به ۱۳۲۹۰۰۰ افزایش یافت، یعنی ۷/۵ درصد، در حالی که تعداد عاملین مزارعه از ۷۷۲۰۰۰ به ۱۰۲۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ افزایش یافت) و با این حال یک اقتصاددان (آقای هیمر) مدعی می‌شود که این «تجزیه سرمایه‌داری» است... .

مزارع لاتیفوندیا با مساحت ۱۰۰۰ جریب و بیشتر را بررسی کنیم. در سال ۱۹۱۰، نسبت چنین مزارعی در ایالات متحده ۰/۸ درصد (۵۰۱۳۵ مزرعه) بود و آن‌ها به ۱۶۷/۱ میلیون جریب یا ۱۹/۰ درصد از کل زمین اضافه شدند. این به طور متوسط ۳۳۳۲ جریب در هر لاتیفوندیوم است. تنها ۱۸/۷ درصد از مساحت این اراضی، زمین احیا شده است در حالی که برای همه مزارع این رقم ۵۴/۴ درصد بود. شمال سرمایه‌داری دارای کمترین تعداد لاتیفوندیا است: ۰/۵ درصد از کل

تعداد مزارع که ۶/۹ درصد از زمین را تشکیل می‌دهد، ۴۱/۱ درصد آن اراضی احیا شده است.

غرب دارای بیشترین تعداد لاتیفونڈیا است: ۳/۹ درصد از کل تعداد مزارع که ۴۸/۳ درصد از زمین را تشکیل می‌دهند. ۳۲/۳ درصد از زمین در لاتیفونڈیا بخشی از اراضی اصلاح شده است. اما در جنوب سابقاً برده‌دار است که لاتیفونڈیا بیشترین نسبت اراضی بایر را دارد: ۰/۷ درصد از مزارع لاتیفونڈیا هستند. آن‌ها ۲۳/۹ درصد از اراضی را تشکیل می‌دهند که تنها ۸/۵ درصد از اراضی در آن‌ها اصلاح شده است! اتفاقاً، این آمارها به تفصیل نشان می‌دهند که واقعاً هیچ پایه‌ای برای رویه رایج طبقه‌بندی لاتیفونڈیا به عنوان بنگاه‌های سرمایه‌داری، بدون تحلیل دقیق داده‌های خاص برای هر کشور و هر منطقه وجود ندارد.

در طول ۱۰ سال از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، مساحت کل لاتیفونڈیا کاهش یافته است. کاهش بسیار قابل توجه بود: از ۱۹۷/۸ میلیون به ۱۶۷/۱ میلیون جریب، یعنی چیزی حدود ۳۰/۷ میلیون جریب. در جنوب، به میزان ۳۱/۸ میلیون جریب کاهش یافته است (در شمال، ۲/۳ میلیون افزایش، و در غرب، ۱/۲ میلیون جریب کاهش یافته اند). در نتیجه در جنوب، و تنها در جنوب برده‌دار است که لاتیفونڈیا، با نسبت ناچیز (۸/۵ درصد) اراضی احیا شده، در مقیاس واقعاً وسیعی در حال تجزیه شدن هستند.

نتیجه اجتناب ناپذیر این است که تنها تعریف دقیق از فرآیند اقتصادی در حال انجام، به این ترتیب است - گذار از لاتیفونڈیای برده دار، که نهم آن اراضی بایر بود، به کشاورزی تجاری کوچک. آن‌طور که آقای هیمر و نارودنیک‌ها، همراه با همه اقتصاددانان بورژوا علاقه دارند لجوجانه تکرار کنند که این انتقال به مزارع خانوادگی است. اصطلاح «کار خانوادگی» معنای سیاسی-اقتصادی دقیقی ندارد و به طور غیرمستقیم گمراه کننده است. کاملاً بی‌معناست؛ زیرا خرده‌مالک تحت هر

نظام اجتماعی اقتصادی، چه برده‌داری، چه فنودالی یا سرمایه‌داری، «کار می‌کند». اصطلاح «کار خانوادگی» فقط یک عبارت توخالی است؛ سخنوری ناب که در خدمت سرپوش گذاشتن بر سردرگمی حاصل از عدم درک اشکال اجتماعی متنوع سازمان اقتصادی است - سردرگمی که بورژوازی به تنهایی از آن سود می‌برد. اصطلاح «کار خانوادگی» گمراه‌کننده است و عموم را فریب می‌دهد، زیرا این تصور را ایجاد می‌کند که نیروی کارِ مزبگیر (یا همان کارگر کشاورزی) به کار گرفته نمی‌شود.

آقای هیمر مانند همه اقتصاددانان بورژوا، فقط از ارائه آمارهای مربوط به نیروی کار مزدبگیر ظفره می‌رود، اگرچه این آمارها مهم‌ترین داده‌ها در مورد مسئله سرمایه‌داری در کشاورزی هستند و اگرچه در گزارش سرشماری ۱۹۰۰ و همچنین در سال ۱۹۱۰ یافت می‌شوند (چکیده - محصولات کشاورزی در ایالات، که خود آقای هیمر نقل می‌کند - یادداشت در صفحه ۴۹ مقاله او).

ماهیت عمده محصولات مناطق جنوبی نشان می‌دهد که رشد کشاورزی در مقیاس کوچک در جنوب چیزی جز توسعه کشاورزی تجاری نیست. در این جا محصول (اصلی) پنبه است (به میزان ۴۲/۷ درصد). بعد از آن، غلات ۲۹/۳ درصد از کل ارزش محصولات جنوب را تشکیل داده و پس از آن یونجه و علوفه با ۵/۱ درصد. از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۰، تولید پشم در ایالات متحده از ۱۶۲ میلیون پوند به ۳۲۱ میلیون پوند افزایش یافت، یعنی دو برابر شد. گندم، از ۲۳۶ میلیون به ۶۳۵ میلیون بوشل^۱، یعنی کمتر از سه برابر و ذرت، از ۱۰۹۴ میلیون به ۲۸۸۶ میلیون بوشل، همچنین کمتر از سه برابر افزایش یافتند. اما پنبه، از ۴،۰۰۰،۰۰۰

^۱ بوشل: هر بوشل گندم تقریباً معادل ۲۷ کیلوگرم گندم می‌باشد (البته به شرط رطوبت ۱۳/۵ درصد). ایالات متحده معمولاً از این واحد برای قیمت گذاری حجم گندم صادراتی استفاده می‌شود و این بازرگانی روزانه این قیمت‌ها را برای مشتریان خود اعلام می‌نماید.

(هر کدام ۵۰۰ پوند) به ۱۲،۰۰۰،۰۰۰ بوشل افزایش یافت، یعنی سه برابر شد. تمام این‌ها مستلزم کشاورزی فشرده^۷، مقیاس بزرگتر عملیات در زمین‌های کوچکتر و استخدام نیروی کار بیشتر است. اکنون به تجزیه و تحلیل دقیق بازده نیروی کار می‌پردازم. فقط توجه داشته باشیم که اشتغال نیروی کار مزدبگیر در جنوب نیز در حال رشد است، اگرچه از این نظر از بخش‌های دیگر عقب‌تر است - به دلیل رویه گسترده‌تر کشت نیمه بردگی و به صورت عاملین مزارعه، نیروی کار مزدبگیر کمتری به کار گرفته می‌شود.

^۷ کشاورزی متمرکز یا فشرده: شکلی از کشاورزی است که از مقادیر زیادی کود و ماشین‌آلات استفاده می‌کند و هم چنین نیازمند نیروی کار و نهاده‌های سرمایه‌گذاری زیاد برای کشاورزی نسبت به زمینی است که برای همین کار (زمین کوچک) مورد استفاده قرار می‌گیرد. این شکل از کشاورزی برای یک هدف نهایی انجام می‌شود و آن کسب و به دست آوردن بیشترین محصول از زمین نسبتاً کوچک‌تر است. این مسئله به این خاطر است که کشاورزی متمرکز از فاکتورهای خارجی متعددی استفاده می‌کند که محصول بیشتری را به دست می‌دهند. این شکل از کشاورزی را می‌توان برای حیوانات کشاورزی نیز مورد استفاده قرار داد - که در آن موجودی بیشتری بر روی زمین کوچک‌تری پروراند می‌شود.

کشاورزی گسترده: شکلی از کشاورزی است که از سرمایه و نیروی کار نسبتاً کمتری نسبت به زمینی که برای کشاورزی مورد استفاده قرار می‌گیرد (این کشاورزی معمولاً مزرعه بزرگی دارد)، استفاده می‌کند. این نوع کشاورزی از فاکتورهای خارجی مثل ماشین‌آلات و کود استفاده نمی‌کند بلکه به قابلیت دسترسی و موجودیت آب و عناصر طبیعی برای تولید محصول بستگی دارد. با این که این نوع کشاورزی برای پروراندن حیوانات ایده‌آل است اما آن را می‌توان برای رشد محصولاتی نیز که به خاک بسیار حاصل خیز نیاز ندارد، به کار برد.

۵. خصلت کشاورزی سرمایه‌سالار

سرمایه‌داری در کشاورزی معمولاً با داده‌های مربوط به اندازه مزارع یا تعداد و اهمیت مزارع بزرگ (از نظر مساحت زمین بر اساس جریب) سنجیده می‌شود. من برخی از این داده‌ها را بررسی کرده‌ام و بعداً به آن‌ها اشاره خواهم کرد، اما باید گفت که تمام این‌ها در نهایت نشانه‌های غیرمستقیمی هستند که مساحت زمین همواره نشان‌دهنده این نیست که یک مزرعه به عنوان یک سازمان اقتصادی واقعاً بزرگ عمل می‌کند و یا اینکه خصلت سرمایه‌داری دارد.

از این نظر، داده‌های مربوط به نیروی کار استخدام شده واضح‌تر بوده و مدارک بهتری ارائه می‌دهند. سرشماری‌های انجام شده در سال‌های اخیر، مانند اتریش ۱۹۰۲ و آلمان در ۱۹۰۷، که در جای دیگر بررسی خواهم کرد، نشان می‌دهد که استخدام نیروی کار مزدبگیر در کشاورزی امروزی - و به‌ویژه در کشاورزی (تجاری) در مقیاس کوچک - بسیار بیشتر از آن چیزی است که عموماً تصور می‌شود. این ارقام به‌صورت قطعی اسطوره خردبورژوازی مزارع کوچک «خانوادگی» را کاملاً نفی می‌کنند.

آماردانان آمریکایی مطالب بسیار گسترده‌ای را در این مورد جمع‌آوری کرده‌اند، در فرم سرشماری از هر کشاورز این سؤال پرسیده شده است که آیا او نیروی کار استخدام می‌کند یا نه، و اگر این کار را می‌کند، دقیقاً چقدر برای آن هزینه می‌کند. (اما) برخلاف آمارهای اروپایی - مانند آمارهای دو کشوری که اخیراً نام بردیم - در آمارهای آمریکایی در این زمان هیچ پیشینه‌ای در مورد تعداد کارگران استخدام شده توسط هر فارمر ثبت نشده است، اگرچه به راحتی می‌توان آن را پیدا کرد و ارزش علمی چنین اطلاعاتی، علاوه بر بازده کل مخارج نیروی کار استخدام شده، در

واقع بسیار عالی خواهد بود. اما مسئله طبقه‌بندی بسیار بد این بازده‌ها در سرشماری ۱۹۱۰ است که به طور کلی بسیار ضعیف تر از سرشماری ۱۹۰۰ ارائه شده است. سرشماری ۱۹۱۰ همه مزارع را بر اساس مساحت زمین طبقه‌بندی می‌کند (مانند سرشماری ۱۹۰۰) اما در مقابل، هیچ رقمی در مورد استخدام نیروی کار ارائه نمی‌دهد. این امر باعث می‌شود که نتوانیم میزان استخدام نیروی کار در مزارع را با مساحت مزارع کوچک و بزرگ مقایسه کنیم. سرشماری صرفاً میانگین ارقام را برای ایالت‌ها و نواحی ارائه می‌دهد، یعنی داده‌هایی که مزارع سرمایه‌داری و غیرسرمایه‌داری را با هم مخلوط می‌کنند.

بعداً در مورد داده‌های مفصل‌تر برای سال ۱۹۰۰ به نکته خاصی اشاره خواهیم کرد. در همین حال، این ارقام مربوط به سال ۱۹۱۰ است. (در واقع آن‌ها داده‌های مربوط به سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۹ را بررسی می‌کنند).

افزایش هزینه برای مخارج نیروی کار به تقسیمات درصد نیروی کار استخدام شده در ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۹ اراضی احیا شده مزعه (۱۹۰۹) (درصد) (دلار)

| ۱۸۹۹ | ۱۹۰۹ | | | |
|------|------|--------|------|--------------|
| ۰٫۸۲ | ۱٫۲۶ | +۷۰٫۸ | ۵۵٫۱ | شمال |
| ۰٫۶۹ | ۱٫۰۷ | +۸۷٫۱ | ۳۶٫۶ | جنوب |
| ۲٫۰۷ | ۳٫۲۵ | +۱۱۹٫۰ | ۵۲٫۵ | غرب |
| ۰٫۸۶ | ۱٫۳۶ | +۸۲٫۳ | ۴۵٫۹ | ایالات متحده |

اولین چیزی که به وسیله این ارقام آشکار می‌شود این است که کشاورزی در شمال کاملاً سرمایه‌سالار است (۵۵/۱ درصد از مزارع از نیروی کار مزدبگیر استفاده

می‌کنند). پس از آن، غرب (۵/۵۲ درصد) و در آخر، جنوب (۶/۳۶ درصد) قرار دارد. زمانی که مناطق پرجمعیت و صنعتی شمال با منطقه‌ای که هنوز مورد استقرار شهرک‌نشینان قرار دارد (غرب) و منطقه‌ای که در آن کشت نیمه بردگی وجود دارد (جنوب) مقایسه می‌کنیم، (این آمار) درست همان‌طور است که باید باشد. ناگفته نماند که ارقام مربوط به نسبت مزارع که نیروی کار مزدبگیر را به کار می‌گیرند برای مقایسه دقیق تقسیمات منطقه‌ای مناسب‌تر از داده‌های مربوط به هزینه‌های نیروی کار مزدبگیر به ازای هر جریب اراضی احیا شده هستند. برای این‌که داده‌های اخیر قابل مقایسه باشند، سطح دستمزد در نواحی باید یکسان باشد. هیچ اطلاعاتی در مورد دستمزد در مزارع در ایالات متحده در دسترس نیست، اما با توجه به تمایزات اساسی بین نواحی، نمی‌توان تصور کرد که سطح دستمزد آن‌ها یکسان باشد.

بنابراین در شمال و در غرب - دو بخش که با هم دو سوم اراضی احیا شده و دو سوم دام را دارند - بیش از نیمی از کشاورزان نمی‌توانند بدون استخدام نیروی کار مزدبگیر مزارع خود را اداره کنند. این نسبت در جنوب کمتر است فقط به این دلیل که در آن‌جا مناسبات نیمه فئودالی (نیمه بردگی) استثمار به شکل مزارعه هنوز نیرومند است. شکی نیست که در آمریکا، مانند سایر کشورهای سرمایه‌داری، بخشی از کشاورزان فقیر مجبورند نیروی کار خود را بفروشند. متأسفانه آمارهای آمریکا حاوی هیچ اطلاعاتی در این مورد نیست، به عنوان مثال، آمار آلمان در سال ۱۹۰۷، که در آن این داده‌ها به طور مفصل جمع‌آوری و ارائه شده است. طبق آمار آلمان، فعالیت به عنوان کارگر شغل اصلی ۱۹۴۰۸۶۷ نفر است، یعنی بیش از ۳۰ درصد از ۵۷۳۶۰۸۲ مالکین مزارع (مجموع شامل «مالکین» بسیار کوچک). مطمئناً انبوه این مزرعه‌داران و کارگران روزمزد با کمی زمین متعلق به فقیرترین گروه‌های کشاورزان هستند.

اجازه دهید فرض کنیم که در ایالات متحده، در کوچکترین مزارع (کمتر از سه جریب)، تنها ۱۰ درصد از کشاورزان نیروی کار خود را می فروشند. بدین ترتیب متوجه می شویم که بیش از یک سوم کشاورزان مستقیماً توسط مالکان و سرمایه داران استثمار می شوند (۲۴ درصد از کشاورزان که توسط برده داران سابق به شکل فئودالی یا نیمه فئودالی استثمار می شوند، به علاوه ۱۰ درصد که توسط سرمایه داران استثمار می شوند، در مجموع ۳۴ درصد). این بدان معناست که از تعداد کل کشاورزان، یک اقلیت، به سختی بیش از یک پنجم یا یک چهارم، نه کارگر اجیر می کنند و نه خود به عنوان کارگر کار می کنند.

این وضعیت امور در کشور سرمایه داری به اصطلاح «سرمشق و پیشرفته» است، در کشوری که میلیون ها دسیاتین^۸ زمین به صورت رایگان توزیع می شود (در مناطق غربی). در این جا دوباره ثابت می شود که ادعای آنکه کشاورزی «خانوادگی» در مقیاس کوچک صورت غیر سرمایه سالار دارد اسطوره ای بیش نیست.

چه تعداد کارگر مزدبگیر در کشاورزی آمریکا مشغول به کار هستند؟ آیا تعداد آنها به نسبت کل کشاورزان و کل جمعیت روستایی در حال افزایش است یا کاهش؟ مایه تاسف است که آمارهای آمریکایی پاسخ مستقیمی به این سؤالات بسیار مهم ارائه نمی دهند. بیایید یک پاسخ تقریبی پیدا کنیم.

اولاً می توانیم یک پاسخ تقریبی از بازده مشاغل (جلد چهارم گزارش های سرشماری) به دست آوریم. آن ها به گونه ای مکانیکی و نامتجانس گردآوری شده اند که هیچ اطلاعاتی در مورد وضعیت افراد شاغل در آن ها وجود ندارد، یعنی بین کشاورزان، نیروی کار خانوادگی و کارگران اجیر شده تفاوتی قائل نمی شود. به جای طبقه بندی دقیق اقتصادی، گردآورندگان به استفاده از اصطلاحات «عوامانه» بسنده و به صورت نامعقول اعضای خانواده کشاورزان و کارگران مزدبگیر را به

^۸ یک واحد اندازه گیری قدیمی و منسوخ شده روسی و معادل ۰.۹/۱ هکتار است.

صورت کلی تحت عنوان کارگران مزرعه معرفی کرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم فقط در آمارهای آمریکا نیست که در مورد این سوال آشفتگی کامل وجود دارد. سرشماری ۱۹۱۰ تلاش می‌کند تا به این آشفتگی نظمی ببخشد، اشتباهات آشکار را اصلاح کرده و حداقل بخشی از کارگران استخدام شده را (کسانی که مشغول به کار هستند) از اعضای خانواده‌ای که در مزارع خانوادگی کار می‌کنند جدا کند. در برخی محاسبات، آماردانان تعداد کل افرادی را که به کشاورزی مشغول هستند تصحیح می‌کنند و آن را ۴۶۸۱۰۰ نفر کاهش می‌دهند (جلد ۴، ص ۲۷) تعداد زنان شاغل در سال ۱۹۰۰ ۲۲۰۰۴۸ و برای سال ۱۹۱۰ ۳۳۷۵۲۲ (افزایش ۵۳ درصدی) تعیین شده است. تعداد مردانی که در سال ۱۹۱۰ در مزارع کار می‌کردند، ۲۲۹۹۴۴۴ نفر بود. با فرض این‌که در سال ۱۹۰۰ نسبت کارگران مزدبگیر به کل کارگران مزارع مانند سال ۱۹۱۰ باشد، تعداد مردانی که در سال ۱۹۰۰ کار می‌کردند باید ۱۷۹۸۱۶۵ نفر باشد. سپس این تصویر را بدست می‌آوریم:

| افزایش (درصد) | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
|---------------|-----------|-----------|-------------------------------------|
| +۱۶ | ۱۲۰۹۹۰۸۲۵ | ۱۰۳۸۱۰۷۵۶ | کل افرادی که به کشاورزی مشغول هستند |
| +۵ | ۵۰۹۸۱۰۵۲۲ | ۵۰۶۷۴۰۸۷۵ | تعداد روستاییان |
| +۲۷ | ۲۰۵۶۶۰۹۶۶ | ۲۰۱۸۰۲۱۳ | تعداد کارگران مزدبگیر |

یعنی درصد افزایش تعداد کارگران استخدام شده بیش از پنج برابر بیشتر از کشاورزان بود (۲۷ درصد و ۵ درصد). نسبت کشاورزان در جمعیت روستایی کاهش یافته درحالی‌که نسبت کارگران کشاورزی افزایش یافته. نسبت بهره‌برداران مستقل مزرعه به کل جمعیت کشاورزی نیز کاهش یافته است.

در سال ۱۹۰۷، تعداد کارگران مزرعه در آلمان ۴/۵ میلیون نفر از مجموع ۱۵ میلیون نفری بود که در مزارع خانوادگی کار می‌کردند. در نتیجه ۳۰ درصد کارگران استخدام شده بودند. در آمریکا، طبق تخمین بالا این رقم ۲/۵ میلیون از ۱۲ میلیون، یعنی ۲۱ درصد بوده است. این امکان وجود دارد که در دسترس بودن زمین‌های خالی (به‌ویژه در غرب) که به‌صورت رایگان توزیع می‌شود و درصد بالای عاملین مزارعه (در جنوب) باعث کاهش رقم کارگران اجیر شده در آمریکا شده باشد.

ثانیاً ممکن است پاسخی تقریبی از طریق ارقام مربوط به هزینه‌های استخدام نیروی کار در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۹ ارائه شود. در همان دوره، تعداد کارگران مزدبگیر صنعتی از ۴/۷ میلیون به ۶/۶ میلیون افزایش یافت، یعنی ۴۰ درصد و دستمزد آن‌ها از ۲۰۰۸ میلیون دلار تا ۳۴۲۷ میلیون دلار افزایش یافت، یعنی ۷۰ درصد. (باید در نظر داشت که افزایش هزینه‌های زندگی باعث لغو این افزایش صوری دستمزدها شد).

با توجه به این موضوع، می‌توان فرض کرد که افزایش ۸۲ درصدی هزینه‌های مربوط به کار کشاورزی، با افزایش تقریباً ۴۸ درصدی تعداد کارگران استخدام شده مطابقت دارد. با ایجاد یک فرض مشابه برای سه منطقه اصلی، می‌توان مجسم کرد که:

درصد افزایش از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰

| تقسیمات | کل جمعیت روستایی | تعداد مزارع | تعداد کارگران استخدام شده |
|--------------|------------------|-------------|---------------------------|
| شمال | +۳/۹ | +۰/۶ | +۴۰ |
| جنوب | +۱۴/۸ | +۱۸/۲ | +۵۰ |
| غرب | +۴۹/۷ | +۵۳/۷ | +۶۶ |
| ایالات متحده | +۱۱/۲ | +۱۰/۹ | +۴۸ |

این ارقام همچنين نشان می‌دهد که در کل کشور افزایش تعداد کشاورزان همگام با رشد جمعیت روستایی نیست، در حالی که افزایش تعداد کارگران استخدام شده از رشد جمعیت روستایی پیشی گرفته است. به عبارت دیگر: نسبت متصدیان مزارع مستقل در حال کاهش است و نسبت کارگران مزدبگیر در حال افزایش.

لازم به ذکر است که تفاوت زیاد میان افزایش تعداد کارگران مزدبگیر در برآورد اول (۲۷+ درصد) و در برآورد دوم (۴۸+ درصد) کاملاً محتمل است؛ زیرا در اولی فقط کارگران حرفه‌ای مزرعه برشمرده می‌شدند و در دومی، هر مورد از نیروی کار استخدام شده در نظر گرفته شده است. در کشاورزی، کاررگر فصلی از اهمیت بالایی برخوردار است، بنابراین تعیین تعداد کارگران اجیر شده، دائمی و فصلی کافی نیست، بلکه باید تلاش کرد تا جایی که ممکن است، مجموع مخارج برای نیروی کار استخدام شده را در نظر گرفت.

به هر حال، هر دو ارزیابی قطعاً رشد سرمایه‌داری در کشاورزی در ایالات متحده و افزایش اشتغال نیروی کار مزدبگیر را نشان می‌دهد که با سرعتی سریعتر از رشد جمعیت روستایی و کشاورزان پیش می‌رود.

۱. فشرده‌ترین نواحی کشاورزی

پس از بررسی داده‌های کلی در مورد نیروی کار مزدبگیر به‌عنوان مستقیم‌ترین شاخص سرمایه‌داری در کشاورزی، اکنون می‌توانیم به تحلیل دقیق‌تری از اشکال خاص سرمایه‌داری در این شاخه خاص از اقتصاد دست بزنیم. به بررسی منطقه‌ای می‌پردازیم که میانگین مساحت مزارع در حال کاهش است. یعنی جنوب، جایی که این فرآیند نشان‌دهنده گذار از لاتیفوندیای بردگان به مزارع تجاری در مقیاس کوچک است. منطقه دیگری وجود دارد که میانگین مساحت مزارع در حال کاهش است - بخشی از شمال: نیوانگلند و ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس. در این جا ارقام مربوط به این تقسیم‌بندی‌ها آمده است:

میانگین مساحت در هر مزرعه (اراضی اصلاح شده)

| سال | نیوانگلند | ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس |
|------|-----------|------------------------------------|
| ۱۸۵۰ | ۶۶/۵ | ۷۰/۸ |
| ۱۸۶۰ | ۶۶/۴ | ۷۰/۳ |
| ۱۸۷۰ | ۶۶/۴ | ۶۹/۲ |
| ۱۸۸۰ | ۶۳/۴ | ۶۸/۰ |
| ۱۸۹۰ | ۵۶/۵ | ۶۷/۴ |
| ۱۹۰۰ | ۴۲/۴ | ۶۳/۴ |
| ۱۹۱۰ | ۳۸/۴ | ۶۲/۶ |

میانگین (مساحت) مزرعه در نیوانگلند کوچک‌تر از هر منطقه دیگری در ایالات متحده است. در دو منطقه جنوبی میانگین ۴۲ تا ۴۳ جریب است و در سومین

منطقه، مرکزی جنوب غربی، جایی که هومستد هنوز ادامه دارد، ۶۱/۸ جریب است؛ یعنی تقریباً به اندازه ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس. این کاهش در میانگین مساحت مزارع در نیوانگلند و ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس است، «مناطق با فرهنگ قدیمی‌تر و سطح توسعه اقتصادی بالاتر» (آقای هیمر، ص ۶۰)، که در آن هومستد دیگر وجود ندارد. همین امر باعث شد که آقای هیمر، مانند بسیاری دیگر از اقتصاددانان بورژوا به این نتیجه برسد که «کشاورزی سرمایه‌سالار در حال تجزیه است»، «تولید در حال تجزیه به واحدهای کوچکتر است»، «هیچ منطقه‌ای وجود ندارد که در آن شهرک‌نشینی ادامه داشته باشد». یا دیگر جایی که کشاورزی سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ رو به زوال نباشد و مزارع خانوادگی جایگزین آن نشود وجود ندارد».

آقای هیمر حقایق را وارونه جلوه می‌دهد، زیرا او یک (نکته) «جزئی» را فراموش کرده است: کشاورزی فشرده! این موضوع به تحلیل دقیقی نیاز دارد، زیرا تعداد کمی از اقتصاددانان بورژوا، در حقیقت تقریباً همگی آن‌ها، می‌کوشند این (نکته) «جزئی» را هنگام سروکار داشتن با تولید در مقیاس کوچک و بزرگ در کشاورزی فراموش کنند، اگرچه «در تئوری» همه آن‌ها (به آن) «آگاه هستند» و کشاورزی فشرده را می‌پذیرند. این در واقع یکی از منابع اساسی همه هزینه‌گویی‌های اقتصادی بورژوازی (از جمله نارودنیک‌ها و اپورتونیست‌ها) در مورد موضوع مزارع کوچک «خانوادگی» است. نکته‌ای که فراموش می‌کنند این است: به دلیل مختصات فنی کشاورزی، روند تمرکز آن اغلب منجر به کاهش مساحت اراضی احیا شده در مزرعه می‌شود اما همزمان آن را به‌عنوان یک واحد اقتصادی گسترش، و سطح تولید آن را افزایش می‌دهد. و آن را هر چه بیشتر به یک بنگاه سرمایه‌داری تبدیل می‌کند.

اجازه دهید ابتدا ببینیم که آیا تفاوت اساسی در تکنیک‌های کشاورزی و در ویژگی کلی کشاورزی و میزان تمرکز و فشردگی آن در یک سو میان نیوانگلند و ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس، و از سوی دیگر میان ایالت‌های شمالی و باقی ایالت‌ها وجود دارد یا خیر.

تفاوت در محصولات کشت شده در جدول زیر نشان داده شده است:

درصد ارزش کل محصول (۱۹۱۰)

| تقسیمات | غلات | یونجه و علوفه | سبزیجات، میوه‌ها و محصولات خاص مشابه |
|------------------------------------|------|---------------|--------------------------------------|
| نیوانگلند | ۷/۶ | ۴۱/۹ | ۳۳/۵ |
| ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس | ۲۹/۶ | ۳۱/۴ | ۳۱/۸ |
| مرکزی شمال شرقی | ۶۵/۴ | ۱۶/۵ | ۱۱/۰ |
| مرکزی شمال غربی | ۷۵/۴ | ۱۴/۶ | ۵/۹ |

تفاوت در شرایط کشاورزی اساسی است. در دو بخش اول، کشاورزی بسیار فشرده، در دو مورد دیگر گسترده است. در مورد دوم، غلات بخش عمده‌ای از ارزش کل محصول را تشکیل می‌دهند. در اولی، آن‌ها نه تنها بخش جزئی، بلکه گاهی اوقات بخش ناچیزی (۷/۶ درصد) سهم دارند، در حالی که محصولات ویژه «تجاری» (سبزیجات، میوه‌ها، و غیره) بخش بیشتری از ارزش محصول را نسبت به غلات تولید می‌کنند. کشاورزی گسترده جای خود را به کشاورزی فشرده داده است. زراعت علوفه رواج یافته. از ۳/۸ میلیون جریب زیر کشت یونجه و علوفه در نیوانگلند، ۳/۳ میلیون جریب آن به علوفه اختصاص داده شده است. ارقام برای ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس به ترتیب به ترتیب ۸/۵ و ۷/۹ میلیون است: در مقابل، از ۲۷/۴ میلیون

جریب زیر کشت یونجه و علوفه در ایالت‌های مرکزی شمال غربی (منطقه شهرک نشین و کشاورزی گسترده)، ۱۴/۵ میلیون یعنی قسمت اعظم اراضی بایر و غیره بودند.

محصولات در ایالت‌هایی (با کشاورزی) «فشرده» به‌نحو قابل توجهی بالاتر است:

محصولات در هر جریب برحسب بوشل

| تقسیمات | ذرت | | گندم | |
|------------------------------------|------|------|------|------|
| | ۱۹۰۹ | ۱۸۹۹ | ۱۹۰۹ | ۱۸۹۹ |
| نیواینکلند | ۴۵/۲ | ۳۹/۴ | ۲۳/۵ | ۱۸/۰ |
| ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس | ۳۲/۲ | ۳۴/۰ | ۱۸/۶ | ۱۴/۹ |
| مرکزی شمال شرقی | ۳۸/۶ | ۳۸/۳ | ۱۷/۲ | ۱۲/۹ |
| مرکزی شمال غربی | ۲۷/۷ | ۳۱/۴ | ۱۴/۸ | ۱۲/۲ |

همین امر در دام‌های تجاری و دامداری‌های لبنی نیز صدق می‌کند که به‌ویژه در این مناطق بسیار توسعه یافته هستند:

تقسیمات در هر مزرعه میانگین تعداد گاوهای شیرده میانگین تولید شیر هر گاو (گالن)

| تقسیمات | ۱۹۰۰ | ۱۹۰۹ | ۱۸۹۹ |
|------------------------------------|---------|---------|---------|
| نیواینکلند | ۵/۸ | ۴۷۶ | ۵۴۸ |
| ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس | ۶/۱ | ۴۹۰ | ۵۱۴ |
| مرکزی شمال شرقی | ۴/۰ | ۴۱۰ | ۴۸۷ |
| مرکزی شمال غربی | ۴/۹ | ۳۲۵ | ۳۷۱ |
| جنوب (سه منطقه) | ۱/۹-۳/۱ | ۲۲۲-۲۸۶ | ۲۹۰-۳۹۵ |
| غرب (دو منطقه) | ۴/۷-۵/۱ | ۳۳۹-۴۷۵ | ۳۳۴-۴۷۰ |
| ایالات متحده | ۳/۸ | ۳۶۲ | ۴۲۴ |

این جدول نشان می‌دهد که در ایالت‌های «فشرده»، دامپروری در مقیاس قابل توجهی بزرگ‌تر از بقیه است. مناطقی که کوچک‌ترین مزارع را دارند (از نظر مساحت اراضی احیا شده) دارای بیشترین محصولات لبنی هستند. این واقعیت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، زیرا همان‌طور که همه می‌دانند، تولید فرآورده‌های لبنی با بیشترین سرعت در مناطق حومه شهر و در کشورهای صنعتی توسعه می‌یابد. آمار دانمارک، آلمان و سوئیس، که در جاهای دیگر به آن پرداخته شده است،^[۱] تمرکز رو به رشد احشام لبنیاتی را نشان می‌دهد.

همان‌طور که دیدیم، یونجه و علوفه در ایالت‌های با کشاورزی «فشرده» نسبت قابل توجهی از ارزش کل محصول را نسبت به غلات تشکیل می‌دهند. بر این اساس، دامداری در آن‌جا عمدتاً بر اساس خوراک خریداری شده توسعه می‌یابد. در این‌جا ارقام مربوط به سال ۱۹۰۹ آمده است:

| تقسیمات | رسیدهای حاصل از فروش خوراک | هزینه‌های خوراک | مازاد دریافتی‌ها یا هزینه‌ها |
|---------------------------------|----------------------------|-----------------|------------------------------|
| نیوانگلند | +۴/۳ | -۳۴/۶ | -۳۰/۳ |
| ایالات میانه سواحل اقیانوس اطلس | +۲۱/۶ | -۵۴/۷ | -۳۳/۱ |
| مرکزی شمال شرقی | +۱۹۵/۶ | -۴۰/۶ | +۱۵۵/۰ |
| مرکزی شمال غربی | +۱۷۴/۴ | -۷۶/۲ | +۹۸/۲ |

ایالت‌هایی با کشاورزی گسترده، خوراک می‌فروشند و ایالت‌های فشرده آن را می‌خرند. واضح است که اگر خوراک خریداری شود، می‌توان عملیات‌های در مقیاس بزرگ با ماهیت سرمایه‌سالار را در زمین‌های کوچک انجام داد.

بیباید مقایسه‌ای بین دو بخش (با کشاورزی) فشرده (در) شمال، نیوانگلند و ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس، و مناطقی با کشاورزی گسترده در شمال، یعنی مرکزی شمال غربی انجام دهیم:

| تقسیمات | اراضی احیا شده | ارزش دام | رسیدهای حاصل از فروش خوراک | هزینه‌های خوراک |
|--------------------------|----------------|----------|----------------------------|-----------------|
| نیواینگلند+ اقیانوس اطلس | ۳۶/۵ | ۴۴۷ | ۲۶ | ۸۹ |
| مرکزی شمال غربی | ۱۶۴/۳ | ۱۵۵۲ | ۱۷۴ | ۷۶ |

ما متوجه شدیم که دام بیشتری به ازای هر جریب اراضی احیا شده در ایالت‌های فشرده (۳۶:۴۴۷=۱۲ دلار در هر جریب) نسبت به ایالت‌های گسترده (۱۶۴:۱۵۵۲=۹ دلار) وجود دارد.

سرمایه بیشتری در قالب دام در یک واحد زمین سرمایه‌گذاری می‌شود. و کل گردش مالی تجارت خوراک در هر جریب (خرید + فروش) در ایالت‌های فشرده (۲۶+۸۹=۱۱۵ میلیون دلار برای ۳۶ میلیون جریب) بسیار بیشتر از ایالت‌های گسترده است. (۱۷۴+۷۶=۲۵۰ میلیون دلار برای ۱۶۴ میلیون جریب). نتیجه آن‌که در ایالت‌های فشرده، کشاورزی تجاری تر از ایالت‌های گسترده است.

هزینه‌های کود و ارزش ادوات و ماشین‌آلات دقیق‌ترین بیان آماری درجه تشدید کشاورزی است. این ارقام:

| تقسیمات | درصد مزارع با هزینه کود | میانگین هزینه‌های هر مزرعه (دلار) | جریب اراضی احیا شده (دلار) | میانگین هزینه‌ها برای هر میانگین اراضی احیا شده در هر مزرعه | مساحت (۱۹۰۹) |
|-------------|---------------------------------------|-----------------------------------|----------------------------|-------------------------------------------------------------|--------------|
| شمال | نیوانگلند | ۸۲ | ۱۹۰۹ | ۱۸۹۹ | ۳۸٫۴ |
| | ایالت های میانه سواحل اقیانوس اطلس | ۶۸ | ۰٫۶۲ | ۰٫۳۷ | ۶۲٫۶ |
| | مرکزی شمال شرقی | ۳۷ | ۰٫۰۹ | ۰٫۰۷ | ۷۹٫۲ |
| جنوب | مرکزی شمال غربی | ۴۱ | ۰٫۰۱ | ۰٫۰۱ | ۱۴۸٫۰ |
| | اقیانوس اطلس جنوبی | ۷۷ | ۱٫۲۳ | ۰٫۴۹ | ۴۳٫۶ |
| | مرکزی جنوب شرقی | ۳۷ | ۰٫۲۹ | ۰٫۱۳ | ۴۲٫۲ |
| غرب | مرکزی جنوب غربی | ۵۳ | ۰٫۰۶ | ۰٫۰۳ | ۶۱٫۸ |
| | کوهستانی | ۶۷ | ۰٫۰۱ | ۰٫۰۱ | ۸۶٫۸ |
| | اقیانوس آرام | ۱۸۹ | ۰٫۱۰ | ۰٫۰۵ | ۱۱۶٫۱ |
| ایلات متحده | ۶۳ | ۰٫۲۴ | ۰٫۱۳ | ۷۵٫۲ | |

این جدول به طور کامل تفاوت بین نواحی از شمال که در آن کشاورزی گسترده جریان دارد را (با نسبت ناچیزی از مزارع با استفاده از کودهای خریداری شده (۲- ۱۹ درصد)، هزینه ناچیزی برای کود در هر جریب اراضی اصلاح شده (۰٫۰۱- ۰٫۰۹ دلار) - و ایالت‌های فشرده، در جایی که اکثر مزارع (۵۷-۶۰ درصد) از کودهای خریداری شده استفاده می‌کنند و هزینه‌های کود قابل توجه است را نشان می‌دهد. به عنوان مثال در نیوانگلند هزینه برای هر جریب ۱٫۳۰ دلار است - حداکثر رقم برای همه مناطق (یک بار دیگر مزارع با کمترین مساحت و بیشترین

هزینه برای کود)، که از رقم یکی از مناطق جنوب (آتلانتيک جنوبی) فراتر می‌رود. لازم به ذکر است که در جنوب، خصوصاً مقادیر زیادی کود مصنوعی مورد نیاز پنبه است که همان‌طور که دیدیم، نیروی کار عاملین مزارعه سیاه‌پوست بیشترین استفاده را دارد.

در ایالت‌های اقیانوس آرام، درصد بسیار کمی از مزارع مصرف‌کننده کود (۶/۴ درصد) را می‌یابیم، اما حداکثر میانگین هزینه برای هر مزرعه (۱۸۹ دلار) - البته فقط برای مزارعی که از کود استفاده می‌کنند، محاسبه می‌شود. در این‌جا نمونه دیگری از رشد کشاورزی کلان و سرمایه‌داری با کاهش همزمان مساحت زمین مزرعه را مشاهده می‌کنیم. در دو ایالت از سه ایالت اقیانوس آرام - واشنگتن و اورگان - استفاده از کودها بسیار ناچیز است، فقط ۰/۰۱ دلار در هر جریب. فقط در ایالت سوم، کالیفرنیا، این رقم نسبتاً بالا است: ۰/۰۸ دلار در سال ۱۸۹۹، و ۰/۱۹ دلار در سال ۱۹۰۹. در این ایالت، محصول میوه نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند و با سرعتی بسیار سریع در امتداد خطوط صرفاً سرمایه‌داری در حال گسترش است. در سال ۱۹۰۹، ۳۳/۱ درصد از ارزش کل محصول را به خود اختصاص داد، در مقابل ۱۸/۳ درصد برای غلات، و ۲۷/۶ درصد برای یونجه و علوفه. مزرعه پرورش میوه معمولاً دارای مساحت کمتر از حد متوسط است اما استفاده از کود و نیروی کار در آن بسیار بیشتر از حد متوسط است. بعداً فرصتی خواهیم داشت که به روابطی از این نوع بپردازیم، که در کشورهای سرمایه‌داری با کشاورزی فشرده معمول است و آماردانان و اقتصاددانان لجوجانه آن را نادیده می‌گیرند.

اما اجازه دهید به ایالات «فشرده» شمال برگردیم. نه تنها هزینه کودها - ۱/۳۰ دلار در هر جریب - در نیوانگلند بالاترین و میانگین مساحت مزرعه کمترین (۳۸/۴ جریب) است. هزینه کود با سرعتی ویژه در حال افزایش است. در ۱۰ سال بین

۱۸۹۹ و ۱۹۰۹، این هزینه از ۰/۵۳ دلار در هر جریب به ۱/۳۰ دلار، یعنی دو و نیم برابر افزایش یافت.

در نتیجه، در این جا تشدید کشاورزی، پیشرفت فنی و بهبود تکنیک‌های کشاورزی بسیار سریع است. برای به دست آوردن منظره‌ای واضح‌تر، اجازه دهید نیوانگلند، که کشاورزی فشرده در آن جریان دارد را با ناحیه مرکزی شمال غربی، که کشاورزی گسترده در آن جریان دارد مقایسه کنیم. در بخش دوم، به ندرت از کودهای مصنوعی استفاده می‌شود (۲/۱ درصد از مزارع و ۰/۰۱ دلار در هر جریب). مساحت مزارع این ناحیه بزرگتر از هر بخش دیگر در آمریکا (۱۴۸ جریب) است و با سرعت بیشتری در حال رشد است. این تقسیم‌بندی خاص معمولاً به عنوان مدل سرمایه‌داری در کشاورزی آمریکا در نظر گرفته می‌شود - و آقای هیمر نیز چنین می‌کند. همان‌طور که بعداً به تفصیل نشان خواهیم داد، این نادرست است. دلیل آن این است که زمخت‌ترین و بدوی‌ترین شکل کشاورزی یعنی کشاورزی گسترده با کشاورزی متراکم که از نظر فنی پیشرو است اشتباه گرفته می‌شود. در بخش مرکزی شمال غربی، میانگین وسعت مزرعه چهار برابر بزرگتر از نیوانگلند است (۱۴۸ جریب در مقابل ۳۸/۴)، در حالی که میانگین هزینه کود برای هر کاربر فقط نصف است: ۴۱ دلار در مقابل ۸۲ دلار.

از این رو، در عمل مواردی از کاهش قابل توجه مساحت مزرعه وجود دارد که با افزایش قابل توجهی در هزینه کودهای مصنوعی همراه است. به طوری که تولید «کوچک» - اگر طبق روال معمول، آن را از نظر مساحت کوچک بدانیم - از نظر میزان سرمایه‌گذاری در زمین «حجیم» است. این یک استثنا نیست، اما برای هر کشوری که کشاورزی گسترده جای خود را به کشاورزی فشرده می‌دهد، یک قاعده است. و این در مورد همه کشورهای سرمایه‌داری صدق می‌کند، به طوری که وقتی این ویژگی ضروری و بنیادی کشاورزی نادیده گرفته می‌شود، نتیجه خطای رایج

اقتصاددانان (مشابه آقای هیمر) حامی کشاورزی در مقیاس خرد (عمدتاً کشاورزی خانوادگی) است که قضاوت خود را فقط بر مبنای مساحت اراضی کشاورزی استوار می‌کنند.

۷. ماشین‌آلات و کار استخدام شده در کشاورزی

بگذارید شکل دیگری از سرمایه‌گذاری در زمین را در نظر بگیریم که از نظر فنی با فرم مورد بررسی در بالا - (ادوات و ماشین‌آلات) متفاوت است. در کلیه آمارهای کشاورزی اروپا برتری مزارع بزرگ (از نظر میزان سرمایه‌گذاری) بدون شک ثابت کرده‌اند. در این زمینه نیز، آماردانان آمریکایی رویکردی نسبتاً غیرمتعارف دارند: نه ادوات و نه ماشین‌آلات کشاورزی به طور جداگانه ثبت نشده و فقط ارزش کل آن‌ها ذکر شده است. البته ممکن است چنین داده‌هایی در هر مورد خاص کمتر دقیق باشند، اما در مجموع آن‌ها امکان مقایسه قطعی بین تقسیمات منطقه‌ای و بین گروهی از مزارع را فراهم می‌کنند.

در جدول زیر ارقام مربوط به وسایل نقلیه و ماشین‌آلات مورد استفاده توسط تقسیمات (منطقه‌ای) آورده شده است:

ارزش لوازم و ماشین‌آلات (۱۹۰۹)

| | | | |
|---------------|---------|---------------------------------|------|
| ۲/۵۸ | ۲۶۹ | نیواینکلند | شمال |
| ۳/۸۸ | ۳۵۸ | ایالات میانه سواحل اقیانوس اطلس | |
| ۲/۲۸ | ۲۳۹ | مرکزی شمال شرقی | |
| ۱/۵۹ | ۳۳۲ | مرکزی شمال غربی | |
| ۰/۸۳- ۱/۲۹ | ۲۶۹-۳۵۰ | غرب (دو ناحیه) | |
| ۱/۴۴ | ۱۹۹ | ایالات متحده | |

ایالت‌های سابقاً برده‌دار جنوب، مناطق مزارعه، در استفاده از ماشین‌آلات جایگاه پایین‌تری را اشغال می‌کنند. ارزش ماشین‌آلات در هر جریب - برای سه بخش جنوب به ترتیب - یک سوم، یک چهارم و یک پنجم نسبت به ارقام ایالت‌های فشرده (کشاورزی فشرده) شمال است. ایالت‌های فشرده در زمینه کشاورزی پیشتاز بوده و به‌ویژه، بسیار جلوتر از ایالت‌های مرکزی شمال غربی هستند، منطقه‌ای که به انبار غله آمریکا معروف است.

لازم به ذکر است که روش آماری آمریکایی برای تعیین ارزش ماشین‌آلات و همچنین ارزش زمین، دام، ساختمان و ...، به ازای هر جریب زمین کشاورزی است و نه به ازای هر جریب اراضی احیا شده، بدین ترتیب برتری مناطق «فشرده» شمال را دست کم می‌گیرد و به طور کلی نمی‌تواند صحیح تلقی شود. تفاوت بین تقسیمات منطقه‌ای در رابطه با نسبت مساحت اراضی احیا شده بسیار زیاد است: در غرب برای منطقه کوهستانی ۲۶/۷ درصد است و برای ایالت‌های مرکزی شمال شرقی در شمال تا ۷۵/۴ درصد است. برای اهداف آماری، بی‌شک اراضی احیا شده از اهمیت بسیار بیشتری نسبت به کل مساحت زمین برخوردار است. در نیوانگلند، مساحت اراضی احیا شده در مزارع و نسبت آن به کل، به‌ویژه از سال ۱۸۸۰، احتمالاً تحت تأثیر رقابت با زمین‌های آزاد غرب (یعنی آزاد از اجاره زمین، از خراج به اعیان زمین‌دار) به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. در عین حال، استفاده از ماشین‌آلات در این نواحی بسیار فشرده است و ارزش ماشین‌آلات در هر جریب اراضی احیا شده بالاست. در سال ۱۹۱۰ در هر جریب به ۷ دلار می‌رسید، در حالی که در ایالت‌های میانه سواحل اقیانوس اطلس حدود ۵/۵۰ دلار بود و در سایر بخش‌ها چیزی حدود ۲-۳ دلار بود.

مجدداً نواحی با کوچکترین مزارع، از نظر مساحت به‌نظر می‌رسد بیشترین مقدار سرمایه‌گذاری به شکل ماشین‌آلات را دارا هستند.

با مقایسه ناحیه میانه سواحل اقیانوس اطلس، (یکی از نواحی شمالی با کشاورزی «فشرده»)، با یکی از نواحی دیگر در شمال که در آن کشاورزی گسترده رایج است (مرکزی شمال غربی)، متوجه می شویم تا آنجا که به مساحت اراضی احیا شده در هر مزرعه مربوط می شود، مساحت اولی کمتر از نیمی از دومی است - یعنی ۶۲/۶ جریب در مقابل ۱۴۸/۰ - درحالی که ارزش ماشین آلات مورد استفاده بیشتر است - ۳۵۸ دلار در هر مزرعه در مقابل ۳۳۲ دلار. بنابراین، مزارع کوچکتر از نظر میزان ماشین آلات مورد استفاده، بنگاه های اقتصادی بزرگتری هستند.

هنوز باید داده های مربوط به ماهیت کشاورزی فشرده را با داده های مربوط به اشتغال نیروی کار مزدبگیر مقایسه کنیم. من قبلاً به طور خلاصه این ارقام را در فصل پنجم بیان کردم. اکنون باید با جزئیات بیشتر آن ها را بررسی کنیم.

| تقسیمات | درصد استفاده نیروی کار در مزارع در سال ۱۹۰۹ | متوسط هزینه های نیروی کار استخدام شده در هر مزرعه | هزینه های نیروی کار در هر جریب افزایش هزینه های از اراضی احیا شده (دلار) | |
|--------------------------|---------------------------------------------|---------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------|--------------|
| | | | سال ۱۸۹۹ | سال ۱۹۰۹ (%) |
| میانه سواحل اقیانوس اطلس | ۶۵/۸ | ۲۵۳ | ۱/۶۴ | ۲/۶۶ |
| مرکزی شمال شرقی | ۵۲/۷ | ۱۹۹ | ۰/۷۸ | ۱/۳۳ |
| مرکزی شمال غربی | ۵۱/۰ | ۲۴۰ | ۰/۵۶ | ۰/۸۳ |
| اقیانوس اطلس جنوبی | ۴۲/۰ | ۱۴۲ | ۰/۸۰ | ۱/۳۷ |
| جنوب مرکزی جنوب شرقی | ۳۱/۶ | ۱۰۷ | ۰/۴۹ | ۰/۸۰ |
| مرکزی جنوب غربی | ۳۵/۶ | ۱۷۸ | ۰/۷۵ | ۱/۰۳ |
| کوهستانی | ۴۶/۸ | ۵۴۷ | ۲/۴۲ | ۲/۹۵ |
| غرب اقیانوس آرام | ۵۸/۰ | ۶۹۴ | ۱/۹۲ | ۳/۴۷ |
| ایالات متحده | ۴۵/۹ | ۲۲۳ | ۰/۸۶ | ۱/۳۶ |

این آمار نشان می دهد که اولاً بدون شک سرمایه داری در ایالت های فشرده شمالی نسبت به ایالت هایی که از کشاورزی گسترده استفاده می کنند بسیار توسعه یافته تر است. ثانیاً که در ایالت های فشرده، سرمایه داری سریعتر از باقی ایالت ها در حال

توسعه بود و ثالثاً، ناحیه نیواینگلند با کوچکترین مزارع، هم بالاترین سطح توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی و هم بالاترین نرخ توسعه را دارد. در آنجا افزایش هزینه برای نیروی کار استخدام شده به ازای هر جریب اراضی احیا شده ۸۶ درصد است. ایالت‌های اقیانوس آرام از این نظر در رتبه دوم قرار دارند. کالیفرنیا، جایی که همان‌طور که گفتیم، پرورش میوه در مقیاس کوچک به صورت تجاری به سرعت در حال توسعه است، از این نظر در میان ایالت‌های اقیانوس آرام پیشرو است.

بخش مرکزی شمال غربی، با وسیع‌ترین اراضی (به‌طور متوسط ۱۴۸ جریب در سال ۱۹۱۰، فقط اراضی احیا شده حساب شده است) و با پایدارترین رشد زمین‌های کشاورزی از سال ۱۸۵۰، معمولاً به‌عنوان مدل توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی آمریکا در نظر گرفته می‌شود. اکنون ما دیدیم که این مباحثه عمیقاً نادرست است. میزان استفاده از نیروی کار مزدبگیر مطمئناً بهترین و مستقیم‌ترین شاخص توسعه سرمایه‌داری است. به این ترتیب ناحیه معروف به «انبار غله» آمریکا، که توجه زیادی را به خود جلب می‌کند، نسبت به ایالت‌هایی که از کشاورزی فشرده استفاده می‌کنند کمتر از نظر سرمایه‌داری رشد یافته هستند. در جایی که نشانه توسعه کشاورزی نه افزایش مساحت اراضی احیا شده بلکه افزایش سرمایه‌گذاری فشرده در کشاورزی، همراه با کاهش هم‌زمان مساحت زمین است.

ممکن است تصور کنید که با استفاده از ماشین‌آلات -بهبود «خاک سیاه» یا اراضی بکر به‌طور کلی می‌تواند با وجود افزایش اندک در میزان اشتغال نیروی کار مزدبگیر، خیلی سریع پیش برود. در ایالت‌های مرکزی شمال غربی، هزینه‌های استخدام نیروی کار در هر جریب از اراضی احیا شده در سال ۱۸۹۹، ۰/۵۶ دلار و در سال ۱۹۰۹، ۰/۸۳ دلار بود که تنها ۴۸ درصد افزایش یافته است. در نیواینگلند، جایی که اراضی احیا شده و اندازه متوسط مزارع در حال کاهش است، هزینه‌های نیروی کار استخدام شده نه‌تنها در سال ۱۸۹۹ (۲/۵۵ دلار در هر

جریب) و در سال ۱۹۰۹ (۴/۷۶ دلار در هر جریب) بسیار بیشتر بود، بلکه در طول همین دوره با سرعت بسیار بیشتر (۸۶ درصد) رشد کرده است. میانگین اندازه مزارع در نیو اینگلند یک چهارم اندازه مزارع در ایالت‌های مرکزی شمال غربی است (۳۸/۴ در برابر ۱۴۸ جریب)، اما متوسط هزینه برای نیروی کار استخدام شده بیشتر است: ۲۷۷ دلار در برابر ۲۴۰ دلار. در نتیجه، کاهش اندازه مزارع در مواردی که سرمایه‌گذاری بیشتری در کشاورزی می‌شود، نشان دهنده تشدید رشد و توسعه تولید سرمایه‌داری در کشاورزی است.

در حالی که ایالت‌های مرکزی شمال غربی، که ۳/۳۴ درصد از کل اراضی احیا شده در ایالات متحده را تشکیل می‌دهند، و نمونه تپیک کشاورزی «گسترده» هستند، ایالت‌های کوهستانی نمونه مشابه‌ای از کشاورزی گسترده را در شرایط سریع‌ترین شهرک‌نشینی ارائه می‌دهند. در این‌جا نیروی کار کمتری استخدام شده است (از نظر نسبت مزارعی که نیروی کار استخدام می‌کنند)، اما میانگین هزینه برای نیروی کار استخدام شده بسیار بیشتر از منطقه مرکزی شمال غربی است. اما در ایالت‌های کوهستانی، اشتغال نیروی کار مزدبگیر کندتر از هر بخش دیگر از آمریکا (فقط ۲۲ درصد) افزایش یافته است. این نوع توسعه ظاهراً به دلیل شرایط زیر بوده است.

در این بخش، شهرک‌نشینی و توزیع همستند بسیار گسترده است. و در این ناحیه سطح زیر کشت بیش از هر ناحیه دیگر افزایش یافته: ۸۹ درصد از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰. مهاجران، صاحبان همستدها، در ابتدا به هنگام راه‌اندازی مزارع خود طبیعتاً تعداد کم کارگر کمی استخدام می‌کنند. از سوی دیگر، نیروی کار استخدام شده باید در مقیاس بسیار بزرگ، اولاً توسط برخی از لاتیفوندا، که به‌ویژه در این بخش، مانند غرب به‌طور کلی فراوان هستند، و ثانیاً توسط مزارع کشت محصولات ویژه و تجاری به کار گرفته شوند. به عنوان مثال، در برخی از ایالت‌های این ناحیه،

بخش بسیار بالایی از ارزش کل محصولات از میوه‌ها (آریزونا ۶ درصد، کلرادو ۱۰ درصد) و سبزیجات (کلرادو ۱۱/۹ درصد، نوادا ۱۱/۲ درصد) حاصل می‌شود. خلاصه این‌که: ادعای آقای هیمر مبنی بر این‌که «مناطقی که در آن شهرک نشینی جریان داشته باشد وجود ندارد، و کشاورزی سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ در حال زوال بوده و توسط مزارع خانوادگی جایگزین می‌شوند»، کاملاً برخلاف حقایق است. ناحیه نیو اینگلند، جایی که به‌هیچ وجه شهرک‌نشینی در آن جریان ندارد، مساحت مزارع کوچک، و کشاورزی به فشرده‌ترین شکل آن جریان دارد و بالاترین نرخ توسعه سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. این نتیجه‌گیری برای درک فرآیند توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی به‌طور کلی ضروری است، زیرا کشاورزی فشرده به‌همراه کاهش وسعت مزرعه، یکی از پدیده‌های تصادفی، محلی و گاه به گاه نیست، بلکه برای همه کشورهای متمدن و توسعه‌یافته معمول است. اقتصاددانان بورژوازی هنگام در بررسی اطلاعات در مورد توسعه کشاورزی (مانند انگلیس، دانمارک و آلمان) اشتباهاتی را مرتکب شده‌اند زیرا آن‌ها به‌اندازه کافی با این پدیده کلی آشنا نبوده و آن را به دقت مطالعه و تجزیه و تحلیل نکرده‌اند.

۸. جایگزینی تشکیلات اقتصادی کوچک توسط تشکیلات اقتصادی بزرگ و مقدار اراضی اصلاح شده

ما اشکال اصلی توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی را مورد بررسی قرار داده‌ایم و دیدیم که بسیار متنوع هستند. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: اضمحلال لاتیفوندیا بردگی در جنوب؛ رشد عملیات کشاورزی گسترده در مقیاس بزرگ در مناطقی از شمال که در آن‌ها کشاورزی گسترده جریان دارد؛ رشد عملیات کشاورزی فشرده در مناطق دیگری از شمال، یعنی سریع‌ترین توسعه سرمایه‌داری در این منطقه، جایی که مزارع به طور متوسط کوچک‌تر از دیگر مناطق هستند. حقایق به طور غیرقابل انکار اثبات می‌کنند که در برخی موارد توسعه سرمایه‌داری با افزایش مساحت مزارع و در برخی دیگر با افزایش تعداد مزارع همراه است. با توجه به چنین وضعیتی، ما چیزی از بازده مساحت میانگین مزارع که برای کل کشور خلاصه شده است، نمی‌آموزیم.

پس نتیجه اصلی خصوصیات متنوع کشاورزی چیست؟ داده‌های ارائه شده در مورد نیروی کار استخدام شده بر این نکته دلالت دارد که اشتغال رو به رشد نیروی کار مزدبگیر فرآیندی کلی است که فراتر از همه این خصوصیات است. اما در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای متمدن، آمار کشاورزی عمده‌ای به صورت ناآگاهانه، به مفاهیم و تنگ‌نظری‌های بورژوازی آلوده هستند، و یا اصلاً اطلاعات سیستماتیکی در مورد نیروی کار استخدام شده ارائه نمی‌دهند، یا آن را فقط برای جدیدترین دوره (به‌عنوان مثال، سرشماری کشاورزی آلمان در سال ۱۹۰۷) ارائه می‌دهند، به طوری که مقایسه با گذشته غیرممکن است. در جای دیگر به تفصیل نشان خواهیم

داد که آمار آمریکا بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ در جدول‌بندی بازده نیروی کار استخدام شده، به طرز چشمگیری تغییر کرده و بدتر شده است. متداول‌ترین و پرتعدادترین روش ارائه خلاصه‌های آماری در آمریکا و دیگر کشورهای مقایسه مزارع بزرگ و کوچک از نظر مساحت است. اکنون به بررسی این داده‌ها می‌پردازم.

در طبقه‌بندی مزارع بر حسب مساحت (جریب)، آماردانان آمریکایی کل مساحت زمین و نه فقط اراضی احیا شده را مد نظر قرار می‌دهند، که البته این روش صحیح‌تری بوده و روشی است که توسط آماردانان آلمانی به کار گرفته می‌شود. هیچ دلیلی داده نمی‌شود که چرا از هفت گروه (زیر ۲۰ جریب، ۲۰ تا ۴۹، ۵۰ تا ۹۹، ۱۰۰ تا ۱۷۴، ۱۷۵ تا ۴۹۹، ۵۰۰ تا ۹۹۹، ۱۰۰۰ و بالاتر) برای جدول‌بندی بازده‌های سرشماری ۱۹۱۰ در ایالات متحده استفاده می‌شود. من گروه ۱۰۰ تا ۱۷۴ جریبی را متوسط می‌نامم، زیرا عمدتاً از اراضی هومستد تشکیل شده است (اندازه رسمی یک هومستد ۱۶۰ جریب است) و همچنین به این دلیل که زمین‌های با این اندازه معمولاً بیشترین میزان «استقلال» را به کشاورز می‌دهند و به کمترین استخدام نیروی کار نیاز دارند. گروه‌های بالاتر که من آن‌ها را سرمایه‌سالار می‌نامم، زیرا به‌عنوان یک قاعده کلی، بدون استخدام کارگر قابل اداره نیستند. مزارع با ۱۰۰۰ جریب و بیشتر را لاتیفون‌دیا در نظر خواهم گرفت، که سه‌پنجم آن اراضی بایر در شمال، نهم در جنوب، و دو سوم آن در غرب است. مزارع کوچک آن‌هایی هستند که کمتر از ۱۰۰ جریب وسعت دارند. این که در سه گروه از پایین به بالا به ترتیب ۵۱ درصد، ۴۳ درصد و ۲۳ درصد از مزارع فاقد اسب هستند، مشخص می‌شود که چقدر استقلال اقتصادی دارند. ناگفته نماند که این ویژگی را نباید به معنای مطلق تلقی کرد و نباید بدون تحلیل خاص آن را به همه تقسیمات منطقه‌ای یا محلی دارای شرایط خاص اعمال کرد.

من نمی‌توانم در این‌جا بازده هر هفت گروه در تقسیمات اصلی ایالات متحده را ارائه دهم، زیرا این امر متن مقاله را پر از اعداد و ارقام می‌کند. بنابراین من صرفاً تمایزات اساسی بین شمال، جنوب و غرب را تشریح خواهم کرد و بازده کامل را فقط برای ایالات متحده به عنوان یک کل ارائه خواهم داد. ما نباید از این واقعیت غافل شویم که سه پنجم (۶/۶۰ درصد) از کل اراضی احیا شده در شمال، کمتر از یک سوم (۵/۳۱ درصد) در جنوب؛ و کمتر از یک دوازدهم (۹/۷ درصد) در غرب هستند. بارزترین تمایز بین سه منطقه اصلی این است که شمال سرمایه‌داری کمترین تعداد لاتیفوندا را دارد، اگرچه تعداد آن‌ها، کل مساحت آن‌ها و اراضی احیا شده آن‌ها در حال افزایش است. در سال ۱۹۱۰، ۵/۰ درصد از مزارع شمال ۱۰۰۰ جریب و بیشتر بود. این مزارع بزرگ ۹/۶ درصد از کل زمین و ۱/۴ درصد از اراضی احیا شده را در اختیار داشتند. جنوب دارای ۷/۰ درصد از این مزارع، با ۹/۲۳ درصد از کل مساحت و ۸/۴ درصد از اراضی احیا شده بود. در غرب ۹/۳ درصد از این مزارع وجود داشت که ۳/۴۸ درصد از کل مساحت و ۳/۳۲ درصد از اراضی احیا شده را در اختیار داشتند. این یک تصویر آشناست: لاتیفوندیای برده‌دار در جنوب، و حتی لاتیفوندیای وسیع‌تر غرب، که تا حدی پایه و اساس بسیط‌ترین پرورش احشام و از زمین‌های اشغال‌شده توسط «شهرک‌نشینان» است، یا مجدداً فروخته شده و یا (به میزان کمتری) به کشاورزان در «غرب دور» اجاره داده شده است.

آمریکا به وضوح نشان می‌دهد که اشتباه گرفتن لاتیفوندا با کشاورزی سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ بی‌احتیاطی خواهد بود، و این که لاتیفوندا غالباً بازمانده‌ای از روابط پیشاسرمایه‌داری مانند برده‌داری، فئودالی یا پادشاهی است. تجزیه لاتیفوندا، هم در جنوب و هم در غرب در حال وقوع است. در شمال، کل مساحت مزارع ۷/۳۰ میلیون جریب افزایش یافته است که تنها ۳/۲ میلیون آن را لاتیفوندا

تشکیل می‌دهد، در حالی که ۲۲ میلیون جریب به مزارع بزرگ سرمایه‌داری (۱۷۵ تا ۹۹۹ جریب) تعلق دارد. در جنوب، کل مساحت زمین ۷/۵ میلیون جریب کاهش یافته است. لاتیفوندیای ۳۱/۸ میلیون جریب کاهش یافته. مزارع کوچک و متوسط به ترتیب ۱۳ و ۵ میلیون جریب افزایش یافته‌اند. در غرب، کل مساحت مزارع ۱۷ میلیون جریب افزایش یافته. در این میان لاتیفوندیای ۱/۲ میلیون جریب کاهش یافته. و مزارع کوچک، متوسط و بزرگ به ترتیب ۲، ۵ و ۱۱ میلیون جریب افزایش یافته‌اند.

مساحت اراضی احیا شده در لاتیفوندیای هر سه منطقه افزایش یافته است: به طور قابل ملاحظه‌ای در شمال (۳/۷ + میلیون جریب = ۴۷/۰ درصد)، میزان اندکی در جنوب (۰/۳ + میلیون = ۵/۵ درصد)، و به میزان بیشتری در غرب (۲/۸ + میلیون = ۲۹/۶ درصد) اما در شمال، حداکثر افزایش مساحت اراضی احیاشده، در مزارع بزرگ (۱۷۵ تا ۹۹۹ جریب) رخ داده است. در جنوب، در مزارع کوچک و متوسط؛ و در غرب، در مزارع بزرگ و متوسط. از این رو در شمال، این مزارع بزرگ هستند که سهم خود را از اراضی احیاشده افزایش می‌دهند و سپس مزارع کوچک و تا حدی متوسط، در جنوب و غرب. این منظره کاملاً با آنچه در مورد شرایط متنوع در این بخش‌ها می‌دانیم مطابقت دارد. در جنوب، کشاورزی تجاری در مقیاس کوچک به بهای ازم‌پاشیدگی لاتیفوندی‌های برده‌دار در حال رشد است. این روند در غرب نیز مشابه می‌شود، با این تفاوت که فروپاشی این لاتیفوندی‌ها، که منشأ خود را نه در برده‌داری، بلکه در مزرعه‌های گسترده پرورش احشام داشتند، آن‌چنان آشکار نیست. علاوه بر این، آماردانان آمریکایی در مورد ناحیه اقیانوس آرام چنین می‌گویند:

«توسعه مزارع کوچک میوه و سایر مزارع در سواحل اقیانوس آرام، حداقل تا حدی به دلیل پروژه‌های آبیاری سازماندهی شده در سال‌های

اخیر، در افزایش مزارع کوچک کمتر از ۵۰ جریب در ناحیه اقیانوس آرام منعکس شده است»

در شمال نه لاتیفوندیای بردگی، نه «بدوی»، نه از هم پاشیدگی آن‌ها، و نه رشد مزارع کوچک به بهای مزارع بزرگ وجود دارد. این فرایند برای ایالات متحده به طور کلی به صورت زیر ظاهر می‌شود:

| افزایش یا کاهش | تعداد مزارع | | | | اندازه گروه (جریب) |
|----------------|-------------|-------|-------|-------|--------------------|
| | ایضا (%) | | | | |
| | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
| +۱٫۵ | ۱۳٫۲ | ۱۱٫۷ | ۸۳۹ | ۶۷۴ | زیر ۲۰ |
| +۰٫۳ | ۲۲٫۲ | ۲۱٫۹ | ۱'۴۱۵ | ۱'۲۵۸ | ۲۰ تا ۴۹ |
| -۱٫۲ | ۲۲٫۶ | ۲۳٫۸ | ۱'۴۳۸ | ۱'۳۶۶ | ۵۰ تا ۹۹ |
| -۱٫۰ | ۲۳٫۸ | ۲۴٫۸ | ۱'۵۱۶ | ۱'۴۲۲ | ۱۰۰ تا ۱۷۴ |
| +۰٫۳ | ۱۵٫۴ | ۱۵٫۱ | ۹۷۸ | ۸۶۸ | ۱۷۴ تا ۴۹۹ |
| +۰٫۲ | ۲٫۰ | ۱٫۸ | ۱۲۵ | ۱۰۳ | ۵۰۰ تا ۹۹۹ |
| - | ۰٫۸ | ۰٫۸ | ۵۰ | ۴۷ | ۱۰۰۰ به بالا |
| - | ۱۰۰٫۰ | ۱۰۰٫۰ | ۶۳۶۱ | ۵۷۳۹ | مجموع |

بنابراین، تعداد لاتیفوندیای به نسبت تعداد کل مزارع بدون تغییر باقی می‌ماند. بارزترین تغییر در رابطه بین گروه‌های دیگر در کاهش تعداد مزارع متوسط و تقویت

مزارع در دو انتها است. گروه مزارع متوسط (۱۰۰ تا ۱۷۴ جریب) جایگاه خود را از دست داده‌اند. کوچک‌ترین مزارع بیشترین افزایش را نشان می‌دهند و پس از آن مزارع سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ (۱۷۵ تا ۹۹۹ جریب) قرار دارند. اجازه دهید نگاهی به مساحت کل بیان‌دازیم.

| اندازه گروه (جریب) | اراضی مزراع | | احیاشده | | ایضا (%) | افزایش یا کاهش |
|--------------------|-------------|---------|---------|-------|----------|----------------|
| | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | | |
| زیر ۲۰ | ۷'۱۸۱ | ۸'۷۹۴ | ۰/۹ | ۱/۰ | | +۰/۱ |
| ۲۰ تا ۴۹ | ۴۱'۵۳۶ | ۴۵'۳۷۸ | ۵/۰ | ۵/۲ | | +۰/۲ |
| ۵۰ تا ۹۹ | ۹۸'۵۹۲ | ۱۰۳'۱۲۱ | ۱۱/۸ | ۱۱/۷ | | -۰/۱ |
| ۱۰۰ تا ۱۷۴ | ۱۹۲'۶۸۰ | ۲۰۴'۴۸۱ | ۲۳/۰ | ۲۳/۴ | | +۰/۴ |
| ۱۷۴ تا ۴۹۹ | ۲۳۲'۹۵۵ | ۲۶۵'۲۸۹ | ۲۷/۸ | ۳۰/۲ | | +۲/۴ |
| ۵۰۰ تا ۹۹۹ | ۶۷'۸۶۴ | ۸۳'۶۵۳ | ۸/۱ | ۹/۵ | | +۱/۴ |
| ۱۰۰۰ به بالا | ۱۹۷'۷۸۴ | ۱۶۷'۰۸۲ | ۲۳/۶ | ۱۹/۰ | | -۴/۶ |
| مجموع | ۸۳۸'۵۹۲ | ۸۷۸'۷۹۸ | ۱۰۰/۰ | ۱۰۰/۰ | | - |

طبق جدول بیش از هر چیز شاهد کاهش قابل توجهی در سهم کل مساحت لاتیفون‌دیا هستیم. باید در نظر داشت که کاهش مطلق فقط در نواحی جنوب و

غرب در حال وقوع است، جایی که نسبت اراضی بایر در لاتیفونیدیا در سال ۱۹۱۰ به ترتیب ۹۱/۵ درصد و ۷۷/۱ درصد بود. همچنین کاهش ناچیزی در سهم گروه کوچک در کل مساحت آن وجود داشته است (۱/۰- درصد در گروه ۵۰ تا ۹۹ جریب). بیشترین افزایش را گروه‌های سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ، گروه‌های ۱۷۵ تا ۴۹۹ جریب و ۵۰۰ تا ۹۹۹ جریب نشان دادند. افزایش نسبتاً کمی در سهم گروه‌های بسیار کوچک در زمینه مساحت وجود دارد. و گروه متوسط (۱۰۰ تا ۱۷۴ جریب) عملاً راکد بودند (۴/۰+ درصد). اکنون اجازه دهید نگاهی به مساحت اراضی احیا شده بیان‌دازیم.

| اندازه گروه (جریب) | تعداد مزارع | | ایضا (%) | | افزایش یا کاهش |
|--------------------------|-------------|---------|----------|-------|-------------------|
| | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | |
| زیر ۲۰ | ۶٬۴۴۰ | ۷٬۹۹۲ | ۱/۶ | ۱/۷ | +۰/۱ |
| ۲۰ تا ۴۹ | ۳۳٬۰۰۱ | ۳۶٬۵۹۶ | ۸/۰ | ۷/۶ | -۰/۴ |
| ۵۰ تا ۹۹ | ۶۷٬۳۴۵ | ۷۱٬۱۵۵ | ۱۶/۲ | ۱۴/۹ | -۱/۳ |
| ۱۰۰ تا ۱۷۴ | ۱۱۸٬۳۹۱ | ۱۲۸٬۸۵۴ | ۲۸/۶ | ۲۶/۹ | -۱/۷ |
| ۱۷۴ تا ۴۹۹ | ۱۳۵٬۵۳۰ | ۱۶۱٬۷۷۵ | ۳۲/۷ | ۳۳/۸ | +۱/۱ |
| ۵۰۰ تا ۹۹۹ | ۲۹۰٬۴۷۴ | ۴۰۰٬۸۱۷ | ۷/۱ | ۸/۵ | +۱/۴ |
| ۱۰۰۰ به بالا | ۲۴٬۳۱۷ | ۳۱٬۲۶۳ | ۵/۹ | ۶/۵ | +۰/۶ |
| مجموع | ۴۱۴٬۴۹۸ | ۴۷۸٬۴۵۲ | ۱۰۰/۰ | ۱۰۰/۰ | |

اندازه مؤسسات کشاورزی به صورت تقریبی نشان داده شده و استثنائات خاصی را که من به آن‌ها اشاره کردم در نظر گرفته شده‌اند و در (جدول) زیر مجدداً به آن اشاره خواهیم کرد - (اراضی احیا شده و نه کل مساحت). یک بار دیگر متوجه

می‌شویم که در حالی که سهم کل مساحت لاتیفون‌دیا به طور قابل توجهی کاهش یافته است، سهم آن‌ها از اراضی احیا شده افزایش یافته. به طور کلی، همه گروه‌های سرمایه‌دار و بیشتر از همه گروه ۵۰۰ تا ۹۹۹ جریبی، شاهد افزایش بوده‌اند. بیشترین کاهش در گروه متوسط (۱/۷- درصد) و پس از آن همه گروه‌های کوچک، به استثنای کوچکترین، یعنی گروه زیر ۲۰ جریب بود که افزایش ناچیزی (+۰/۱٪) را نشان می‌دهد.

اجازه دهید پیشاپیش به این نکته اشاره کنم که کوچکترین گروه (زیر ۲۰ جریب) شامل مزارع کمتر از ۳ جریب نیز هست اما در این آمار گنجانده نشده زیرا مزارع ذکر شده باید حداقل ۲۵۰ دلار محصول در سال تولید کنند. به همین دلیل، این مزارع کوچک (کمتر از ۳ جریب) نسبت به گروه بعدی، حجم تولید بیشتر و ویژگی سرمایه‌داری بسیار توسعه یافته‌تری دارند. برای نشان دادن این نکته در این‌جا بازده‌های مربوط به سال ۱۹۰۰ آمده است - متأسفانه بازده مربوط به سال ۱۹۱۰ در دسترس نیست:

میانگین در هر مزرعه:

| اندازه گروه (جریب) | اراضی احیا شده (جریب) | ارزش تمام محصولات | هزینه‌های نیروی کار استخدامی | ارزش ادوات و ماشین‌آلات | ارزش دام |
|--------------------|-----------------------|-------------------|------------------------------|-------------------------|----------|
| زیر ۳ | ۱/۷ | ۵۹۲ | ۷۷ | ۵۳ | ۸۶۷ |
| ۳ تا ۱۰ | ۵/۶ | ۲۰۳ | ۱۸ | ۴۲ | ۱۰۱ |
| ۱۰ تا ۲۰ | ۱۲/۶ | ۲۳۶ | ۱۶ | ۴۱ | ۱۱۶ |
| ۲۰ تا ۵۰ | ۲۶/۲ | ۳۲۴ | ۱۸ | ۵۴ | ۱۷۲ |

حتی مزارع ۳ تا ۱۰ جریبی، (اگر مزارع کمتر از ۳ جریب را در نظر نگیریم)، از برخی جهات «بزرگ‌تر» (از نظر هزینه‌های مربوط به نیروی کار استخدام شده، ارزش ابزار و ماشین‌آلات) از مزارع ۱۰ تا ۲۰ جریبی هستند.^[۱] در نتیجه، دلیل

خوبی وجود دارد که افزایش سهم اراضی احیا شده در اختیار مزارع زیر ۲۰ جریب را به افزایش اراضی احیاشده مزارع نوع سرمایه‌داری از کوچک‌ترین گروه نسبت دهیم. در مجموع بازده سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ در مورد توزیع اراضی احیا شده در ایالات متحده بین مزارع کوچک و بزرگ، این نتیجه کاملاً قطعی و غیرقابل تردید به دست می‌آید: مزارع بزرگ توسعه یافته، مزارع متوسط و کوچک تضعیف می‌شوند. از این رو، تا آن‌جا که ویژگی سرمایه‌داری یا غیرسرمایه‌داری کشاورزی را می‌توان از داده‌های مربوط به مزارع گروه‌بندی شده بر اساس مساحت استنباط کرد، ایالات متحده در دهه گذشته، به عنوان یک قاعده کلی، شاهد رشد مزارع سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ و نابودی مزارع کوچک بوده است.

آمار در مورد افزایش تعداد مزارع و مساحت اراضی احیا شده در هر گروه این نتیجه را تایید می‌کند:

افزایش برای سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۰ (%)

| اندازه گروه (جریب) | تعداد مزارع | مساحت اراضی اصلاح شده |
|--------------------|-------------|-----------------------|
| زیر ۲۰ | +۲۴/۵ | +۲۴/۱ |
| ۲۰ تا ۴۹ | +۱۲/۵ | +۱۰/۹ |
| ۵۰ تا ۹۹ | +۵/۳ | +۵/۷ |
| ۱۰۰ تا ۱۷۴ | +۶/۶ | +۸/۸ |
| ۱۷۴ تا ۴۹۹ | +۱۲/۷ | +۱۹/۴ |
| ۵۰۰ تا ۹۹۹ | +۲۲/۲ | +۳۸/۵ |
| ۱۰۰۰ به بالا | +۶/۳ | +۲۸/۶ |
| افزایش کلی | +۱۰/۹ | +۱۵/۴ |

بیشترین درصد افزایش در مساحت اراضی احیاشده، در دو گروه آخر صورت گرفته و کمترین افزایش در گروه متوسط و گروه کوچکتر یعنی (۵۰ تا ۹۹ جریب) رخ

داده است. در دو گروه کوچک، درصد افزایش مساحت اراضی احیاشده کمتر از درصد افزایش در تعداد مزارع بود.

۹. آمار مربوط به ارزش مزارع

داده‌های آماری آمریکایی، برخلاف اروپا، برای هر گروه از مزارع، ارزش عناصر مختلفی را که یک مؤسسه کشاورزی را تشکیل می‌دهند - شامل زمین، ساختمان‌ها، ادوات، دام‌ها و موسسه به عنوان یک کل را تعیین می‌کنند. این داده‌ها البته به اندازه داده‌های مربوط به مساحت زمین دقیق نیستند، اما به طور کلی به همان اندازه قابل اعتماد هستند، و علاوه بر این، تا حدودی ایده‌ای از وضعیت کلی توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی به دست می‌دهند.

به منظور تکمیل تجزیه و تحلیل فوق، اکنون داده‌های مربوط به ارزش کل مزارع به همراه تمام دارایی‌های آن‌ها و همچنین داده‌های مربوط به ارزش ادوات و ماشین‌آلات را در نظر می‌گیرم. من ادوات و ماشین‌آلات را از میان عناصر مختلف یک مؤسسه کشاورزی جدا می‌کنم، زیرا آن‌ها نشان‌دهنده مستقیم عملیات کشاورزی و نحوه انجام آن هستند، یعنی آیا این عملیات به صورت فشرده انجام می‌شود یا نه، و این‌که آیا آن‌ها پیشرفت‌های فنی را در یک بخش به کار برده می‌شود یا نه.

این ارقام مربوط به ایالات متحده آمریکا است:

توزیع درصدی ارزش

| افزایش یا کاهش | ادوات و ماشین‌آلات | | افزایش یا کاهش | تمام اموال در مزارع | | اندازه گروه (جریب) |
|----------------|--------------------|-------|----------------|---------------------|-------|--------------------|
| | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
| | | | | | | زیر ۲۰ |
| -۰٫۱ | ۳٫۷ | ۳٫۸ | -۰٫۱ | ۳٫۷ | ۳٫۸ | ۲۰ تا ۴۹ |
| -۰٫۶ | ۸٫۵ | ۹٫۱ | -۰٫۶ | ۷٫۳ | ۷٫۹ | ۵۰ تا ۹۹ |
| -۱٫۶ | ۱۷٫۷ | ۱۹٫۳ | -۲٫۱ | ۱۴٫۶ | ۱۶٫۷ | ۱۰۰ تا ۱۷۴ |
| -۰٫۴ | ۲۸٫۹ | ۲۹٫۳ | -۰٫۹ | ۲۷٫۱ | ۲۸٫۰ | ۱۷۴ تا ۴۹۹ |
| +۳٫۱ | ۳۰٫۲ | ۲۷٫۱ | +۲٫۸ | ۳۳٫۳ | ۳۰٫۵ | ۵۰۰ تا ۹۹۹ |
| +۱٫۲ | ۶٫۳ | ۵٫۱ | +۱٫۲ | ۷٫۱ | ۵٫۹ | ۱۰۰۰ به بالا |
| - | ۱۰۰٫۰ | ۱۰۰٫۰ | - | ۱۰۰٫۰ | ۱۰۰٫۰ | جمع کل |

ارقام فوق نشان می‌دهد که از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ ارزش تمام اموال مزارع بیش از دو برابر شده است. از ۲۰۴۴۰ میلیون دلار به ۴۰۹۹۱ میلیون دلار یعنی ۱۰۰٫۵ درصد افزایش یافته. افزایش قیمت محصولات کشاورزی و اجاره بها میلیون‌ها و هزاران میلیون دلار را، به هزینه نیروی کار طبقه کارگر راهی جیب زمین‌داران کرده است. دستاوردهای تطبیقی مزارع کوچک و بزرگ چه بود؟ ارقام بالا پاسخ این پرسش را می‌دهند. آن‌ها نشان می‌دهند که لاتیفونديا زوال یافته است (کل مساحت آن‌ها از ۲۳٫۶ درصد به ۱۹٫۰ درصد یا ۴٫۶ درصد کاهش یافته)، و مزارع کوچک و متوسط در حال جایگزینی به‌وسیلهٔ مزارع بزرگ سرمایه‌داری هستند (۱۷۵ تا ۹۹۹ جریب). با جمع ارقام مربوط به مزارع کوچک و متوسط در می‌یابیم که سهم آن‌ها از کل دارایی از ۵۶٫۴ به ۵۲٫۷ درصد کاهش یافته است. در مقابل مجموع ارقام مزارع بزرگ و لاتیفونديا نشان می‌دهد که سهم آن‌ها از ۴۳٫۷ درصد به ۴۷٫۳ درصد افزایش یافته است. تغییرات کاملاً یکسانی در توزیع ارزش کل ادوات و ماشین‌آلات بین مزارع کوچک و بزرگ وجود دارد.

ما همچنین پدیده ذکر شده در بالا را در شکل‌های مربوط به لاتیفونڈیا مشاهده می‌کنیم. انحطاط آن‌ها به دو ناحیه محدود می‌شود: جنوب و غرب. از یک سو، این افول شامل لاتیفونڈیاهای برده‌دار، و از سوی دیگر، شامل لاتیفونڈیاهای بدوی-اقامت‌گزين و گسترده است. در شمال صنعتی اما ما شاهد رشد لاتیفونڈیا هستیم: این به تعداد مزارع از این نوع، کل مساحت، اراضی احیا شده، سهم آن‌ها در ارزش کل دارایی‌های مزرعه (۲/۵ درصد در سال ۱۹۰۰؛ ۲/۸ درصد در سال ۱۹۱۰) و ارزش کلیه ادوات و ماشین‌آلات صدق می‌کند.

علاوه بر این، نقش لاتیفونڈیا نه تنها در سراسر شمال به طور کلی، بلکه در هر دو ناحیه شمالی (ناحیه کشاورزی فشرده) به طور خاص، که مطلقاً هیچ زمینی برای شهرک نشینی در آن باقی نمانده، یعنی نیوانگلند و ایالت‌های اقیانوس اطلس میانه نیز افزایش یافته. این تقسیمات منطقه‌ای باید با جزئیات بیشتری تجزیه و تحلیل شوند، زیرا آن‌ها، آقای هیمر و بسیاری دیگر را با کوچک بودن مزارع و کاهش اندازه گمراه کرده‌اند؛ و از طرف دیگر، این تقسیمات «فشرده» در کشورهای قدیمی‌تر، و متمدن اروپا معمول است.

بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰، تعداد مزارع، مساحت کل و مساحت اراضی احیا شده در هر دو ناحیه کاهش یافت. در نیوانگلند، تنها کوچکترین مزارع، آن‌هایی که زیر ۲۰ جریب بودند، ۲۲/۴ درصد (اراضی احیا شده در آن‌ها ۱۵/۵ درصد افزایش یافت)، و تعداد لاتیفونڈیا ۱۶/۳ درصد افزایش یافت (اراضی احیا شده لاتیفونڈیا ۲۶/۸ درصد بهبود یافته است). در ایالات میانه سواحل اقیانوس اطلس کوچکترین مزارع (۷/۷+ درصد در تعداد و ۲/۵+ درصد در مساحت اراضی احیا شده) و همچنین مزارع ۱۷۵ تا ۴۹۹ جریب (۱/۰+ درصد) و اراضی احیا شده در مزارع ۵۰۰ تا ۹۹۹ جریب (۳/۸+ درصد) افزایش یافتند. در هر دو ناحیه، سهم

کوچکترین مزارع و سهم لاتیفونديا از ارزش کل اموال مزرعه و همچنين ادوات و ماشين آلات افزايش يافت.

در اين جا ارقام به دست آمده تصويری واضح تر و کامل تر از هر یک از اين تقسيم بندي ها ارائه می کنند:

درصد افزايش از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰

| ایالات میانه سواحل اقیانوس اطلس | | نیوانینگلند | | اندازه گروه (جریب) |
|---------------------------------|-----------------------|-------------------------|-----------------------|--------------------|
| ارزش ادوات و ماشين آلات | ارزش تمام اموال مزرعه | ارزش ادوات و ماشين آلات | ارزش تمام اموال مزرعه | |
| ۴۲٫۹ | ۴۵٫۸ | ۴۸٫۹ | ۶۰٫۹ | زیر ۲۰ |
| ۳۷٫۰ | ۲۸٫۳ | ۳۰٫۳ | ۳۱٫۴ | ۲۰ تا ۴۹ |
| ۳۹٫۹ | ۲۳٫۸ | ۳۱٫۲ | ۲۷٫۵ | ۵۰ تا ۹۹ |
| ۴۳٫۸ | ۲۴٫۹ | ۳۸٫۵ | ۳۰٫۳ | ۱۰۰ تا ۱۷۴ |
| ۵۴٫۷ | ۲۹٫۴ | ۴۴٫۶ | ۳۳٫۰ | ۱۷۴ تا ۴۹۹ |
| ۵۰٫۸ | ۳۱٫۵ | ۵۳٫۷ | ۵۳٫۷ | ۵۰۰ تا ۹۹۹ |
| ۶۵٫۲ | ۷۴٫۴ | ۶۰٫۵ | ۱۰۲٫۷ | ۱۰۰۰ به بالا |
| ۴۴٫۱ | ۲۸٫۱ | ۳۹٫۰ | ۳۵٫۶ | جمع کل |

این امر به وضوح نشان می دهد که در هر دو ناحیه این لاتیفونديا است که بیشترین دستاورد اقتصادی و بیشترین پیشرفت فنی را داشته است. در این جا بزرگترین مؤسسات سرمایه داری در حال جایگزینی با مزارع کوچک تر هستند. حداقل افزایش ارزش تمام اموال و همچنين ادوات و ماشين آلات در گروه متوسط و در گروه کوچک مشهود است. از این رو، این مزارع متوسط و کوچک هستند که عمدتاً عقب می مانند. کمترین افزایش ارزش تمام اموال و همچنين ادوات و ماشين آلات

در گروه متوسط و کوچک مشهود است (اما در گروه زیر ۲۰ جریب این چنین نیست). و دوباره این مزارع متوسط و کوچک هستند که عمدتاً از نسبت به بقیه عقب هستند.

در مورد کوچکترین مزارع (زیر ۲۰ جریب)، پیشرفت آن‌ها در هر دو بخش بالاتر از میانگین است و تنها پس از لاتیفونديا در رتبه دوم قرار دارد. قبلاً به آن اشاره کردیم: ۳۱ تا ۳۳ درصد از ارزش محصولات در هر دو این تقسیمات منطقه‌ای فشرده (نیواینگلند و میانه سواحل اقیانوس اطلس که در آن‌ها کشاورزی فشرده رواج دارد) از محصولات تجاری (سبزیجات، و همچنین میوه‌ها، گل‌ها و غیره) می‌آید که در مساحت بسیار کوچک (کمتر از ۲۰ جریب) بازده فوق‌العاده‌ای دارند. در این تقسیمات، غلات تنها ۸ تا ۳۰ درصد و یونجه و علوفه، ۳۱ تا ۴۲ درصد از ارزش محصولات را تشکیل می‌دهند. همچنین شاهد رشد تولید محصولات لبنی که مشخصه آن مساحت کوچکتر از متوسط بوده، اما ارزش محصولات آن و هزینه‌های لازم برای استخدام نیروی کار بیشتر از حد متوسط است.

در نواحی «فشرده» شمالی، متوسط مساحت اراضی احیا شده در مزارع کاهش می‌یابد، زیرا میانگین به دست آمده از ترکیب مساحت لاتیفونديا و کوچکترین مزارع نشان می‌دهد که تعداد آن‌ها با سرعت بیشتری نسبت به مزارع متوسط در حال افزایش است. اما هم‌زمان، تعداد کوچک‌ترین مزارع سریعتر از لاتیفونديا در حال افزایش است. بدین ترتیب سرمایه‌داری در این جا رشد دوگانه‌ای دارد: از یک سو اندازه مزارعی را که با روش‌های فنی قدیمی فعالیت می‌کنند افزایش می‌دهد و از سوی دیگر مؤسسات جدیدی را ایجاد می‌کند که محصولات تجاری ویژه‌ای را در زمین‌های بسیار کوچک (با استخدام نیروی کار و بازده بسیار بالا) به صورت فشرده تولید می‌کنند.

نتیجه آن که، توسعه لاتیفوندیا و مزارع عظیم باعث نابودی مزارع متوسط و کوچک شده، اما همزمان کوچک‌ترین مزارع (کمتر از ۲۰ جریب) به‌عنوان «فشرده‌ترین» مؤسسات سرمایه‌داری فعالیت خود را توسعه می‌بخشند.

ما در حال حاضر در قالب داده‌های آماری نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان چنین پدیده‌های «به‌ظاهر» متناقضی را که نتیجه توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی هستند، به دقت توضیح داد.

۱۰. نقایص متدهای مرسوم تحلیل اقتصادی و توضیحات مارکس در مورد خصوصیات کشاورزی

گروه‌بندی مزارع بر مساحت زمین و اراضی احیا شده، تنها نوع گروه‌بندی‌ای است که در گزارش‌های سرشماری آمریکا در سال ۱۹۱۰ و در اکثر کشورهای اروپایی استفاده می‌شود. در مجموع، جدای از دلایل محاسباتی، اداری و بروکراتیک، بر اساس ملاحظات علمی، لزوم و صحت این نوع گروه‌بندی غیر قابل انکار است. با این حال، به طور کامل عواملی مانند توسعه کشاورزی فشرده، افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری در قالب دام، ماشین‌آلات، بذرها و اصلاح شده، روش‌های بهتر کشت محصول و غیره را در نظر نمی‌گیرد و از این رو ناکافی است. در عین حال به استثنای تعداد بسیار کمی از کشورهایی با کشاورزی بدوی و عقب مانده، این پروسه (توسعه کشاورزی فشرده و...) برای تمام کشورهای سرمایه‌داری معمول است. به همین دلیل، گروه‌بندی مزارع بر اساس مساحت در اکثر موارد، تصویری بیش از حد ساده و یا ناکافی از توسعه کشاورزی به طور عام و توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی به طور خاص ارائه می‌دهد.

وقتی اقتصاددانان و آماردانان بورژوازی در مورد تفاوت عمیق شرایط در کشاورزی و صنعت پر حرفی می‌کنند، و بر ماهیت خاص اولی و غیره و غیره تأکید می‌کنند، می‌گوییم: آقایان! خود شما در گسترش مفاهیم عوامانه در مورد توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی مقصر هستید! کتاب سرمایه مارکس را به خاطر بیاورید؛ در آن شما با دامنه وسیعی از اشکال مالکیت زمین، مانند مالکیت فئودالی، قبیله‌ای، اشتراکی (و بدوی-اقامت‌گزين)، دولتی و غیره خواهید یافت، که سرمایه‌داری از زمان ظهور خود در صحنه تاریخ با آن‌ها مواجه می‌شود. سرمایه همه این اشکال متنوع مالکیت

زمین را تابع خود می‌کند و آن‌ها را بنا بر اسلوب خود تغییر می‌دهد، و اگر بخواهیم این فرآیند را در قالب داده‌های آماری درک، ارزیابی و بیان کنیم، باید یاد بگیریم که فرمول سوال و روش‌های تحقیقی خود را مطابق با تغییر شکل این فرآیند اصلاح کنیم. سرمایه‌داری تمام این اشکال مالکیت زمین را تابع خود می‌سازد: دارایی‌های اشتراکی در روسیه، اراضی که در یک دولت دموکراتیک یا فنودالی برای شهرک نشینان به صورت رایگان توزیع می‌شوند، مانند سیبری یا غرب دور آمریکا، و یا املاک برده‌داری در جنوب آمریکا و اراضی نیمه فنودالی گوبرنیا‌های «روسی». در همه این موارد، توسعه و غلبه سرمایه‌داری، هرچند از نظر فرم و شکل یکسان نیست اما روندی مشابه است. برای مطالعه و درک ماهیت دقیق این فرآیند، باید از عبارات پیش پا افتاده خرده بورژوازی در مورد «کشاورزی خانوادگی» یا روش‌های معمول بررسی مساحت اراضی فراتر رفت. همچنین خواهید دید که مارکس خاستگاه رانت ارضی سرمایه‌دارانه و رابطه آن با مشابهات تاریخی، مانند رانت جنسی، رانت کار (کوروی و بقابای آن) رانت پولی (اجرت‌المثل و غیره) را تحلیل می‌کند.

اما چه کسی در میان بورژواها و خرده‌بورژواها، نارودنیک‌ها، اقتصاددانان یا آماردانان، به صورت جدی به دنبال بکار بستن اصول تئوریک مارکس در تحلیل پیدایش سرمایه‌داری از بطن اقتصاد برده‌دار جنوب آمریکا یا از اقتصاد کوروی در مناطق مرکزی روسیه است؟

و در نهایت، در سراسر تحلیل‌های مارکس با ارجاعات سیستماتیک رانت ارضی به شرایط متنوع کشاورزی که نه تنها به دلیل تفاوت در کیفیت و موقعیت زمین، بلکه به دلیل تفاوت در میزان سرمایه‌گذاری در آن ایجاد می‌شود، رو به رو می‌شوید. حال سرمایه‌گذاری در زمین به چه معناست؟ این امر مستلزم تغییرات فنی، کشاورزی فشرده، انتقال به سیستم‌های مدرن‌تر کشت زراعی، افزایش استفاده از کودهای

مصنوعی، استفاده گسترده تر و بهبود ادوات و ماشین آلات، اشتغال بیشتر نیروی کار مزدبگیر و غیره است.

آماردانان زمستوو^۹ روسیه، به ویژه آنهایی که به «روزگاران خوش» پیش از انقلاب مربوط می شوند، علاقه علمی خاصی به حرفه خود داشتند و از رویه عادی با جنبه های صرفاً محاسباتی، بوروکراتیک و اداری آن اجتناب می کردند. آن ها احتمالاً اولین آماردانانی بودند که متوجه ناکافی بودن گروه بندی مزارع تنها بر اساس مساحت اراضی شدند و بر این اساس، روش های دیگری را برای طبقه بندی، مانند سطح کاشت، تعداد دام های بارکش، استخدام نیروی کار مزدبگیر و غیره را معرفی کردند و بدین ترتیب از احترام جهانی برخوردار شدند. اما متأسفانه عملیات انفرادی و پراکنده آماردانان زمستوو ما - در جامعه عقب مانده فنودالی گذشته با تشریفات زائد اداری و کاغذبازی های احمقانه آن همچون آب در هاون کوبیدن بود - و هیچ نتیجه دراز مدتی برای تحلیل های آماری اقتصاددانان روسیه و اروپا به همراه نداشت.

لازم به ذکر است که بازده های گروه بندی های بررسی شده در سرشماری های کشاورزی مدرن آن چنان که در نگاه اول به نظر می رسند، کاملاً فنی یا تخصصی نیستند. بازده حاوی حجم عظیمی از اطلاعات مفید در مورد هر واحد از مؤسسات است، اما به دلیل رویکردی ناشیانه در جدول بندی و گروه بندی، این داده های ارزشمند هدر رفته و عملاً برای مطالعه قوانین و مقررات تکامل و توسعه کشاورزی بی فایده می شوند. بازده ها این امکان را فراهم می کند که کاملاً قاطعانه بگوییم در مؤسسات کشاورزی، سرمایه داری تا چه حد رشد کرده است و عملیات کشاورزی در آن ها تا چه حد فشرده است و غیره. اما زمانی که داده های مربوط به میلیون ها

^۹ نهادهای دولتی محلی به ریاست اشراف، که اندکی پس از لغو سرواژ در سال ۱۸۶۴ در استان های مرکزی روسیه تأسیس شدند.

مزرعه جدول‌بندی می‌شوند، و اساسی‌ترین تمایزات و ویژگی‌های آن‌ها - که باید به بهترین نحو تعیین و در نظر گرفته شوند - ناپدید می‌شود، به طوری که اقتصاددان به جای بررسی معقولانه و تحلیل آمار به مرور ستون‌های بی‌معنی پر از اعداد و ارقام و بازی با اعداد و ارقام آماری روی می‌آورند.

سرشماری سال ۱۹۱۰ آمریکا که اکنون به آن توجه داریم، نمونه‌ای عالی از این است که چگونه مطالب درجه یک به دلیل رویکرد غلط و ناآگاهی علمی آماردانان بی‌ارزش شده و هدر رفته است. پردازش آمار بسیار بدتر از سرشماری ۱۹۰۰ است، و حتی گروه‌بندی سنتی مزارع بر اساس مساحت زمین به طور کامل انجام نشده است، به طوری که ما هیچ امکانی برای مقایسه مؤسسات مختلف از نظر استخدام نیروی کار، تفاوت در سیستم‌های کشت مزرعه، استفاده از کود و غیره بین گروه‌بندی‌های مختلف را نداریم.

بنابراین، من مجبورم که به سرشماری ۱۹۰۰ مراجعه کنم، و تا آن‌جا که من می‌دانم، این تنها نمونه‌ای است که به جای روشی واحد، از سه روش گوناگون برای «طبقه‌بندی» فراوانی اجناس در بیش از پنج و نیم میلیون مزرعه در یک کشور واحد، در یک زمان واحد و تحت یک برنامه واحد جمع‌آوری شده است.

این درست است که در این‌جا نیز طبقه‌بندی تمام مشخصات لاینفک مزارع بر اساس نوع و اندازه آن‌ها را ارائه نمی‌کند. به هر حال امیدوارم منظره‌ای که از توسعه و تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی به تصویر می‌کشم بسیار کامل‌تر از طبقه‌بندی‌های مغرضانه و ناکافی در این زمینه باشد؛ به طوری که با توجه به فرصت مطالعه کامل‌تر حقایق عامی که در تمام کشورهای سرمایه‌داری جهان مشترک تلقی می‌شود، جدی‌ترین اشتباهات دگماتیک بورژوازی و خرده‌بورژوازی و نارودنیک‌ها در زمینه اقتصاد سیاسی افشا شوند.

از آنجایی که داده‌های مورد بحث بسیار مهم هستند، باید آن‌ها را با جزئیات بیشتری بررسی کرده و جداول آماری را بیشتر از قبل به کار ببرم. با درک کامل این که جداول آماری متن را دشوارتر می‌کند، سعی کردم آن‌ها را به حداقل برسانم، با این حال در مواردی مجبور هستم این حداقل را برای تجزیه و تحلیل نکات افزایش دهم، زیرا تجزیه و تحلیل نکاتی که در این جا مورد بررسی قرار می‌گیرد، به نتیجه‌گیری کلی در مورد سؤال اساسی مقاله یعنی - نوع، ماهیت و قوانین تکامل کشاورزی مدرن و ارزیابی کلی داده‌های ارائه شده توسط آمار کشاورزی مدرن بستگی دارد. (که اغلب این اسناد تحریف شده‌اند).

اولین گروه‌بندی - «بر اساس مساحت» - منظره زیر را از کشاورزی آمریکا در سال ۱۹۰۰ نشان می‌دهد:

میانگین در هر مزرعه

| اندازه گروه | درصد مزارع | درصد مساحت کل | اراضی احیا شده | هزینه‌های نیروی کار استفاده شده (دلار) | ارزش محصول ^{۱۱} (دلار) | ارزش ادوات و ماشین‌آلات (دلار) |
|------------------------|------------|------------------|----------------|----------------------------------------|---------------------------------|--------------------------------|
| زیر ۳ | ۰٫۷ | — ^[۲] | ۱٫۷ | ۷۷ | ۵۹۲ | ۵۳ |
| ۳ تا ۱۰ | ۴٫۰ | ۰٫۲ | ۵٫۶ | ۱۸ | ۲۰۳ | ۴۲ |
| ۱۰ تا ۲۰ | ۷٫۱ | ۰٫۷ | ۱۲٫۶ | ۱۶ | ۲۳۶ | ۴۱ |
| ۲۰ تا ۵۰ | ۲۱٫۹ | ۴٫۹ | ۲۶٫۲ | ۱۸ | ۳۲۴ | ۵۴ |
| ۵۰ تا ۱۰۰ | ۲۳٫۸ | ۱۱٫۷ | ۴۹٫۳ | ۳۳ | ۵۰۳ | ۱۰۶ |
| ۱۰۰ تا ۱۷۵ | ۲۴٫۸ | ۲۲٫۹ | ۸۳٫۲ | ۶۰ | ۷۲۱ | ۱۵۵ |
| ۱۷۵ تا ۲۶۰ | ۸٫۵ | ۱۲٫۳ | ۱۲۹٫۰ | ۱۰۹ | ۱۰۵۴ | ۲۱۱ |
| ۲۶۰ تا ۵۰۰ | ۶٫۶ | ۱۵٫۴ | ۱۹۱٫۴ | ۱۶۶ | ۱۳۵۴ | ۲۶۳ |
| ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ | ۱٫۸ | ۸٫۱ | ۲۸۷٫۵ | ۳۱۲ | ۱۹۱۳ | ۳۷۷ |
| ۱۰۰۰ به بالا | ۰٫۸ | ۲۳٫۸ | ۵۲۰٫۰ | ۱۰۵۹ | ۵۳۳۴ | ۱۰۲۲۲ |
| میانگین برای همه مزارع | — | — | ۷۲٫۳ | — | ۶۵۶ | ۱۳۳ |

به جرأت می‌توان گفت که داده‌های آماری در تمام کشورهای سرمایه‌داری - جدای از جزئیات غیر ضروری - تصویری کاملاً مشابه را ارائه می‌دهند. این مسئله را آخرین سرشماری در آلمان، اتریش، مجارستان، سوئیس و دانمارک تأیید می‌کند. با افزایش مساحت کل مزرعه از گروهی به گروه دیگر، میانگین مساحت اراضی احیا شده، میانگین ارزش محصول، ارزش ادوات و ماشین‌آلات، ارزش دام (من این ارقام را حذف کرده‌ام) و هزینه‌های مربوط به نیروی کار استخدام شده نیز افزایش می‌یابد. (قبلاً به اهمیت استثنای جزئی مزارع زیر ۳ جریب و مزارع به مساحت ۳ تا ۱۰ جریب اشاره کرده‌ام).

به نظر می‌رسد که افزایش مخارج برای نیروی کار مزدبگیر بدون هیچ تردیدی تأیید می‌کند که تقسیم مزارع به بزرگ و کوچک بر اساس مساحت کاملاً مطابق با تقسیم آن‌ها به مؤسسات سرمایه‌داری و غیر سرمایه‌داری است. نُه‌دهم بحث‌های معمول در مورد کشاورزی «در مقیاس کوچک» بر اساس چنین داده‌هایی است. اجازه دهید به جای هر مزرعه، میانگین هر جریب از (تمام) زمین را در نظر بگیریم:

هر جریب زمین به دلار

| اندازه گروه (جریب) | هزینه‌های نیروی کار استخدام شده | هزینه‌های کود | ارزش دام | ارزش ادوات و ماشین‌آلات |
|-----------------------|------------------------------------|---------------|----------|----------------------------|
| زیر ۳ | ۴۰/۳۰ | ۲/۳۶ | ۴۵۶/۷۶ | ۲۷/۵۷ |
| ۳ تا ۱۰ | ۲/۹۵ | ۰/۶۰ | ۱۶/۳۲ | ۶/۷۱ |
| ۱۰ تا ۲۰ | ۱/۱۲ | ۰/۳۳ | ۸/۳۰ | ۲/۹۵ |
| ۲۰ تا ۵۰ | ۰/۵۵ | ۰/۲۰ | ۵/۲۱ | ۱/۶۵ |
| ۵۰ تا ۱۰۰ | ۰/۴۶ | ۰/۱۲ | ۴/۵۱ | ۱/۴۷ |
| ۱۰۰ تا ۱۷۵ | ۰/۴۵ | ۰/۰۷ | ۴/۰۹ | ۱/۱۴ |
| ۱۷۵ تا ۲۶۰ | ۰/۵۲ | ۰/۰۷ | ۳/۹۶ | ۱/۰۰ |
| ۲۶۰ تا ۵۰۰ | ۰/۴۸ | ۰/۰۴ | ۳/۶۱ | ۰/۷۷ |
| ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ | ۰/۴۷ | ۰/۰۳ | ۳/۱۶ | ۰/۵۷ |
| ۱۰۰۰ به بالا | ۰/۲۵ | ۰/۰۲ | ۲/۱۵ | ۰/۲۹ |

با در نظر گرفتن برخی استثناعات ناچیز، شاهد کاهش یکنواختی در خصوصیات کشاورزی فشرده از گروه‌های پایین‌تر به گروه‌های بالاتر هستیم. به نظر می‌رسد که تولید کشاورزی «در مقیاس کوچک» فشرده‌تر از تولید در مقیاس بزرگ است و هر چه «مقیاس» تولید کوچکتر باشد، تمرکز و بهره‌وری کشاورزی بیشتر می‌شود، و «در نتیجه» تولید سرمایه‌داری در کشاورزی تنها به واسطه ماهیت گسترده و بدوی اقتصاد و غیره حفظ می‌شود.

در واقع، در تمام نوشته‌های بورژوازی و خرده‌بورژوازی (اپورتونیستی-مارکسیستی و نارودنیکی) همیشه، از هر طرف، همین نتایج گرفته می‌شود زیرا وقتی مزارع بر اساس مساحت گروه‌بندی شوند (که نه تنها رایج‌ترین، بلکه عملاً تنها نوع

گروهبندی موجود است) منظره برای تمام کشورهای سرمایه‌داری مشابه خواهد بود. (یعنی کاهش خصوصیات کشاورزی فشرده از گروه‌های پایین تر به بالاتر). به عنوان مثال، اثر مشهور ادوارد دیوید - سوسیالیسم و کشاورزی - مجموعه‌ای کامل از تنگ نظری‌ها و مهملات بورژوازی زیر پوشش عبارت‌پردازی‌های شبه سوسیالیستی است که از این نوع داده‌ها برای اثبات «برتری» تولید «در مقیاس کوچک» (منظور نتیجه گرفتن آنان از این داده‌ها است که گسترش به اصطلاح تولید در مقیاس کوچک نشانه گسترش مزارع خانوادگی است) استفاده می‌کند.

یک عامل به‌ویژه چنین نتیجه‌گیری‌هایی را باعث می‌شود. این که که داده‌های مشابه با جدول بالا معمولاً در مورد تعداد احشام نیز موجود است. اما عملاً هیچ کجا داده‌ای در مورد نیروی کار مزدبگیر به‌ویژه به شکل خلاصه‌شده‌ای مانند هزینه‌های نیروی کار استخدام شده جمع‌آوری نشده است. اما این دقیقاً داده‌های مربوط به نیروی کار مزدبگیر است که نادرست بودن همه این نتیجه‌گیری‌ها را آشکار می‌کند. اگر مثلاً افزایش در ارزش دام در واحد سطح (یا تعداد کل حیوانات)، با کاهش مقیاس به عنوان شاهدی بر «برتری» کشاورزی «کوچک» در نظر گرفته شود. باید در نظر داشت که با پایین آمدن مقیاس، معلوم می‌شود که این «برتری» با افزایش هزینه‌ها برای نیروی کار استخدام شده مرتبط است! اما چنین افزایشی در مخارج نیروی کار (توجه داشته باشید که ما همیشه با ارزش در واحد سطح، هر جریب، هر هکتار، به ازای هر دسیتین سروکار داشته‌ایم) نشان‌دهنده رشد و توسعه سرمایه‌داری در هر مؤسسه است! ماهیت سرمایه‌سالار مؤسسات اما با مفهوم رایج تولید «در مقیاس کوچک» در تضاد است، زیرا تولید در مقیاس کوچک مستلزم واحد کشاورزی است که از نیروی کار مزدبگیر استفاده نمی‌کند.

به نظر می‌رسد که این مسئله باعث ایجاد تضاد می‌شود. بدین ترتیب که داده‌های مساحت زمین در گروه‌ها برحسب اندازه نشان می‌دهد که مزارع «کوچک»

غیرسرمایه‌داری بوده، در حالی که مزارع بزرگ سرمایه‌داری هستند. با این حال، همان داده‌ها نشان می‌دهند که هر چه مؤسسه «کوچک‌تر» باشد، کشاورزی در آن فشرده‌تر است و هزینه‌ها برای نیروی کار مزدبگیر در هر واحد سطح بیشتر است! برای توضیح این موضوع اجازه دهید نوع دیگری از گروه‌بندی را در نظر بگیریم.

۱۱. مقایسه‌ی دقیق‌تر شرکت‌های کوچک و بزرگ

همان‌طور که قبلاً گفتم، آماردانان آمریکایی ارزش محصولات می‌گیرند که به عنوان خوراک استفاده می‌شوند را کمتر از ارزش محصولات تولیدشده در مزارع در نظر می‌گیرند. البته این داده‌ها به‌تعمد، به اندازه ارقام مربوط به مساحت زمین یا دام و موارد مشابه دقیق نیستند. اما در مجموع این داده‌ها، در رابطه با چند میلیون مزرعه و به‌ویژه برای تعیین وضعیت نسبی گروه‌های مختلف مزارع کشور، بی‌شک با ارزش هستند. به هر حال این داده‌ها، بیش از هر چیز بر مقیاس تولید، و به‌ویژه عملیات تجاری، یعنی ارزش محصول تولید شده برای بازار دلالت دارند. باید در نظر داشت که تمام مباحث در رابطه با قوانین و مقررات حاکم بر تکامل کشاورزی، بر تولید در مقیاس کوچک بزرگ تمرکز دارند.

علاوه بر این در چنین مواردی، نکته مهم، توجه به تحول کشاورزی تحت تاثیر سرمایه‌داری است و برای ارزیابی این تاثیر، باید خط تمایزی میان اقتصاد «طبیعی» و تجاری کشید. این مسئله کاملاً واضح است که اقتصاد «طبیعی»، یعنی کشاورزی معیشتی، نقش نسبتاً مهمی در کشاورزی دارد و به آهستگی در حال جایگزین شدن با کشاورزی تجاری است. با به کار بستن هوشمندانه اصول پذیرفته شده اقتصادسیاسی متوجه می‌شویم که قانون اضمحلال تولید در مقیاس کوچک و جایگزینی آن با تولید در مقیاس بزرگ، به عنوان نمونه فقط در کشاورزی تجاری قابل اعمال است. بعید است که کسی از نقطه نظر تئوریک با این گزاره مخالفی کند. با این حال، اقتصاددانان یا آماردانانی (گرچه اندک) هستند که تلاش ویژه‌ای برای کشف، ردیابی و تا حد امکان در نظر گرفتن خصوصیات تبدیل کشاورزی

طبیعی به تجاری انجام می‌دهد. (طبقه‌بندی مزارع بر اساس ارزش پولی محصولی که برای خوراک مصرف نمی‌شود بر پایه همین تلاش استوار است.)

با توجه به این واقعیت غیرقابل انکار که در صنعت، تولید در مقیاس کوچک در حال جایگزینی با تولید در مقیاس بزرگ است، در صنعت، به دلیل ویژگی‌های فنی، موضوع بسیار ساده‌تر است زیرا مؤسسات صنعتی همواره بر اساس ارزش محصول و یا تعداد کارگران مزدبگیر طبقه‌بندی می‌شوند. در کشاورزی اما از آنجایی که مناسبات بسیار پیچیده‌تر و در هم تنیده‌تر هستند، تعیین مقیاس عملیات، ارزش محصول و میزان استخدام نیروی کار دشوارتر است. مورد آخر این که لازم است میزان کل استخدام سالیانه نیروی کار و نه صرفاً میزانی که هنگام سرشماری بررسی می‌شود در نظر گرفته شود، زیرا عملیات کشاورزی به‌ویژه ماهیت «فصلی» دارد و لازم است که نه تنها کارگران دائمی، بلکه کارگران روزمزدی که مهمترین نقش را در کشاورزی دارند فهرست کنیم. اگرچه این کار دشوار است اما غیرممکن نیست. به منظور مقابله با تنگ‌نظری‌ها و تحریفات بورژوازی و خرده بورژوازی که همواره سعی می‌شود به جای حقایق جا زده شوند، روش‌های منطقی تحقیق متناسب با ویژگی‌های فنی کشاورزی از جمله طبقه‌بندی بر اساس بازده، ارزش پولی محصول، فراوانی و مقدار نیروی کار استخدام‌شده باید در مقیاس بسیار گسترده‌تری مورد استفاده قرار گیرند. و به جرأت می‌توان گفت که هر گامی رو به جلو در استفاده از این روش‌ها، این حقیقت را که در جامعه سرمایه‌داری تولید در مقیاس بزرگ در حال جایگزینی تولید در مقیاس کوچک هم در صنعت و هم در کشاورزی است را تأیید می‌کند.

گروه‌هایی از مزارع در آمریکا که بر اساس ارزش محصول طبقه‌بندی شده‌اند (سال

۱۹۰۰)

میانگین در هر مزرعه

| ادوات و ماشین آلات (دلار) | نیروی کار استفاده شده (دلار) | اراضی احیا شده | مساحت مزارع (درصد از کل) | | مزارع طبقه‌بندی شده بر اساس ارزش محصول (دلار) |
|---------------------------|------------------------------|----------------|--------------------------|------|-----------------------------------------------|
| ۵۴ | ۲۴ | ۳۳/۴ | ۱/۸ | ۰/۹ | ۰ |
| ۲۴ | ۴ | ۱۸/۲ | ۱/۲ | ۲/۹ | ۱ و زیر ۵۰ |
| ۲۸ | ۴ | ۲۰/۰ | ۲/۱ | ۵/۳ | ۵۰ و زیر ۱۰۰ |
| ۴۲ | ۷ | ۲۹/۲ | ۱۰/۱ | ۲۱/۸ | ۱۰۰ و زیر ۲۵۰ |
| ۷۸ | ۱۸ | ۴۸/۲ | ۱۸/۱ | ۲۷/۹ | ۲۵۰ و زیر ۵۰۰ |
| ۱۵۴ | ۵۲ | ۸۴/۰ | ۲۳/۶ | ۲۴/۰ | ۵۰۰ و زیر ۱۰۰۰ |
| ۲۸۳ | ۱۵۸ | ۱۵۰/۵ | ۲۳/۲ | ۱۴/۵ | ۱۰۰۰ و زیر ۲۵۰۰ |
| ۷۸۱ | ۷۸۶ | ۳۲۲/۳ | ۱۹/۹ | ۲/۷ | ۲۵۰۰ به بالا |
| ۱۳۳ | -- | ۷۲/۳ | -- | -- | میانگین برای همه مزارع |

مزارع بدون درآمد، یعنی با ارزش محصول صفر دلار، احتمالاً عمدتاً شامل مزارع تازه اشغال شده‌ای هستند که صاحبان آنها هنوز فرصتی برای بنا نهادن ساختمان‌ها، خرید دام یا کاشت و پرورش محصول در آنها نداشته‌اند. در کشوری مثل آمریکا، که در آن شهرک‌نشینی هنوز در مقیاس وسیعی جریان دارد، این سؤال اهمیت ویژه‌ای می‌یابد که یک کشاورز چه مدت مزرعه خود را در اختیار داشته است.

از مزارع بدون درآمد که بگذریم، با گروه‌بندی داده‌های مشابه بر اساس مساحت کل مزرعه، تصویری کاملاً مشابه با تصویر بالا بدست می‌آوریم. همان‌طور که ارزش محصول تولیدشده در مزرعه افزایش می‌یابد، میانگین مساحت اراضی احیا شده، متوسط هزینه برای نیروی کار و میانگین ارزش ادوات و ماشین‌آلات نیز افزایش می‌یابد. به طور کلی، مزارع سودآورتر - از نظر درآمد ناخالص، یعنی ارزش کل محصولشان - مساحت بیشتری دارند. به نظر می‌رسد که این روش طبقه‌بندی هیچ چیز جدیدی برای ارزیابی کردن ندارد. اما اکنون اجازه دهید به جای هر مزرعه، میانگین (ارزش دام، ادوات، هزینه برای استخدام نیروی کار، کود) را در هر جریب در نظر بگیریم:

به ازای هر جریب زمین (دلار)

| ارزش ادوات و ماشین‌آلات | ارزش دام | هزینه کود | هزینه استخدام نیروی کار | مزارع طبقه‌بندی شده بر اساس ارزش محصول (دلار) |
|-------------------------|----------|-----------|-------------------------|-----------------------------------------------|
| ۰٫۱۹ | ۲٫۹۷ | ۰٫۰۱ | ۰٫۰۸ | ۰ |
| ۰٫۳۸ | ۱٫۷۹ | ۰٫۰۱ | ۰٫۰۶ | ۱ وزیر ۵۰ |
| ۰٫۴۸ | ۲٫۰۱ | ۰٫۰۳ | ۰٫۰۸ | ۵۰ وزیر ۱۰۰ |
| ۰٫۶۲ | ۲٫۴۶ | ۰٫۰۵ | ۰٫۱۱ | ۱۰۰ وزیر ۲۵۰ |
| ۰٫۸۲ | ۳٫۰۰ | ۰٫۰۷ | ۰٫۱۹ | ۲۵۰ وزیر ۵۰۰ |
| ۱٫۰۷ | ۳٫۷۵ | ۰٫۰۷ | ۰٫۳۶ | ۵۰۰ وزیر ۱۰۰۰ |
| ۱٫۲۱ | ۴٫۶۳ | ۰٫۰۸ | ۰٫۶۷ | ۱۰۰۰ وزیر ۲۵۰۰ |
| ۰٫۷۲ | ۳٫۹۸ | ۰٫۰۶ | ۰٫۷۲ | ۲۵۰۰ به بالا |

مزارع بدون درآمد (صفر دلار) از برخی جهات استثناء هستند و همچنین مزارع با بالاترین درآمد که با توجه به سه مورد از چهار ویژگی، از فشردگی کمتری نسبت به گروه بعدی برخوردار هستند است که به طور کلی در موقعیت بسیار ویژه‌ای قرار دارند؛ اما در مجموع با افزایش ارزش محصول مزرعه شاهد افزایش یکنواختی در کشاورزی فشرده هستیم.

این نتیجه با نتایجی که در هنگام طبقه‌بندی مزارع بر اساس مساحت به دست آمده کاملاً در تضاد قرار دارد.

ارقام یکسان، بسته به روش طبقه‌بندی، نتایج کاملاً متفاوتی به دست می‌دهند. داده‌ها چنین نتیجه‌ای را نشان می‌دهند: با توسعه مؤسسات کشاورزی، - اگر معیار مساحت زمین باشد، کشاورزی فشرده کاهش می‌یابد و برعکس اگر معیار ارزش محصول باشد، افزایش می‌یابد.

کدام یک از این دو نتیجه‌گیری صحیح است؟

واضح است که اگر اراضی بایر باشند، مساحت هیچ ایده‌ای از مقیاس عملیات کشاورزی به دست نمی‌دهد (نباید فراموش کنیم که در آمریکا مزارع نه تنها بر اساس مساحت اراضی احیا شده، بلکه بر اساس مساحت کل و... طبقه‌بندی می‌شوند. در این کشور نسبت مساحت اراضی احیا شده از ۱۹ تا ۹۱ درصد در گروه‌های مزرعه و از ۲۷ تا ۷۵ درصد در تقسیمات جغرافیایی متغیر است). اگر علاوه بر این، تفاوت‌های اساسی میان مزارع در روش‌های کشت، فشردگی کشاورزی، روش‌های کشت مزرعه، مقادیر کود، استفاده از ماشین‌آلات، ویژگی‌های دامداری و... وجود داشته باشند، نمی‌توان تصور صحیحی داشت.

این امر در مورد همه کشورهای سرمایه‌داری و حتی برای همه کشورهای که کشاورزی آن‌ها تحت تأثیر سرمایه‌داری قرار گرفته است صدق می‌کند.

ما در این جا دلایل عامی را می‌بینیم که چرا تصورات غلط در مورد «برتری» کشاورزی در مقیاس کوچک تا این حد سرسخت بوده و چرا تنگ نظری بورژوایی و خرده بورژوایی در این زمینه با پیشرفت‌های حاصل شده در چند دهه گذشته در آمارهای اجتماعی به طور عام، و آمار کشاورزی به طور خاص سازگار بوده. مطمئناً پافشاری بر اشتباهات به منافع بورژوازی نیز مربوط می‌شود که در پی سرپوش گذاشتن بر عمق تضادهای طبقاتی حاضر در بطن جامعه سرمایه‌داری معاصر هستند. و همه می‌دانند که وقتی پای منافع به میان می‌آید، غیرقابل انکارترین حقایق مورد تردید قرار می‌گیرند.

ما اما در این جا فقط به بررسی منابع تئوریک مفهوم غلط «برتری» کشاورزی در مقیاس کوچک می‌پردازیم. هیچ شکی وجود ندارد که از میان همه این منابع، مهمترین منبع، نگرش غیرانتقادی و مبتذل مقایسه مؤسسات، تنها بر اساس مساحت آن‌ها یا مساحت اراضی احیا شده است.

ایالات متحده آمریکا در میان کشورهای سرمایه‌داری استثناست و مشابه آن در اروپا وجود ندارد، زیرا به تنهایی دارای مقادیر زیادی زمین اشغال نشده و بدون سکنه است که به رایگان واگذار می‌شوند. و کشاورزی هنوز هم می‌تواند از طریق اشغال زمین‌های خالی، از طریق کشت زمین‌های بکر که قبلاً شخم نخورده‌اند، توسعه یابد - که در این جا به بدوی‌ترین شکل، دامداری و پرورش محصول گسترده (نظور کشاورزی گسترده است)، توسعه می‌یابد.

چیزی از این دست در اروپا وجود ندارد. در این کشورها، کشاورزی عمدتاً از طریق روش‌های فشرده توسعه می‌یابد، یعنی نه با افزایش کمیت مساحت، بلکه با بهبود کیفیت کشت، افزایش سرمایه‌گذاری در زمین و... . کسانی که مزارع را تنها بر اساس مساحت آن بررسی می‌کنند، گرایش عمده در کشاورزی سرمایه‌داری، گرایشی که به تدریج در ایالات متحده نیز عمده می‌شود را در نظر نمی‌گیرند.

این گرایش عبارت است از تبدیل بنگاه‌های کوچک (که از نظر مساحت کوچک هستند)، به مؤسسات بزرگ از نظر بازده، توسعه دامپروری، مقدار کود استفاده شده، استفاده گسترده از ماشین‌آلات و مانند آن.

به همین دلیل است که استنتاج حاصل از مقایسه گروه‌های مختلف مؤسسات بر اساس مساحت - و این که فشرده‌گی کشاورزی با توسعه بنگاه‌ها کاهش می‌یابد - کاملاً نادرست است. برعکس، تنها نتیجه درست را باید از مقایسه مزارع مختلف بر اساس ارزش محصولشان گرفت و هر چه مؤسسه بزرگتر باشد، کشاورزی در آن فشرده‌تر است.

زیرا مساحت تنها گواه بر مقیاس عملیات کشاورزی است، و هر چه کشاورزی فشرده‌تر باشد، این «شواهد» اعتبار کمتری دارند. ارزش محصول یک بنگاه شاهد مستقیمی از مقیاس عملیات آن است. منظور از کشاورزی در مقیاس کوچک، کشاورزی‌ای است که مبتنی بر استخدام و استفاده از نیروی کار مزدبگیر نیست. اما گذار به استثمار نیروی کار مزدبگیر تنها به افزایش مساحت یک بنگاه اقتصادی بر اساس زیربنای فنی قدیمی آن بستگی ندارد - این فقط در بنگاه‌های ابتدایی و گسترده اتفاق می‌افتد - بلکه به بهبود تجهیزات و تکنیک‌ها و نوسازی آن‌ها و سرمایه‌گذاری در در قالب ماشین‌آلات جدید یا کودهای مصنوعی یا افزایش و بهبود دام و غیره نیز بستگی دارد.

طبقه‌بندی مزارع بر اساس ارزش محصول، موسساتی را گرد هم می‌آورد که صرف نظر از مساحت، واقعاً مقیاس تولید یکسانی دارند. بر این اساس در این طبقه‌بندی، یک مؤسسه کشاورزی فشرده در یک قطعه زمین کوچک در همان گروهی قرار می‌گیرد که شرکت‌های کشاورزی گسترده دارای قطعه زمین‌های بزرگ قرار دارند؛ زیرا هر دو در واقع از نظر تولید و استخدام نیروی کار در مقیاس بزرگ هستند.

برعکس، طبقه‌بندی بر اساس مساحت، مؤسسات بزرگ و کوچک را در یک ردیف قرار می‌دهد، زیرا اتفاقاً مساحت مشابهی دارند. بدین ترتیب مؤسساتی را در یک ردیف قرار می‌دهد که دارای مقیاس عملیاتی کاملاً متفاوتی هستند، (مؤسساتی که در آن‌ها کار خانوادگی غالب است و آن‌هایی که از نیروی کار مزدبگیر استفاده می‌کنند). نتیجه آن‌که منظره‌ای که اساساً نادرست بوده و در مورد وضعیت واقعی امور کاملاً گمراه‌کننده است و تضادهای طبقاتی را پرده پوشی می‌کند به تصویر کشیده می‌شود. این منجر به خلق منظره‌ای به همان اندازه مغالطه‌آمیز از وضعیت کشاورزان خرده‌مالک می‌شود که بورژوازی نیز به همان اندازه به آن علاقه دارد.

در واقع، پروسه‌ی اساسی در سرمایه‌داری جایگزینی تولید در مقیاس کوچک با تولید مقیاس بزرگ، هم در صنعت و هم در کشاورزی است. اما این پروسه نباید صرفاً به عنوان سلب مالکیت فوری تعبیر شود. این پروسه همچنین به معنای ویرانی و اضمحلال کشاورزان کوچک و بدتر شدن وضع مزارع آن‌هاست، روندی که ممکن است سال‌ها و دهه‌ها ادامه داشته باشد.

این اضمحلال اشکال مختلفی را به خود می‌گیرد، مانند کار بیش از حد یا سوء تغذیه‌ی کشاورز خرده‌مالک، بدهی‌های سنگین، خوراک بدتر و مراقبت ضعیف‌تر از احشام و به طور کلی، تضعیف دامداری و کشت و همچنین رکود فنی در مزرعه؛ بنابراین اگر قرار باشد محقق از این اتهام مبرا شود که عمداً از بورژوازی حمایت کرده و چاپلوسی آن‌ها را می‌کند و در نتیجه منظره‌ی نادرستی از وضعیت کشاورز خرده‌پا (که در حال ورشکستگی بوده و تحت ستم قرار می‌گیرد)، به تصویر می‌کشد، وظیفه‌ی او قبل از هر چیز این است که تعریف دقیقی از علانم این تباهی ارائه دهد. وظیفه‌ی بعدی او تعیین این علانم، تجزیه و تحلیل و تا آن‌جا که ممکن است، تعیین وسعت این اضمحلال و چگونگی تغییر آن در طول زمان است. اما اقتصاددانان و آماردانان امروزی به سختی به این جنبه‌ی حیاتی موضوع توجه می‌کنند.

فقط تصور کنید که آماردانان به یک گروه ۹۰ نفره کشاورزان کوچک که سرمایه‌ای برای بهبود مزارع خود ندارند، و به تدریج در حال نابودی هستند، ۱۰ کشاورز اضافه می‌کند که تمام سرمایه مورد نیاز خود را دارند و در زمین‌های به همان اندازه کوچک عملیات کشاورزی در مقیاس بزرگ و فشرده با بهره‌برداری از نیروی کار مزدبگیر انجام می‌دهد. نتیجه آن‌که با استناد به گروه دوم منظره‌ای پر شاخ و برگ و آراسته از وضعیت همه صد کشاورز کوچک ارائه می‌دهد.

سرشماری ایالات متحده در سال ۱۹۱۰ دقیقاً یک چنین منظره آراسته‌ای را ایجاد کرده است - تصویری که به طور عینی به نفع بورژوازی بوده است - عمدتاً به این دلیل که روشی را که در سال ۱۹۰۰ برای مقایسه طبقه‌بندی مساحت اراضی و طبقه‌بندی ارزش محصول استفاده شده بود کنار گذاشت. به عنوان مثال، فقط می‌آموزیم که هزینه کود به شدت افزایش یافته، یعنی ۱۱۵ درصد، بیش از دو برابر رقم قبلی، در حالی که هزینه‌های مربوط به استخدام نیروی کار تنها ۸۲ درصد و ارزش کل محصول ۸۳ درصد افزایش یافته است. این پیشرفت فوق‌العاده‌ای است. نشانه پیشرفت کشاورزی در سطح ملی است. به جرأت می‌گویم که، برخی از اقتصاددانان احتمالاً از این داده‌ها به این نتیجه می‌رسند که (اگر واقعاً هنوز به این نتیجه نرسیده باشند) این پیشرفت کشاورزی خانوادگی در مقیاس کوچک است، زیرا به طور کلی، بازده طبقه‌بندی‌ها بر اساس مساحت زمین نشان می‌دهد که «کشاورزی در مقیاس کوچک در هر جریب هزینه کود بسیار بالاتری دارد».

اکنون اما می‌دانیم که چنین نتیجه‌گیری‌ای کاملاً نادرست است، زیرا تنها کاری که طبقه‌بندی مزارع بر اساس مساحت اراضی انجام می‌دهد این است که کشاورزی کوچک در حال اضمحلال، یا به عبارت دیگر کشاورزان کوچک فقیری را که توانایی خرید کود را ندارند، با سرمایه‌دارانی (حتی اگر سرمایه‌داران کوچک باشند)

که در زمین‌های کوچک، عملیات کشاورزی در مقیاس بزرگ را با استفاده از متدهای به‌روز و به‌کارگیری نیروی کار مزدبگیر انجام می‌دهند یک کاسه می‌کند. اگر کشاورزی در مقیاس بزرگ به طور کلی جایگزین کشاورزی در مقیاس کوچک می‌شود، همان‌طور که ارقام مربوط به ارزش کل دارایی مزارع در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ نشان می‌دهند؛ اگر همان‌طور که کشت محصولات تجاری در زمین‌های کوچک با سرعتی بخصوص در این دوره توسعه می‌یابد؛ اگر طبق آمار کلی مؤسسات کوچک و بزرگ که بر اساس ارزش محصول طبقه‌بندی شده‌اند، و هزینه‌های کود به تناسب مقیاس موسسه افزایش می‌یابد، آن‌گاه نتیجه‌گیری ناگزیر این است که «پیشرفت» در استفاده از کود از سال ۱۹۰۰ تا سال ۱۹۱۰ توسعه و غلبه کشاورزی سرمایه‌سالار بر کشاورزی خرد و تجزیه و اضمحلال هر چه بیشتر آن است.

۱۲. انواع بنگاه‌های اقتصادی در کشاورزی

آنچه بالا در مورد مؤسسات سرمایه‌سالار بزرگ و فشرده در قطعات کوچک زمین گفتم، این پرسش را مطرح می‌کند: آیا دلیلی وجود دارد که باور کنیم تشدید کشاورزی منجر به کاهش مساحت مزرعه می‌شود؟ به عبارت دیگر، آیا شرایطی در رابطه با تکنیک‌های مدرن کشاورزی وجود دارد که به مساحت کوچک‌تری از زمین برای کشاورزی فشرده نیاز داشته باشد؟

هیچ پاسخی با استدلال‌های کلی تئوریک در این رابطه ارائه نشده است. در هر مورد، موضوع سطح فنی مشخص کشاورزی، تحت مجموعه‌ای از شرایط معین، و مقدار واقعی سرمایه مورد نیاز یک سیستم کشاورزی معین است. به لحاظ تئوریک، هر میزان سرمایه را می‌توان در هر مساحتی به هر شکل ممکن سرمایه‌گذاری کرد، اما بدیهی است که «این بستگی به شرایط موجود اقتصادی، فنی، فرهنگی و غیره دارد و اصل مطلب، شرایط متداول در کشور معین و در زمان معین است. مثال‌ها در این جا کاربردی ندارند، زیرا در حوزه چنین پروسه‌های پیچیده، متنوع، درهم تنیده و متناقض در اقتصاد کشاورزی مدرن، هر تعداد مثال برای حمایت از دیدگاه‌های متناقض یافت می‌شود. اما آنچه که بیش از هر چیز به آن نیاز است. منظره‌ای از پروسه در مجموع آن، و بررسی خلاصه‌ای از داده‌های منتج از آن است. روش سوم طبقه‌بندی، یعنی طبقه‌بندی بر اساس منبع اصلی درآمد که توسط آماردانان آمریکایی در سال ۱۹۰۰ استفاده شد، به یافتن پاسخی برای این سوال کمک می‌کند. بر این اساس، مزارع در یکی از گروه‌های زیر قرار می‌گیرند: (۱) یونجه و غلات به عنوان منبع اصلی درآمد. (۲) متفرقه؛ (۳) دام؛ (۴) پنبه؛ (۵) سبزیجات؛ (۶) میوه؛ (۷) محصولات لبنی؛ (۸) تنباکو؛ (۹) برنج؛ (۱۰) شکر؛

(۱۱) گلها و گیاهان؛ (۱۲) محصولات گلخانه ای؛ (۱۳) تارو؛ و (۱۴) قهوه. هفت گروه آخر (۸-۱۴) با هم تنها ۲/۲ درصد از کل مزارع را تشکیل می‌دهند، یعنی سهم ناچیزی که من آن‌ها را جداگانه در نظر نخواهم گرفت. این گروه‌ها (۸-۱۴) از نظر خصوصیات و اهمیت اقتصادی مشابه سه گروه قبلی (۷-۵) بوده و الگویی واحد را تشکیل می‌دهند.

در این جا داده‌هایی که انواع مختلف مزارع را مشخص می‌کند، آمده است.
گروه‌های درصد میانگین مساحت میانگین هر جریب زمین (\$)

| ارزشم دام | ارزش ادوات و ماشین آلات | هزینه کود | مخارج نیروی کار | هر مزرعه | | از تعداد کل مزارع | مزارع بر اساس منبع اصلی درآمد |
|--------------|-------------------------------------|--------------|-----------------------|----------------|-----------|-------------------------|-------------------------------------|
| | | | | مجموع اراضی | احیاء شده | | |
| ۳/۱۷ | ۱/۰۴ | ۰/۰۴ | ۰/۴۷ | ۱۱۱/۱ | ۱۵۹/۳ | ۲۳/۰ | یونجه و غلات |
| ۲/۷۳ | ۰/۹۴ | ۰/۰۸ | ۰/۳۵ | ۴۶/۵ | ۱۰۶/۹ | ۱۸/۵ | متفرقه |
| ۴/۴۵ | ۰/۶۶ | ۰/۰۲ | ۰/۲۹ | ۸۶/۱ | ۲۲۶/۹ | ۲۷/۳ | احشام |
| ۲/۱۱ | ۰/۵۳ | ۰/۱۴ | ۰/۳۰ | ۴۲/۵ | ۸۳/۶ | ۱۸/۷ | پنبه |
| ۳/۷۴ | ۲/۱۲ | ۰/۵۹ | ۱/۶۲ | ۳۳/۸ | ۶۵/۱ | ۲/۷ | سبزیجات |
| ۳/۳۵ | ۲/۳۴ | ۰/۳۰ | ۲/۴۶ | ۴۱/۶ | ۷۴/۸ | ۱/۴ | میوه‌ها |
| ۵/۵۸ | ۱/۶۶ | ۰/۰۹ | ۰/۸۶ | ۶۳/۲ | ۱۲۱/۹ | ۶/۲ | محصولات لبنی |
| ۳/۶۶ | ۰/۹۰ | ۰/۰۷ | ۰/۴۳ | ۷۲/۳ | ۱۴۶/۶ | ۱۰۰/۰ | میانگین برای همه مزارع |

واضح است که در دو گروه اول، بنگاه‌ها (یونجه و غلات و متفرقه) را می‌توان از نظر میزان توسعه سرمایه‌داری و فشرده‌گی کشاورزی، متوسط طبقه‌بندی کرد (هزینه‌های آن‌ها برای استخدام نیروی کار به میانگین نزدیک است - ۰/۳۵ تا ۰/۴۷ در مقابل میانگین ایالات متحده ۰/۴۳ دلار). تمام خصوصیات عملیات فشرده - مخارج کود، میزان ارزش ماشین‌آلات و دام در هر جریب - نزدیکترین به میانگین عمومی برای ایالات متحده است.

شکی نیست که این دو گروه، خصوصاً برای اکثریت مؤسسات کشاورزی به طور عام متداول هستند. یونجه و غلات و به دنبال آن ترکیبی از محصولات کشاورزی مختلف (منابع درآمدی «متفرقه»)، عمده‌ترین انواع مؤسسات کشاورزی در همه کشورها هستند. بسیار جالب است که اطلاعات دقیق‌تری در مورد این گروه‌ها داشته باشیم، مثلاً تفکیک به شرکت‌های کم و بیش تجاری‌سازی‌شده، و غیره. اما همان‌طور که دیدیم، سرشماری‌های آمریکا به جای یک گام به جلو، عقب‌گرد کردند (کمبودهای سرشماری سال ۱۹۱۰ نسبت به سرشماری ۱۹۰۰).

دو گروه بعدی، دام و پنبه، نمونه‌ای از مزارع با کمترین فشرده‌گی و توسعه سرمایه‌داری (هزینه‌های نیروی کار: ۰/۲۹ تا ۰/۳۰ در مقابل میانگین ۰/۴۳) هستند. ارزش ادوات و ماشین‌آلات آن‌ها به طور قابل توجهی از میانگین کمتر است (۰/۶۶ و ۰/۵۳ در مقابل ۰/۹۰). مزارعی که منبع اصلی درآمد آن‌ها دام است طبیعتاً در هر جریب از زمین دام بیشتری نسبت میانگین ایالات متحده دارند (۴/۴۵ در مقابل ۳/۶۶)، اما به نظر می‌رسد که به دام‌پروری گسترده مشغول هستند: هزینه‌های آن‌ها برای کود حداقل است، آن‌ها بیشترین سطح مساحت زمین (۲۲۶/۹ جریب) و کمترین نسبت اراضی احیا شده (۸۶/۱ از ۲۲۶/۹) را دارند. مزارع پنبه دارای رقم بالاتر از حد متوسط برای کود هستند، اما سایر شاخص‌های

نشان‌دهنده کشاورزی فشرده در آن‌ها (ارزش دام و ماشین‌آلات در هر جریب) بسیار پایین است.

در نهایت، سه گروه آخر - سبزیجات، میوه‌ها و محصولات لبنی - شامل مزارعی است که اولاً از نظر مساحت کوچک‌ترین هستند (۳۳ تا ۶۳ جریب اراضی احیا شده، در مقابل ۴۲ تا ۸۶ و ۴۶ تا ۱۱۱ جریب در گروه‌های دیگر). ثانیاً، سرمایه‌دارترین هستند: آن‌ها بیشترین هزینه مربوط به استخدام نیروی کار را دارند، ۲ تا ۶ برابر میانگین. و ثالثاً، فشرده‌ترین هستند. تقریباً تمام شاخص‌های کشاورزی فشرده بالاتر از میانگین هستند: هزینه‌های کود، ارزش ماشین‌آلات، ارزش دام (یک استثناء جزئی مزارع میوه هستند که از میانگین عقب‌تر بوده، اما بسیار جلوتر از مزارعی هستند که درآمد خود را عمدتاً از یونجه و غلات به دست می‌آورند).

حالا ببینیم سهم این مزارع به شدت سرمایه‌سالار، در اقتصاد کشور چقدر است. اما ابتدا باید خصلت فشرده آن‌ها را تا حدودی با جزئیات بیشتری بررسی کنیم. مزارعی را در نظر بگیرید که درآمد اصلی آن‌ها از سبزیجات است. کاملاً مشخص است که در همه کشورهای سرمایه‌داری، توسعه شهرها، کارخانه‌ها، شهرک‌های صنعتی، ایستگاه‌های راه آهن، بنادر و غیره، تقاضا برای این نوع محصولات و قیمت آن‌ها را بالا می‌برد و تعداد مؤسسات کشاورزی که این محصولات را برای بازار تولید می‌کنند را افزایش می‌دهد. یک مزرعه «سبزیجات» کمتر از یک سوم مساحت یک مزرعه «معمولی» را دارد که درآمد آن عمدتاً از یونجه و غلات است: اولی ۳۳/۸ جریب و دومی ۱۱۱/۱ جریب است. این بدان معناست که این سطح فنی با این میزان انباشت سرمایه در کشاورزی نیازمند مزارع «سبزیجات» با مساحت کوچکتر است. به عبارت دیگر، اگر قرار است سرمایه‌گذاری در کشاورزی سودی داشته باشد، یک مزرعه پرورش سبزیجات باید مساحت کوچکتری نسبت به مزرعه یونجه و غلات داشته باشد.

اما این تمام ماجرا نیست. رشد سرمایه‌داری در کشاورزی بیش از هر چیز شامل گذار از کشاورزی طبیعی به کشاورزی تجاری است. باید توجه داشت که کشاورزی تجاری در امتداد خطوط «ساده» پیش‌بینی شده توسط اقتصاددانان بورژوا (یعنی از راه تولید هرچه بیشتر از یک محصول) توسعه نمی‌یابد. کشاورزی تجاری اغلب با تغییر از یک نوع محصول به نوع دیگر توسعه می‌یابد (مثلاً تغییر از یونجه و غلات به سبزیجات بسیار رایج است). اما این مسئله چه تأثیری بر پرسش پیش روی ما، یعنی مساحت زمین و رشد سرمایه‌داری در کشاورزی دارد؟

چنین تغییری نشان‌دهنده تقسیم یک مزرعه «بزرگ» ۱۱۱/۱ جریبی به بیش از سه مزرعه «کوچک» ۳۳/۸ جریبی است. مزرعه بزرگ، ارزشی برابر با ۷۶۰ دلار تولید می‌کرد (ارزش متوسط محصولات آن، کمتر از خوراک تولید شده در مزرعه، که منبع اصلی درآمد آن یونجه و غلات است). اما در مقابل هر یک از مزارع جدید ارزشی معادل ۶۶۵ دلار یعنی مجموعاً ۱۹۹۵ دلار تولید می‌کنند، چیزی بیش از دو برابر رقم مزرعه بزرگ.

نتیجه آن که با جایگزینی تولید در مقیاس بزرگ مساحت مزارع کاهش می‌یابد. میانگین هزینه برای نیروی کار در مزرعه قدیمی ۷۶ دلار بود. اما در مزرعه جدید ۱۰۶ دلار است، درحالی که مساحت مزرعه یک سوم یا حتی کمتر است. هزینه کود از ۰/۰۴ دلار در هر جریب به ۰/۵۹ دلار یعنی تقریباً ۱۵ برابر افزایش یافته است. ارزش ادوات و ماشین‌آلات نیز دو برابر شده یعنی از ۱/۰۴ دلار به ۲/۱۲ دلار افزایش یافته است.

البته استدلال می‌کنند که تعداد چنین مزارع فشرده سرمایه‌سالاری با محصولات تخصصی «تجاری» در مقایسه با کل مزارع ناچیز است. پاسخ این است که اولاً تعداد و نقش اقتصادی این‌گونه مزارع بسیار بیش از آن چیزی است که عموماً تصور می‌شود. و ثانياً - این نکته بسیار مهم است - این گونه محصولات هستند که

سریع‌تر از سایر محصولات در کشورهای سرمایه‌داری توسعه می‌یابند. به همین دلیل، کاهش مساحت مزرعه با تشدید کشاورزی، اغلب به افزایش مقیاس عملیات و افزایش استثمار نیروی کار مزدبگیر منجر می‌شود.

در این جا آمار دقیق آمریکا برای کل کشور آمده است. اجازه دهید تمام محصولات ویژه یا «تجاری» را که در بالا در زیر سرفصل‌های ۵-۱۴ ذکر شده، یعنی سبزیجات، میوه‌ها، محصولات لبنی، تنباکو، برنج، شکر، گل‌ها، محصولات گلخانه‌ای، تارو و قهوه در نظر بگیریم. در سال ۱۹۰۰، این محصولات منبع اصلی درآمد ۱۲/۵ درصد از کل مزارع در ایالات متحده بود. مساحت آن‌ها ۸/۶ درصد یا یک دوازدهم از کل بود. اما در ادامه بیابید ارزش کل محصولات کشاورزی آمریکا را در نظر بگیریم. از این مقدار، مزارع مورد بحث تا ۱۶ درصد را به خود اختصاص دادند، یعنی سهم آن‌ها از این ارزش تقریباً دو برابر سهم آن‌ها از مساحت زمین بود. (این بدان معناست که بهره‌وری نیروی کار و زمین در این مزارع تقریباً دو برابر میانگین بوده است.)

اجازه دهید مجموع هزینه‌های مربوط به نیروی کار استخدام‌شده در کشاورزی آمریکا را در نظر بگیریم. از این مجموع، ۲۶/۶ درصد، یعنی بیش از یک چهارم، به مزارع مورد نظر اختصاص دارد. این بیش از سه برابر سهم آن‌ها از مساحت زمین و بیش از سه برابر میانگین است. این بدان معنی است که این مزارع بسیار سرمایه‌سالارتر از میانگین هستند. (سهم آن‌ها از ارزش کل ادوات و ماشین‌آلات ۲۰/۱ درصد و از مخارج کود ۳۱/۷ درصد است، یعنی کمی کمتر از یک سوم کل و نزدیک به چهار برابر میانگین.)

نتیجه آن‌که در سراسر کشور، مزارع فشرده دارای مساحت کمی هستند، اما در مقابل از نظر میزان استخدام نیروی کار و تولیدات بهره‌وری بالایی دارند و نقش

اقتصادی این مزارع در کشاورزی کشور دو، سه یا چند برابر بیشتر از نسبت آن‌ها به کل مزارع است.

بدین ترتیب آیا با گذشت زمان، نقش این محصولات و مزارع فشرده سرمایه‌داری در مقایسه با سایر محصولات و مزارع افزایش می‌یابد یا کاهش؟ پاسخ با مقایسه دو گزارش سرشماری گذشته ارائه می‌شود: نقش آن‌ها بی‌شک در حال افزایش است. اجازه دهید مساحت اراضی بر اساس محصولات کاشته شده را در نظر بگیریم. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، سطح زیر کشت غلات در ایالات متحده تنها $3/5$ درصد افزایش یافت. سپس لوبیا، نخود و مانند آن، $26/6$ درصد؛ یونجه و علوفه، $17/2$ درصد؛ پنبه 32 درصد؛ سبزیجات، $25/5$ درصد؛ چغندر قند، نیشکر و غیره $62/6$ درصد.

حالا اجازه دهید بازده محصولات را بررسی کنیم. از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰، محصول غلات تنها $1/7$ درصد افزایش یافت. در مقابل لوبیا، $122/2$ درصد؛ یونجه و علوفه، 23 درصد؛ چغندر قند، $395/7$ درصد؛ نیشکر، $48/5$ درصد؛ سیب زمینی، $42/4$ درصد؛ انگور، $97/6$ درصد افزایش یافتند (اما تولید توت‌ها، سیب و غیره بسیار ضعیف بود). سال ۱۹۱۰ محصولات پرتقال و لیمو و غیره نسبت به سال ۱۹۰۰ سه برابر شد.

بنابراین، این واقعیت به ظاهر متناقض اما اثبات شده، در کل کشاورزی ایالات متحده صدق می‌کند که به طور کلی، تولید در مقیاس بزرگ (در زمین‌هایی با مساحت کوچک) فشرده‌تر و سرمایه‌سالارتر بوده و بهره‌وری بالاتری دارد با تولید در مقیاس کوچک (که زمین‌هایی با مساحت بالا دارد) و بهره‌وری پایین‌تری دارد جایگزین می‌شود.

۱۳. چگونه جایگزینی تولید خرد با تولید در مقیاس بزرگ کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود؟

ممکن است این ایراد مطرح شود که اگر جایگزینی تولید در مقیاس کوچک به شکل تشدید (و «سرمایه‌گذاری») عملیات در مزارع کوچک‌تر انجام شود، آیا اصلاً گروه‌بندی بر اساس مساحت زمین، کاربرد دارد؟ آیا این باعث ایجاد دو گرایش متناقض نیست که نتیجه‌گیری کلی را غیرممکن می‌سازد؟

این ایراد را می‌توان با به تصویر کشیدن منظره کاملی از کشاورزی آمریکا و تحولات آن پاسخ داد. برای دستیابی به آن باید سعی کنیم هر سه روش گروه‌بندی را با هم مقایسه کنیم و بیشترین اطلاعاتی را که آمار اجتماعی در سال‌های اخیر در حوزه کشاورزی تولید کرده‌اند، بررسی کنیم.

چنین مقایسه‌ای امکان‌پذیر است. تنها چیزی که به آن نیاز داریم، ارائه جدولی است که ممکن است در نگاه اول آن قدر انتزاعی و پیچیده به نظر برسد که خواننده را دچار ترس کند. با این حال، برای «خواندن»، درک و تجزیه و تحلیل این جدول فقط کمی تمرکز لازم است.

برای مقایسه سه گروه‌بندی مختلف فقط باید نسبت درصدی آن‌ها را در نظر بگیریم. تمام محاسبات لازم در گزارش سرشماری آمریکا برای سال ۱۹۰۰ آمده است. هر گروه‌بندی به صورت زیر جدول‌بندی شده است.

بر اساس مساحت: ۱- مزارع کوچک (زیر ۱۰۰ جریب)، ۲- متوسط (۱۰۰ تا ۱۷۵ جریب)، و ۳- بزرگ (۱۷۵ و بیشتر).

بر اساس ارزش محصول: ۱- مزارع غیرسرمایه‌داری (زیر ۵۰۰ دلار)، ۲- متوسط (۵۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار) و ۳- سرمایه‌داری (۱۰۰۰ دلار و بالاتر).

با توجه به منبع اصلی درآمد: ۱- اندکی سرمایه دارانه (دام، پنبه)، ۲- متوسط (یونجه و غلات، و متفرقه)، و ۳- شدیداً سرمایه سالار (محصولات «تجاری» ویژه ذکر شده در بالا، در فصل بالا ۱۲، ذیل سرفصل‌های ۵ تا ۱۴).

برای هر گروه ابتدا درصد مزارع را بررسی می‌کنیم، یعنی تعداد مزارع در یک گروه معین که به صورت نسبت درصدی از تعداد کل مزارع در ایالات متحده بیان می‌شود. سپس درصد کل زمین را در نظر می‌گیریم، یعنی کل مساحت زمین در یک گروه معین که به عنوان نسبت درصدی از کل مساحت تمام مزارع در ایالات متحده بیان می‌شود. مساحت به عنوان شاخصی از خصلت گستردگی مؤسسه (کشاورزی گسترده) عمل می‌کند. (متاسفانه به جای مساحت اراضی احیا شده، تنها ارقام موجود برای کل مساحت زمین موجود است، که می‌توانست دقیق‌تر باشد). اگر سهم درصدی از کل مساحت زمین بیشتر از سهم درصدی تعداد مزارع باشد، مثلاً اگر $17/2$ درصد از مزارع $43/1$ درصد زمین را در اختیار داشته باشند، بدیهی است که ما با مزارع بزرگی روبرو هستیم، بزرگتر از حد متوسط، که علاوه بر این، بیش از دو برابر اندازه میانگین مزارع هستند. اگر درصد زمین کمتر از درصد مزارع باشد، عکس این قضیه صادق است.

پس از آن شاخص‌های فشرده‌ی کشاورزی آمده است: ارزش ابزار و ماشین‌آلات، و کل هزینه‌های کود. در این‌جا نیز ارزش و مخارج گروه داده شده را به صورت درصدی از کل کشور در نظر می‌گیریم. در این‌جا نیز اگر درصد بیشتر از درصد زمین باشد، نتیجه این است که شدت بالاتر از حد متوسط است و غیره. در این‌جا نیز ارزش و مخارج ارائه شده در گروه در کل کشور که به صورت درصدی از کل بیان می‌شود، در نظر می‌گیریم. اگر درصد بیشتر از درصد زمین باشد، نتیجه این است که فشرده‌ی کشاورزی بالاتر از حد متوسط است و غیره.

و در نهایت، برای تعیین دقیق ماهیت سرمایه‌سالار بنگاه‌ها، همین روش برای کل مخارج به کار برده شده جهت استخدام نیروی کار استفاده می‌شود. در حالی که برای تعیین مقیاس تولید این امر نسبت به ارزش کل محصول کشاورزی در سراسر کشور انجام می‌شود.

حاصل این بررسی‌ها به صورت جدول زیر است که حال به تحلیل آن می‌پردازیم:

بر اساس منبع اصلی براساس مساحت مزرعه (... سرمایه‌سالار) بر اساس ارزش محصول درآمد

| | تعداد مزارع | | | | | | | | |
|----------------------|-------------------------|-------|------|------|-------|------|------|-------|-------------|
| | اندک | متوسط | قوی | کوچک | متوسط | بزرگ | غیر | متوسط | سرمایه داری |
| شاخص گستردگی کشاورزی | ۴۶٫۰ | ۴۱٫۵ | ۱۲٫۵ | ۵۷٫۵ | ۲۴٫۸ | ۱۷٫۷ | ۵۸٫۸ | ۲۴٫۰ | ۱۷٫۲ |
| مساحت کل | ۵۹٫۲ | ۳۸٫۵ | ۸٫۶ | ۱۷٫۵ | ۲۲٫۹ | ۵۹٫۶ | ۳۳٫۳ | ۲۳٫۶ | ۴۳٫۱ |
| سرمایه ثابت | ارزش ادوات و ماشین‌آلات | ۳۷٫۲ | ۴۲٫۷ | ۲۰٫۱ | ۳۱٫۷ | ۲۸٫۹ | ۳۹٫۴ | ۲۸٫۰ | ۴۶٫۷ |
| | هزینه کود | ۳۶٫۵ | ۳۱٫۸ | ۳۱٫۷ | ۴۱٫۹ | ۲۵٫۷ | ۳۲٫۴ | ۲۶٫۱ | ۴۴٫۸ |
| سرمایه متغیر | هزینه نیروی کار | ۳۵٫۲ | ۲۸٫۲ | ۲۶٫۶ | ۲۲٫۳ | ۲۳٫۵ | ۵۴٫۲ | ۱۹٫۶ | ۶۹٫۱ |
| | استخدام شده | ۳۵٫۲ | ۲۸٫۲ | ۲۶٫۶ | ۲۲٫۳ | ۲۳٫۵ | ۵۴٫۲ | ۱۹٫۶ | ۶۹٫۱ |
| مقیاس تولید | ارزش محصول | ۴۵ | ۳۹ | ۱۶ | ۳۳٫۵ | ۲۷٫۳ | ۳۹٫۲ | ۲۵٫۶ | ۵۲٫۳ |

اجازه دهید اولین گروه‌بندی را با توجه به منبع اصلی درآمد در نظر بگیریم. در این جا مزارع، به اصطلاح بر اساس شاخه‌های کشاورزی خود گروه‌بندی می‌شوند، که تا حدی شبیه به گروه‌بندی مؤسسات صنعتی بر اساس شاخه‌های صنعتی است. اما تصویر در کشاورزی بسیار پیچیده‌تر است.

ستون اول گروه مزارع اندکی سرمایه‌سالار را نشان می‌دهد که تقریباً نیمی از کل مزارع (۶۶ درصد) را شامل می‌شود. آن‌ها ۵۲/۹ درصد از کل مساحت زمین را در اختیار دارند، یعنی بزرگتر از حد متوسط (این گروه شامل مزارع دامداری بسیار بزرگ و گسترده و مزارع پنبه کوچک‌تر از حد متوسط است). سهم آن‌ها از ارزش ماشین‌آلات (۳۷/۲ درصد) و هزینه کود (۳۶/۵ درصد) کمتر از درصد مساحت آن‌ها است که به این معنی است که فشرده‌گی آن‌ها کمتر از میانگین است. همین امر در مورد ویژگی سرمایه‌سالار مؤسسه (۳۵/۲ درصد) و ارزش محصول (۴۵ درصد) صادق است. از این رو بهره‌وری نیروی کار آن‌ها کمتر از میانگین است.

ستون دوم مزارع متوسط را نشان می‌دهد. از آن جایی که مزارعی که از هر نظر «متوسط» هستند در هر سه روش گروه‌بندی در گروه متوسط قرار می‌گیرند، در این جا متوجه می‌شویم که همه نسبت‌های درصدی آن‌ها نسبت به هر یک از گروه‌های دیگر به یکدیگر نزدیک‌تر است. نوسانات نسبتاً کم هستند.

ستون سوم، مزارع قویاً سرمایه‌سالار را نشان می‌دهد. من در بالا تجزیه و تحلیل مفصلی از معنای ارقام در این ستون ارائه کردم. لازم به ذکر است که فقط برای این نوع مزرعه، داده‌های دقیق و قابل مقایسه برای سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ داریم - داده‌هایی که گواهی می‌دهند این محصولات سرمایه‌سالار دارای نرخ رشد بالاتر از حد متوسط هستند.

این پیشرفت سریع در طبقه‌بندی معمولی که در اکثر کشورها استفاده می‌شود، از چه جهت مشهود است؟ این در ستون بعدی نشان داده شده است: مزارع کوچک که بر اساس مساحت طبقه‌بندی شده‌اند.

این گروه از تعداد زیادی مزرعه (۵۷/۵ درصد از کل) تشکیل شده است. مساحت آن تنها ۱۷/۵ درصد کل است، یعنی کمتر از یک سوم میانگین. اما با این حال دارای فشرده‌گی کشاورزی بالاتر از حد متوسط است (ارزش ماشین‌آلات و هزینه‌های کود) و قویا سرمایه‌دارانه است (هزینه برای نیروی کار استخدام شده). و این که دارای بهره‌وری نیروی کار (ارزش محصول) بالاتر از متوسط است: ۲۲/۳ تا ۴۱/۹ درصد با ۱۷/۵ درصد مساحت زمین.

تفسیر آن چیست؟ بدیهی است که تعداد زیادی از مزارع قویاً سرمایه‌داری (به ستون عمودی قبلی مراجعه کنید) در گروه مزارع با مساحت «کوچک» قرار می‌گیرند. اقلیتی از کشاورزان ثروتمند و صاحب سرمایه که عملیات سرمایه‌داری در مقیاس بزرگ را در زمین‌های کوچک انجام می‌دهند به اکثریت کشاورزان واقعاً کوچک اضافه می‌شوند که زمین‌اندک و سرمایه کمی دارند. چنین کشاورزانی تنها ۱۲/۵ درصد (درصد مزارع به شدت سرمایه‌داری) از کل زارعان در آمریکا را تشکیل می‌دهند، به این معنی که حتی اگر همه آن‌ها در گروه مزارعی با مساحت کوچک قرار گیرند، ۴۵ درصد از کشاورزان آن گروه (۵۷/۵-۱۲/۵) همچنان با کمبود زمین و سرمایه مواجه خواهند بود. البته در واقع، بخشی از مزارع قویاً سرمایه‌داری از مزارع متوسط و بزرگ تشکیل شده است، به طوری که رقم ۴۵ درصد در واقع کمتر از تعداد واقعی زارعینی است که زمین و سرمایه کمی دارند.

به راحتی می‌توان دید که چگونه (آماردانان بورژوازی) با قرار دادن آن ۱۰ تا ۱۲ درصد از کشاورزان ثروتمند در گروه کشاورزانی که زمین و سرمایه کمی دارند

واقعیات را تحریف می‌کنند. (با تکیه بر آمار مربوط به مساحت زمین هردو زارع - ثروتمند و فقیر - را یک کاسه می‌کنند).

من به طور جداگانه در مورد مزارع متوسط و بزرگ این گروه‌بندی صحبت نمی‌کنم، زیرا این با حدودی تفاوت به معنای تکرار آن چیزی است که در مورد مزارع کوچک گفته شده است.

بنابراین ما به گزاره کلی زیر می‌رسیم که ممکن است به‌عنوان قانده‌ای قابل اجرا برای طبقه‌بندی مزارع بر اساس مساحت در هر کشور سرمایه‌داری فرموله شود: هرچه تشدید و فشرده‌گی کشاورزی سریع‌تر و وسیع‌تر باشد، طبقه‌بندی بر اساس مساحت زمین بیشتر به ارائه تصویری مجعول از وضعیت تولید در مقیاس کوچک در کشاورزی کمک می‌کند و منظره‌ای پیش و پا افتاده از مبارزه حاد طبقاتی میان تولیدکننده بزرگ و کوچک (که رو به ورشکستگی و اضمحلال است) به تصویر می‌کشد.

این موضوع واضحاً با طبقه‌بندی سوم و آخرین طبقه‌بندی بر اساس ارزش محصول تأیید می‌شود. درصد مزارع غیر سرمایه‌داری (یا مزارع نه‌چندان سودآور از نظر درآمد ناخالص) $58/8$ درصد است، یعنی حتی تا حدودی بیش از مزارع «کوچک» ($57/5$ درصد). آن‌ها زمین بسیار بیشتری نسبت به گروه کشاورزان «کوچک» دارند ($33/3$ درصد در مقابل $17/5$ درصد). اما سهم آن‌ها از ارزش کل محصول یک‌سوم کمتر است: $22/1$ درصد در مقابل $33/5$ درصد!

توضیح آن چیست؟ این‌که این گروه شامل مزارع قویاً سرمایه‌سالار با زمین‌های کوچک نمی‌شود که به‌طور مصنوعی و کاذب با یک کاسه شدن یا کشاورزان خرد، سهم کشاورزان خرد از سرمایه را در قالب ماشین‌آلات، کود و غیره افزایش داده‌اند.

نتیجه آن‌که، اجحاف و سلب مالکیت - و در نتیجه ویرانی - تولیدکننده کوچک در کشاورزی بسیار وسیع‌تر از آن چیزی است که داده‌های آماری مربوط مزارع کوچک به تصویر می‌کشند.

بازده مربوط مزارع کوچک و بزرگ، طبقه‌بندی شده برحسب مساحت زمین، نقش سرمایه را در نظر نمی‌گیرد و عدم محاسبه این نکته «کوچک» در مؤسسات سرمایه‌داری، وضعیت تولیدکننده کوچک را مخدوش می‌کند، و تصویری کاذب ارائه می‌دهد.

تمرکز و فشردگی کشاورزی در مزارع بزرگ بسیار کمتر از مزارع با تولید در مقیاس بزرگ است: $39/2$ درصد از ارزش محصول (کمی بیش از دو برابر میانگین) در $17/7$ درصد از مزارع «بزرگ» متمرکز است. در حالی که $52/3$ درصد از ارزش کل محصول، یعنی بیش از سه برابر میانگین، در $17/2$ درصد از مزارع سرمایه‌داری، متمرکز است.

در کشوری که اراضی وسیع (در غرب) به صورت رایگان توزیع می‌شود، و مانیلوف‌ها^[1] آن را کشوری با مزارع «خانوادگی» می‌دانند، بیش از نیمی از کل تولید کشاورزی در حدود یک ششم از مؤسسات سرمایه‌داری متمرکز است که هزینه‌های آن‌ها برای استخدام نیروی کار چهار برابر بیشتر از میانگین هر مزرعه است ($69/1$ درصد در $17/2$ درصد از کل مزارع). در عین حال مساحت آن‌ها در هر جریب نصف میانگین است ($69/1$ درصد از هزینه‌های استخدام نیروی کار مربوط به مزارع دارای $43/1$ درصد از کل مقدار زمین).

از سوی دیگر، بیش از نیمی، تقریباً سه پنجم از کل تعداد مزارع ($58/8$ درصد) غیر سرمایه‌داری هستند. آن‌ها یک سوم زمین ($33/3$ درصد) را در اختیار دارند اما فقط حدود $25/3$ درصد از ارزش ماشین‌آلات را در اختیار دارند؛ کود کمتری نسبت به میانگین مصرف می‌کنند ($29/1$ درصد از هزینه‌های کود) و بنابراین

بهره‌وری آن تنها دو سوم میانگین است. این تعداد عظیم مزارع که زیر یوغ سرمایه‌ی بیشترین ظلم را متحمل می‌شوند، با یک سوم کل مساحت، کمتر از یک چهارم (۱/۲۲ درصد) از کل ارزش محصولات را تولید می‌کنند.

در نتیجه، به نتیجه‌ای کلی در مورد اهمیت طبقه‌بندی بر اساس مساحت زمین می‌رسیم، یعنی آن‌که بی‌فایده نیست؛ و چیزی هرگز نباید فراموش شود این است که این طبقه‌بندی به جایگزینی تولید در مقیاس بزرگ و اضمحلال تولید در مقیاس کوچک و به‌ویژه گسترش کشاورزی فشرده و شکاف بین مقادیر سرمایه‌گذاری شده توسط مزارع در هر واحد زمین، وقعی نمی‌نهد. اما با روش‌های جدید تحقیق، که اطلاعات صحیح فراوانی در مورد هر مزرعه ارائه می‌دهد، ترکیب دو روش طبقه‌بندی بسیار مناسب است (هر یک از پنج گروه بر حسب مساحت می‌توانند به دو یا سه زیر گروه بر اساس استخدام نیروی کار مزدبگیر تقسیم شوند). اگر این کار انجام نشود، بیشتر به دلیل واهمه از ارائه تصویری عریان از واقعیت (تصویری از ظلم، فقر، ویرانی، سلب مالکیت توده کشاورزان کوچک) است بدین ترتیب با یک کاسه کردن کشاورزان ثروتمند با کشاورزان خرده‌پا بر اساس مساحت زمین (زیرا مساحت زمین کشاورزی فشرده کوچک اما مقیاس عملیات کشاورزی در آن بزرگ است) تصویر مجعول از وضعیت نزار تولید کوچک ارائه می‌شود. از نقطه نظر علمی، هیچ کس جرأت انکار این را ندارد که نه تنها زمین، بلکه سرمایه نیز در کشاورزی مدرن نقش بسیار مهمی دارد.

۱۴. سلب مالکیت از کشاورزان خرد

به طور کلی مسئله سلب مالکیت از کشاورزان خرده‌پا برای درک و ارزیابی چگونگی توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی بسیار مهم است؛ اغماض از این مسئله، مشخصه اقتصاد سیاسی و آمار مدرن است، چرا که در موهومات شبه علم بورژوازی غوطه‌ور است.

آمارهای عمومی در همه کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد که جمعیت شهری نسبت به روستاها در حال افزایش است. در ایالات متحده، نسبت جمعیت شهری از ۲۹/۵ درصد در سال ۱۸۸۰ به ۳۶/۱ درصد در سال ۱۸۹۰، ۴۰/۵ درصد در سال ۱۹۰۰ و ۴۶/۳ درصد در سال ۱۹۱۰ افزایش یافت. تا سال ۱۹۱۰، جمعیت روستایی در شمال صنعتی ۳/۹ درصد و شهرها ۲۹/۸ درصد افزایش یافت. در جنوب سابقاً برده دار، جمعیت روستایی ۱۴/۸ درصد و شهری ۴۱/۴ درصد افزایش یافته و در غرب هومستد این ارقام به ترتیب ۴۹/۷ و ۸۹/۶ درصد بوده است.

چنین فرآیند جهانی‌ای باید در سرشماری کشاورزی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. مهم‌ترین پرسشی که از نظر علمی مطرح می‌شود این است که چه اقشار و گروه‌بندی‌های اجتماعی، بافت عمده جمعیت مهاجر از روستا به شهر را تشکیل می‌دهند؟ از آنجایی که اطلاعات بسیار دقیقی در مورد هر بنگاه کشاورزی و در مورد حیوانات موجود در آن هر ده سال یک بار جمع‌آوری می‌شود، گنجاندن سولاتی در مورد این که چه تعداد و چه نوع مزرعه‌ای فروخته شده یا اجاره شده‌اند یا چه تعداد از خانوارهای روستایی، تحت چه شرایطی کشاورزی را موقتاً یا همیشه رها کرده‌اند تا به شهر مهاجرت کنند، بسیار مفید و مناسب خواهد بود. چنین

سؤالاتی اما مطرح نمی‌شود: تحقیق، فراتر از تکرار کلیشه‌ای داده‌ها نیست: «جمعیت روستایی از ۵۹/۵ درصد در سال ۱۹۰۰ به ۵۳/۷ درصد در سال ۱۹۱۰ کاهش یافت». به نظر می‌رسد که آماردانان هیچ تصویری از انبوه بدبختی، ظلم و ویرانی که در پشت این ارقام پنهان شده ندارند. به عنوان یک قاعده کلی، اقتصاددانان بورژوا و خرده‌بورژوا چشم خود را بر افلاس جمعیت روستایی و ویرانی تولید خرد می‌بندند.

بنابراین چاره‌ای جز گردآوری داده‌های ناچیز و اندک درباره سلب مالکیت کشاورزان کوچک که از گزارش سرشماری ۱۹۱۰ به دست آمده وجود ندارد.

ارقامی نیز مربوط به اشکال تصدی مزرعه وجود دارد: تعداد مالکان، تقسیم به مالکیت عین و مالکیت منافع، تعداد مزارعه‌کاران، اجاره نقدی و... این ارقام برای نواحی مختلف طبقه‌بندی شده‌اند. این اولین تصویری است که از مجموع سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ دریافت کرده‌ایم:

| | |
|--------------------------|-------|
| افزایش کل جمعیت روستایی | ۱۱/۲% |
| افزایش تعداد کل کشاورزان | ۱۰/۹% |
| افزایش تعداد کل مالکین | ۸/۱% |
| افزایش مالکیت عین | ۴/۸% |

این تصویر روشنی از سلب مالکیت فزاینده کشاورزی در مقیاس کوچک است. جمعیت روستایی کندتر از جمعیت شهری در حال افزایش است، تعداد کل کشاورزان نسبت به جمعیت روستایی کندتر رشد می‌کند و... نسبت مالکان در تعداد کل کشاورزان طی چند دهه پیوسته در حال کاهش بوده است؛ به شرح زیر:

| | | |
|--|------|-------|
| | ۱۸۸۰ | ۷۴/۰٪ |
| | ۱۸۹۰ | ۷۱/۶٪ |
| | ۱۹۰۰ | ۶۴/۷٪ |
| | ۱۹۱۰ | ۶۳/۰٪ |

رشد مشابهی در نسبت مستأجران وجود دارد، به طوری که تعداد مزارعه‌کاران سریعتر از مستأجرینی که پول نقد پرداخت می‌کنند، افزایش می‌یابد. تعداد عاملین مزارعه در سال ۱۸۸۰ ۱۷/۵ درصد بود. سپس به ۱۸/۴ درصد و ۲۲/۲ درصد و در نهایت به ۲۴ درصد در سال ۱۹۱۰ افزایش یافت. از ارقام زیر مشهود است که کاهش نسبت مالکان و افزایش نسبت مستأجران در مجموع نشان دهنده خلع ید و آواره شدن کشاورزان خرده‌پا است:

درصد مالکیت مزارع

| نوع مالک | حیوانات اهلی | | | اسب‌ها | | |
|----------|--------------|------|------|--------|------|------|
| | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | -/+ | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | -/+ |
| موجر | ۹۶/۷ | ۹۶/۱ | -۰/۶ | ۸۵/۰ | ۸۱/۵ | -۳/۵ |
| مستأجر | ۹۴/۲ | ۹۲/۹ | -۱/۳ | ۶۷/۹ | ۶۰/۷ | -۷/۲ |

طبق تمام بازده‌ها برای هر دو سال سرشماری، مالکان از نظر اقتصادی وضع بهتری دارند اما وضعیت مستأجران با سرعت بیشتری نسبت به مالکان در حال بدتر شدن است.

اجازه دهید به طور جداگانه ارقام هر بخش را بررسی کنیم. بیشترین تعداد مستأجران، همان‌طور که قبلاً گفتم، در جنوب هستند و اجاره‌نشینی در آن‌جا سریع‌ترین نرخ رشد را دارد: از ۴۷ درصد در سال ۱۹۰۰ به ۴۹/۶ درصد

در سال ۱۹۱۰ رسید. سرمایه نیم قرن پیش بردگی را در هم شکست اما آن را به شکل جدید مزارعه محارست کرد.

در شمال، تعداد مستاجران با سرعت بسیار کمتری در حال رشد است: از ۲۶/۲ درصد در سال ۱۹۰۰ به تنها ۲۶/۵ درصد در سال ۱۹۱۰ افزایش یافت. غرب کمترین تعداد مستاجران را دارد، و تنها بخشی است که در آن تعداد مستاجران به جای افزایش، کاهش یافت: از ۱۶/۶ درصد در سال ۱۹۰۰ به ۱۴/۰ درصد در ۱۹۱۰. طبق گزارش سرشماری سال ۱۹۱۰: «نواحی کوهستانی و اقیانوس آرام دارای نسبت بسیار پایینی از کشاورزان مستاجر هستند (این دو بخش «غرب» را تشکیل می‌دهند)^{۱۱}. مناطقی که بی‌شک عمدتاً در آن تقسیمات اخیراً حل و فصل شده‌اند و بسیاری از کشاورزان در آن جا صاحب هومستدهایی هستند که آن را به رایگان یا به قیمت بسیار ناچیز از دولت به دست آورده‌اند (جلد پنجم، ص. ۱۰۴). این نمونه بارز ویژگی خاص ایالات متحده آمریکا است که من بارها به آن اشاره کرده‌ام، یعنی در دسترس بودن اراضی بکر دست نخورده آماده تصرف. این امر از یک سو، توسعه بسیار سریع و گسترده سرمایه‌داری در آمریکا را توضیح می‌دهد (فقدان مالکیت خصوصی در زمین در برخی از نواحی یک کشور مبنی بر عدم وجود سرمایه‌داری نیست - نارودنیک‌های ما باید به این نکته توجه داشته باشند! - برعکس توسعه آن را تسریع می‌کند). از سوی دیگر، این ویژگی که در کشورهای سرمایه‌داری اروپایی کاملاً ناشناخته است، در آمریکا برای سرپوش گذاشتن بر مصادره اموال کشاورزان خرد عمل می‌کند - فرآیندی که در حال حاضر در مناطق مسکونی و صنعتی ترین نقاط کشور در حال انجام است.

مناطق شمالی تصویر فوق را ارائه می‌دهند:

۱۹۰۰ ۱۹۱۰ + یا - به درصد

| | | | |
|----------------------------------|-------|-------|------|
| افزایش کل جمعیت روستایی (۰۰۰۰۰۰) | ۲۲/۲ | ۲۳/۱ | +۳/۹ |
| افزایش تعداد کل مزارع (۰۰۰) | ۲'۸۷۴ | ۲'۸۹۱ | +۰/۶ |
| افزایش تعداد کل مالکان (۰۰۰) | ۲'۰۸۸ | ۲'۰۹۱ | +۰/۱ |
| افزایش مالکیت عین (۰۰۰) | ۱'۷۹۴ | ۱'۷۴۹ | -۲/۵ |

ما نه تنها شاهد کاهش نسبی تعداد مالکان، و تعداد کل مزارع آن‌ها و غیره هستیم بلکه حتی شاهد کاهش مطلق در تعداد مالکان، در شرایطی که تولید (در بخش اصلی ایالات متحده، که ۶۰ درصد از مساحت اراضی احیا شده این کشور را در بر می‌گیرد) در حال رشد است، هستیم!

علاوه بر این، باید در نظر داشت که در یکی از چهار ناحیه تشکیل دهنده شمال، یعنی شمال غربی مرکزی، تخصیص اراضی (هومستد) تا به امروز ادامه دارد و ۵۴ میلیون جریب در ۱۰ سال، از ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰ به شهرک‌نشینان اختصاص یافته.

گرایش سرمایه‌داری به سلب مالکیت از کشاورزان خرده‌پا و خرد کردن تولید در مقیاس کوچک آن‌قدر قوی است که «شمال» آمریکا به‌رغم توزیع ده‌ها میلیون جریب زمین خالی، کاهش مطلق تعداد مالکان را نشان می‌دهد.

تنها دو عامل هنوز این گرایش را در ایالات متحده خنثی می‌کنند: ۱- وجود مزارع برده‌داری در جنوب با جمعیت سیاه‌پوست تحت ستم و سرکوب شده آن و ۲- این واقعیت که غرب هنوز تا حدی غیرمسکونی است. اما هر دوی این عوامل به گسترش پایگاه آینده سرمایه‌داری وابسته است و بنابراین شرایط را برای توسعه گسترده‌تر و سریع‌تر آن فراهم می‌کند و بدین ترتیب تضادها در عرصه وسیع‌تری حدت پیدا می‌کنند و عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌داری پیوسته افزایش می‌یابد.

علاوه بر این، در رابطه با موضوع سلب مالکیت از کشاورزی در مقیاس کوچک، ما بازدهی از تعداد مزارع دارای دام را در دست داریم:

| درصد مالکیت مزارع | | | |
|-------------------|------|------|-------------------------|
| مثبت یا منفی | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
| | ۹۴/۹ | ۹۵/۸ | حیوانات اهلی به طور کلی |
| | ۸۰/۸ | ۷۸/۷ | گاوهای شیری |
| | ۷۳/۸ | ۷۹/۰ | اسب ها |

این ارقام در مجموع کاهش تعداد مالکان را به نسبت کل کشاورزان نشان می‌دهد (افزایش درصد کسانی که گاوهای شیری داشتند کمتر از کاهش درصدی کسانی بود که صاحب اسب بودند).
 حال اجازه دهید ارقام مربوط به مزارعی را که در رابطه با دو نوع عمده دام گروه‌بندی شده‌اند بررسی کنیم.

اندازه گروه (جریب) درصد مزارع صاحب گاوهای شیری

| + یا - | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
|--------|------|------|---------------------|
| +۳/۴ | ۵۲/۹ | ۴۹/۵ | زیر ۲۰ |
| +۵/۳ | ۷۱/۲ | ۶۵/۹ | ۲۰ تا ۴۹ |
| +۳/۰ | ۸۷/۱ | ۸۴/۱ | ۵۰ تا ۹۹ |
| +۰/۹ | ۸۹/۸ | ۸۸/۹ | ۱۰۰ تا ۱۷۴ |
| +۰/۹ | ۹۳/۵ | ۹۲/۶ | ۱۷۴ تا ۴۹۹ |
| -۰/۷ | ۸۹/۶ | ۹۰/۳ | ۵۰۰ تا ۹۹۹ |
| +۳/۱ | ۸۶/۰ | ۸۲/۹ | ۱۰۰۰ به بالا |
| +۲/۱ | ۸۰/۸ | ۷۸/۷ | میانگین برای آمریکا |

ما متوجه شدیم که بیشترین افزایش مربوط به مزارع کوچک با گاوهای شیری بود، سپس لاتیفوندیا و بعد مزارع متوسط. درصد مزارع گاوهای شیری مالکان بزرگ با مساحت ۵۰۰ تا ۹۹۹ جریب کاهش یافته است.

در کل ممکن است به نظر برسد که کشاورزی در مقیاس کوچک در حال توسعه است. با این حال، به یاد بیاوریم که در کشاورزی، مالکیت گاوهای شیری دارای اهمیت دوچندان است: از یک سو، ممکن است به طور کلی نشان دهنده استاندارد زندگی بالاتر و شرایط تغذیه بهتر باشد؛ از سوی دیگر، این امر به معنای توسعه شاخه‌ای از کشاورزی تجاری و دامداری است: تولید شیر برای بازار شهرها و مراکز صنعتی.

ما در بالا دیدیم که مزارع «لبنیات»، توسط آماردانان آمریکایی بر اساس منبع اصلی درآمد طبقه‌بندی می‌شوند. مشخصه این گروه این است که مساحت کل و مساحت اراضی احیا شده کمتر از میانگین بوده، اما مقدار تولید بیشتر و استفاده از نیروی کار مزدبگیر در هر جریب دو برابر میانگین است. اهمیت فزاینده مزارع کوچک در کشاورزی لبنی صرفاً به معنای رشد چنین مزارع سرمایه‌داری در زمین‌های کوچک است.

در این جا برخی از ارقام مربوط به تمرکز مزارع گاوهای شیری در آمریکا آورده شده است:

میانگین تعداد گاوهای شیری در هر مزرعه

| افزایش | ۱۹۰۰ | ۱۸۹۰ | تقسیمات |
|--------|------|------|-------------|
| +۰٫۵ | ۵٫۳ | ۴٫۸ | شمال |
| +۰٫۱ | ۲٫۴ | ۲٫۳ | جنوب |
| +۰٫۲ | ۵٫۲ | ۵٫۰ | غرب |
| +۰٫۲ | ۴٫۰ | ۳٫۸ | میانگین کلی |

ما متوجه می‌شویم که شمال، که از نظر گاوهای شیری از همه غنی‌تر است، بیشترین افزایش دارایی را داشته. در این‌جا توزیع این افزایش در بین گروه‌ها آمده است:

| اندازه گروه شمال | درصد افزایش یا کاهش تعداد گاوهای شیری از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ |
|------------------|-------------------------------------------------------|
| زیر ۲۰ | ۴- (۱۰/۰+ در تعداد مزارع) |
| ۲۰ تا ۴۹ | ۶/۱۲- (۳- در تعداد مزارع) |
| ۵۰ تا ۹۹ | ۳/۷- (۹+ در تعداد مزارع) |
| ۱۰۰ تا ۱۷۴ | ۲/۲+ (۱۴+ در تعداد مزارع) |
| ۱۷۴ تا ۴۹۹ | ۷/۱۲+ (۱۸+ در تعداد مزارع) |
| ۵۰۰ تا ۹۹۹ | ۴/۴۰+ (۲۹+ در تعداد مزارع) |
| ۱۰۰۰ به بالا | ۴/۱۵+ (۱۸+ در تعداد مزارع) |
| افزایش کلی | ۴/۱۵+ (۱۴+ در تعداد مزارع) |

رشد سریع تعداد مزارع کوچک با گاوهای شیری مانع از تمرکز آن در مؤسسات کشاورزی بزرگ نشده است.

اجازه دهید اکنون به ارقام مربوط به تعداد مزارع پرورش اسب پردازیم. (این اطلاعات در مورد حیوانات بارکش نشان‌دهنده الگوی کلی کشاورزی است و نه شاخه خاصی از کشاورزی تجاری).

| کاهش | گزارش درصد مزارع بر حسب استفاده از اسب | | اندازه گروه (جریب) |
|------|----------------------------------------|------|-----------------------|
| | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
| -۳/۵ | ۴۸/۹ | ۵۲/۴ | زیر ۲۰ |
| -۸/۹ | ۵۷/۴ | ۶۶/۳ | ۲۰ تا ۴۹ |
| -۴/۶ | ۷۷/۶ | ۸۲/۲ | ۵۰ تا ۹۹ |
| -۲/۱ | ۸۶/۵ | ۸۸/۶ | ۱۰۰ تا ۱۷۴ |
| -۱/۰ | ۹۱/۰ | ۹۲/۰ | ۱۷۴ تا ۴۹۹ |
| -۰/۵ | ۹۳/۲ | ۹۳/۷ | ۵۰۰ تا ۹۹۹ |
| -۰/۱ | ۹۴/۱ | ۹۴/۲ | ۱۰۰۰ به بالا |
| -۵/۲ | ۷۳/۸ | ۷۹/۰ | میانگین برای آمریکا |

متوجه می‌شویم که با پایین آمدن مقیاس اندازه گروه، تعداد مزرعه‌هایی که استفاده از اسب‌ها را گزارش نمی‌کنند افزایش می‌یابد. کوچکترین مزارع (زیر ۲۰ جریب) همان‌طور که می‌دانیم، تعداد نسبتاً بیشتری مزارع سرمایه‌داری را شامل می‌شود، شاهد کاهش سریع تعداد مزارعی است که از اسب استفاده می‌کنند. استفاده از موتور بخار و سایر موتورها در مزارع ثروتمند ممکن است تا حدی کاهش تعداد حیوانات را جبران کند، اما چنین فرضی برای انبوه مزارع فقیرتر قابل بحث نیست. در نهایت، گسترش سلب مالکیت از آمار تعداد مزارع رهن شده نیز مشهود است:

| درصد مزارع رهن شده | | | تقسیمات |
|--------------------|------|------|---------------------|
| ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | ۱۸۹۰ | |
| ۴۱/۹ | ۴۰/۹ | ۴۰/۳ | شمال |
| ۲۳/۵ | ۱۷/۲ | ۵/۷ | جنوب |
| ۲۸/۶ | ۲۱/۷ | ۲۳/۱ | غرب |
| ۳۳/۶ | ۳۱/۰ | ۲۸/۲ | میانگین برای آمریکا |

درصد مزارع رهن شده در همهٔ مناطق به خصوص در شمال صنعتی در حال افزایش است. آماردانان آمریکایی خاطرنشان می‌کنند که رشد تعداد مزارع رهن شده در جنوب احتمالاً به دلیل «قطعه قطعه کردن» کشتزارها است که به صورت قطعه‌ای به کشاورزان سیاه پوست و سفیدپوست فروخته می‌شود و آن‌ها تنها بخشی از قیمت را می‌پردازند و مابقی تحت پوشش وام ملک قرار می‌گیرد. در نتیجه یک عملیات خرید عجیب و غریب در جنوب سابقاً برده دار در حال انجام است (جلد پنجم، صفحه ۱۵۹).

توجه داشته باشیم که در سال ۱۹۱۰ سیاه‌پوستان در ایالات متحده تنها ۹۲۰۸۸۳ مزرعه داشتند، یعنی ۱۴/۵ درصد از کل مزارع. بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰، تعداد مزارع سفیدپوستان ۹/۵ درصد و مزارع سیاه‌پوست دو برابر سریع‌تر - ۱۹/۶ درصد افزایش یافت. انگیزه سیاه‌پوستان برای رهایی از یوغ «صاحبان کشتزارها» نیم قرن پس از «پیروزی» بر برده‌داران همچنان به قوت خود باقیست. آماردانان آمریکایی همچنین خاطرنشان می‌کنند که رهن یک مزرعه همیشه نشان‌دهندهٔ کساد آن نیست و گاه راهی برای به‌دست آوردن سرمایه و عملیات آبادسازی زمین (land development) است. واقعیت غیرقابل انکار اما آن است که تنها یک اقلیت مرفه، با به‌کارگیری سرمایهٔ خود به صورت مولد به عملیات آبادسازی زمین می‌پردازند و باقی‌زارعین فقیر شده و در چنگال سرمایهٔ مالی قرار می‌گیرند.

محققان باید توجه بیشتری به وابستگی کشاورزان به سرمایهٔ مالی داشته باشند؛ اما متأسفانه به این موضوع پر اهمیت توجه بسیار کمی شده است.

رشد تعداد مزارع رهن شده در هر صورت به این معنی است که کنترل واقعی آن‌ها به سرمایه‌داران منتقل می‌شود. منطقی است که به غیر از رهن‌های رسمی ثبت شده

و محضری، تعداد قابل توجهی از مزارعی که در بدهی‌های خصوصی غوطه‌ور هستند، تحت پوشش اسناد قانونی قرار نمی‌گیرند و در سرشماری‌ها ثبت نشده‌اند.

۱۵. تصویری تطبیقی از تحولات صنعت و کشاورزی

ماحصل سرشماری‌های آمریکا با همه کاستی‌هایی که دارند، به دلیل کامل بودن و یکسان بودن روش‌های مورد استفاده، با آمار سایر کشورها قیاس‌پذیر است. همین مسئله سبب می‌شود که مقایسه بازده صنعت و کشاورزی در سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ و مقایسه ساختار هر دو بخش اقتصاد و تحول این ساختار ممکن شود. یکی از رایج‌ترین نظریات در اقتصاد بورژوازی - که دست بر قضا مشابه ایده آقای هیمر است - در نظر گرفتن تقابل میان صنعت و کشاورزی است. ما در پرتو انبوهی از داده‌های دقیق به بررسی این تضادها می‌پردازیم. در ابتدا تعداد مؤسسات صنعت و کشاورزی را بررسی می‌کنیم:

| | تعداد مؤسسات | | رشد | | افزایش جمعیت شهر و روستا |
|---------|--------------|-------|-------|-------|--------------------------|
| | ۱۹۰۰ | ۱۹۱۰ | (%) | (%) | |
| صنعت | ۲۰۷/۵ | ۲۶۸/۵ | +۲۹/۴ | +۳۴/۸ | |
| کشاورزی | ۵۷۳۷ | ۶۳۶۱ | +۱۰/۹ | +۱۱/۲ | |

تعداد مؤسسات کشاورزی پر تعداد اما کوچکتر است. این بیانگر عقب ماندگی، قطعه‌قطعه بودن و پراکندگی آن‌ها است. برخلاف کشورهای پیشروی دیگر، دو عامل در ایالات متحده وجود دارد که باعث تشدید و تسریع رشد تعداد مؤسسات کشاورزی می‌شود. اولاً، قطعه‌قطعه کردن مستمر لاتیفوندیاهای برده‌دار در جنوب و «خرید» آن‌ها به صورت قطعات کوچک توسط سیاه‌پوستان و همچنین کشاورزان سفیدپوست از پلاترها، و ثانیاً در دسترس بودن زمین‌های وسیع و بکر غرب که به

دست دولت میان همه متقاضیان توزیع می‌شود. با این وجود تعداد مؤسسات کشاورزی با سرعت کمتری نسبت به صنایع در حال افزایش است. دلیل آن، دو چیز است. از یک سو، کشاورزی تا حد زیادی خصلت «طبیعی» خود را حفظ می‌کند و عملیات‌های مختلفی که زمانی توسط اعضای یک خانوار انجام می‌شد، به تدریج از کشاورزی منشعب می‌شود - برای مثال، ساخت و تعمیر وسایل مختلف، ظروف و غیره - که اکنون صنایع جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، انحصاری وجود دارد که مختص به کشاورزی است و در سرمایه‌داری قابل حذف نیست و آن عبارت است از انحصار مالکیت زمین.

حتی زمانی که هیچ مالکیت خصوصی‌ای بر زمین وجود ندارد (در ایالات متحده تا به امروز مناطق بسیار وسیعی چنین وضعیتی دارند) انحصار به وسیله تصرف اراضی ایجاد می‌شود که وظیفه‌اش به دوش متصدیان منفرد خصوصی است. با این حال در مهم‌ترین مناطق کشور، تمام اراضی اشغال شده است و افزایش تعداد مؤسسات کشاورزی تنها در صورت تجزیه مؤسسات موجود امکان پذیر است؛ زیرا تشکیل آزادانه بنگاه‌های جدید در کنار بنگاه‌های قدیمی غیرممکن است. انحصار مالکیت زمین، مانعی بر توسعه کشاورزی است و این انحصار، توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی را به تأخیر می‌اندازد، بنابراین اوضاع آن در مقایسه با صنایع، کاملاً تفاوت دارد.

ما نمی‌توانیم مقایسه دقیقی از میزان سرمایه‌گذاری در مؤسسات صنعتی و کشاورزی داشته باشیم؛ زیرا رانت ارضی، بخشی از ارزش زمین را تشکیل می‌دهد. از این رو، ما باید میزان سرمایه‌گذاری در صنایع و ارزش محصولات صنعتی را با ارزش کل دارایی مزارع و محصولات عمده آن‌ها مقایسه کنیم (فقط مقادیری که افزایش در ارزش کل را در هر دو طرف نشان می‌دهند کاملاً قابل مقایسه هستند).

| | | دلار | | افزایش | |
|---------|-----------------------------|--------|--------|--------|--|
| | | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | (%) | |
| صنعت | سرمایه کلیه شرکتها | ۱۸٬۴۲۸ | ۸٬۹۷۵ | ۱۰۵٫۳ | |
| | ارزش محصولات | ۲۰٬۶۷۱ | ۱۱٬۴۰۶ | ۸۱٫۲ | |
| کشاورزی | ارزش تمام اموال مزارع | ۴۰٬۹۹۱ | ۲۰٬۴۴۰ | ۱۰۰٫۵ | |
| | ارزش تمام محصولات غلات | ۲٬۶۶۵ | ۱٬۴۸۳ | ۷۹٫۸ | |
| | تولید غلات در بوشل (۰۰۰۰۰۰) | ۴٬۵۱۳ | ۴٬۴۳۹ | ۱٫۷ | |

متوجه می‌شویم که طی ۱۰ سال، از ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰ ارزش سرمایه‌گذاری در صنایع و ارزش تمام دارایی‌های مزارع، دو برابر شده است. تفاوت بزرگ و اساسی بین این دو این است که در کشاورزی، محصول اصلی، غلات، به میزان ناچیز ۱/۷ درصد افزایش یافته، در حالی که کل جمعیت ۲۱ درصد افزایش یافته است.

کشاورزی به لحاظ توسعه از صنعت عقب‌تر است. این یکی از ویژگی‌های عام کشورهای سرمایه‌داری است که جزو عمیق‌ترین علل متوازن نبودن شاخه‌های مختلف اقتصاد، بحران‌ها و افزایش قیمت‌ها را تشکیل می‌دهد.

سرمایه کشاورزی را از قید و بند فئودالیسم آزاد کرد و آن را به توسعه اقتصادی جهانی کشاند و آن را از عقب ماندگی قرون وسطایی و رکود پدرسالارانه خارج کرد. اما سرمایه به جای از بین بردن ظلم، استثمار و فقر توده‌ها، این مصائب را در پوششی جدید بازتولید می‌کند. بدین ترتیب، تضاد بین صنعت و کشاورزی، (و شهر و روستا) نه تنها حذف نشده، بلکه با حدت بیشتری تشدید می‌شود. جو

سرمایه که عمدتاً در حوزه تجارت و صنعت دیده می‌شود، بر کشاورزی نیز سنگینی می‌کند.

افزایش ناچیز مقدار محصولات کشاورزی (۱/۷+ درصد) و افزایش بسیار زیاد ارزش آن‌ها (۷۹/۸+ درصد) از یک سو نقش رانت ارضی، خراجی را که مالکان زمین از جامعه اخاذی می‌کنند، به وضوح نشان می‌دهد. آن‌ها به دلیل موقعیت انحصاری خود می‌توانند از عقب‌ماندگی کشاورزی که همگام با صنعت پیش نمی‌رود استفاده کنند و جیب خود را با میلیون‌ها دلار پر کنند. در ۱۰ سال، ارزش تمام اموال مزارع ۲۰۵۰۰ میلیون دلار افزایش یافت که تنها ۵۰۰۰ میلیون دلار آن شامل افزایش ارزش ساختمان‌ها، دام‌ها و تجهیزات بود. در مقابل ارزش زمین - رانت ارضی - در ۱۰ سال ۱۵۰۰۰ میلیون دلار (۱۱۸/۱+ درصد) افزایش یافت.

از سوی دیگر، تفاوت در موقعیت طبقاتی کشاورزان خردپا و کارگران در این‌جا به شدت مخدوش شده. درست است که هر دو کار می‌کنند و هر دو مورد استثمار سرمایه هستند - هرچند به اشکال کاملاً متفاوت - اما فقط بورژوازمکرات‌های مبتذل هستند که این دو طبقه مختلف را کنار هم قرار داده و از عملیات کشاورزی در مقیاس کوچک مزارع خانواری صحبت می‌کنند. انجام این عمل به معنای استتار ماهیت نظام اجتماعی اقتصادی - ماهیت بورژوازی آن - و مطلق کردن ویژگی مشترک در همه شکل‌بندی‌های قبلی است؛ یعنی لزوم کار کشاورز خردپا، انجام کار شخصی و فیزیکی، برای زنده ماندن.

در نظام سرمایه‌داری، کشاورز خردپا - چه بخواهد و چه نخواهد، چه آگاه باشد یا نه - به تولیدکننده کالا تبدیل می‌شود. و این تغییری اساسی است، زیرا به تنهایی، حتی زمانی که او هنوز نیروی کار را استثمار نمی‌کند، خرده بورژوا است و تضادی آنتاگونیستی با پرولتاریا دارد. او محصول خود را می‌فروشد، (درحالی‌که پرولتاریا تنها نیروی کار خود را می‌فروشد) همواره به دنبال افزایش قیمت محصولات

کشاورزی بوده و این معادل پیوستن آن‌ها به زمین داران بزرگ در تقسیم رانت ارضی و جانب‌داری از مالکان در برابر باقی جامعه است. همان‌طور که تولید کالایی توسعه می‌یابد، کشاورز کوچک، مطابق با وضعیت طبقاتی خود، ناگزیر به یک خرده‌مالک زمین تبدیل می‌شود.

البته در میان کارگران مزدبگیر نیز مواردی وجود دارد که بخش کوچکی از آن‌ها در کنار اربابان خود علیه کل طبقه کارگر قرار می‌گیرند. این صرفاً اما بخش کوچکی از یک طبقه است که با دشمنان خود علیه کلیت طبقه‌ش متحد می‌شوند. تصور بهبود وضعیت کارگران به‌عنوان یک طبقه، بدون بهبود سطح زندگی توده‌ها، یا بدون تشدید تضاد کار و سرمایه که بر جامعه معاصر حاکم است، غیرممکن است.

اما برعکس، تصور وضعیتی (در واقع، چنین وضعیتی در سرمایه‌داری رایج است) که در آن بهبود وضعیت کشاورزان کوچک، به عنوان طبقه، در نتیجه از اتحاد آن‌ها با مالکان بزرگ، و مشارکت آن‌ها در اخذ رانت ارضی بیشتر از جامعه به عنوان یک کل، کاملاً ممکن است. بدین ترتیب تضاد میان آن‌ها و توده پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، که حداقل یا کاملاً به فروش نیروی کار خود وابسته هستند را حدت می‌بخشد.

در این جا آمارهای آمریکایی تعداد و موقعیت مزدبگیران و کشاورزان کوچک مقایسه می‌کنند:

| افزایش | | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | |
|---------|-------|-------|------|------------------------------------------|
| | | (%) | | |
| ۴۰/۴ | ۶٬۶۱۵ | ۴۷۱۳ | | تعداد حقوق بگیران (۰۰۰) |
| ۷۰/۶ | ۳٬۴۲۷ | ۲٬۰۰۸ | | دستمزد آنها (دلار ۰۰۰۰۰۰) |
| c. ۴۷/۱ | ? | ? | | تعداد حقوق بگیران (۰۰۰) |
| ۸۲/۳ | ۶۵۲ | ۳۵۷ | | دستمزد آنها (دلار ۰۰۰۰۰۰) |
| ۱۰/۹ | ۶٬۳۶۱ | ۵٬۷۳۷ | | تعداد کشاورزان (۰۰۰) |
| ۷۹/۸ | ۲٬۶۶۵ | ۱٬۴۸۳ | غلات | ارزش محصول اصلی آنها، غلات (دلار ۰۰۰۰۰۰) |

کارگران در صنعت ضرر کردند، زیرا دستمزد آن‌ها تنها ۶/۷۰ درصد افزایش یافت درحالی‌که تعداد کارگران در کل ۴۰ درصد افزایش یافتند.

در مقابل تعداد کشاورزان کوچک تنها ۹/۱۰ درصد افزایش یافته است (حتی اگر مزارع تجاری کوچک مشخص شوند، این افزایش هنوز تنها ۹/۱۱ درصد است)، و درحالی‌که مقدار محصول آن‌ها به سختی افزایش یافته است (۷/۱+ درصد)، اما ارزش محصولات آن‌ها ۸/۷۹ درصد افزایش یافته.

طبیعتاً، سرمایه تجاری و مالی سهم بزرگی از رانت ارضی را به خود اختصاص داده‌اند، اما وضع طبقاتی کشاورز کوچک و مزدبگیران نشانگر تفاوت در وضعیت خرده بورژوازی و پرولتاریا است.

رشد عددی مزدبگیران از رشد جمعیت پیشی گرفته است (۴۰+ درصد برای اولی در مقابل ۲۱+ درصد برای دومی). سلب مالکیت فزاینده‌ای از تولیدکنندگان خرد و کشاورزان کوچک ادامه داشته و پرولتریزه شدن جمعیت رو به افزایش است.^[۱] حال اجازه دهید نگاهی به رابطه میان تولید در مقیاس کوچک و مقیاس بزرگ در صنعت و کشاورزی بیندازیم. داده‌های صنعت، ارقام مربوط به سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ نیست، بلکه مربوط به سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۱۰ است.

بنگاه‌های صنعتی بسته به ارزش محصولاتشان به سه گروه مرکزی تقسیم می‌شوند، مؤسسات کوچک آن‌هایی هستند که خروجی کمتر از ۲۰۰۰۰۰ دلار دارند، متوسط، از ۲۰۰،۰۰۰ دلار تا ۱۰۰،۰۰۰ دلار، و بزرگ، ۱۰۰،۰۰۰ دلار و بیشتر. در مقابل تنها راه طبقه‌بندی مؤسسات کشاورزی بر اساس مساحت (جریب) است. بر این اساس، مزارع کوچک آن‌هایی هستند که تا ۱۰۰ جریب، متوسط، از ۱۰۰ تا ۱۷۵؛ و بزرگ، ۱۷۵ و بیشتر.

گروه ها تعداد شرکت ها (۰۰۰) افزایش (%)

| | | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | | |
|---------|-------|-------|-------|-------|------|
| | % | | % | | |
| صنعت | کوچک | ۱۸۰ | ۱۴۴ | ۶۶٫۶ | ۲۵٫۰ |
| | متوسط | ۵۷ | ۴۸ | ۲۲٫۲ | ۱۸٫۷ |
| | بزرگ | ۳۱ | ۲۴ | ۱۱٫۲ | ۲۹٫۱ |
| | مجموع | ۲۶۸ | ۲۱۶ | ۱۰۰٫۰ | ۲۴٫۲ |
| کشاورزی | کوچک | ۳۰۶۹۱ | ۳۰۲۹۷ | ۵۷٫۵ | ۱۱٫۹ |
| | متوسط | ۱۰۵۱۶ | ۱۰۴۲۲ | ۲۴٫۸ | ۶٫۶ |
| | بزرگ | ۱۱۵۴ | ۱۰۱۸ | ۱۷٫۷ | ۱۳٫۳ |
| | مجموع | ۶۳۶۱ | ۵۷۳۷ | ۱۰۰٫۰ | ۱۰٫۹ |

یک نواختی تکامل قابل توجه است. هم در صنعت و هم در کشاورزی نسبت مؤسسات متوسط کاهش می‌یابد، زیرا تعداد آن‌ها کندتر از بنگاه‌های کوچک و بزرگ رشد می‌کند. تعداد مؤسسات کوچک نیز با سرعت کمتری نسبت به مؤسسات بزرگ افزایش می‌یابد. چه تغییراتی در قدرت اقتصادی یا نقش اقتصادی انواع بنگاه‌ها وجود دارد؟ برای مؤسسات صنعتی، ما بازده ارزش محصولاتشان و برای بخش کشاورزی، ارزش کل تمام دارایی‌های مزرعه را داریم.

گروه ها ۰۰۰۰۰۰ دلار ۰۰۰۰۰۰ دلار افزایش

| | ۱۹۱۰ | ۱۹۰۰ | | |
|---------|-------|--------|--------|-------|
| | درصد | درصد | | (%) |
| صنعت | کوچک | ۱۱۲۷ | ۹۲۷ | ۶٫۳ |
| | متوسط | ۲۰۵۴۴ | ۲۰۱۲۹ | ۱۴٫۴ |
| | بزرگ | ۱۷۰۰۰ | ۱۱۷۳۷ | ۷۹٫۳ |
| | مجموع | ۲۰۶۶۱ | ۱۴۷۹۳ | ۱۰۰٫۰ |
| کشاورزی | کوچک | ۱۰۰۴۹۹ | ۵۰۷۹۰ | ۲۸٫۴ |
| | متوسط | ۱۱۰۰۸۹ | ۵۰۷۲۱ | ۲۸٫۰ |
| | بزرگ | ۱۹۰۴۰۳ | ۸۰۹۲۹ | ۴۳٫۶ |
| | مجموع | ۴۰۰۹۹۱ | ۲۰۰۴۴۰ | ۱۰۰٫۰ |

بار دیگر یک‌نواختی تکامل قابل توجه است. هم در صنعت و هم در کشاورزی تعداد نسبی بنگاه‌های کوچک و متوسط رو به کاهش است و تنها تعداد نسبی بنگاه‌های بزرگ در حال افزایش. به عبارت دیگر، گذار از تولید در مقیاس کوچک به مقیاس بزرگ هم در صنعت و هم در کشاورزی در حال انجام است.

تفاوت صنعت و کشاورزی در این مورد این است که نسبت مؤسسات کوچک در صنعت تا حدودی بیش از نسبت مؤسسات متوسط افزایش یافته (۲۱/۵+ درصد در مقابل ۱۹/۵+ درصد)، درحالی‌که عکس این قضیه برای کشاورزی صادق است (البته این تفاوت زیاد نیست و نمی‌توان از آن نتیجه کلی گرفت). این واقعیت نشان می‌دهد که چقدر اظهارات کنونی اقتصاددانان بورژوا در رابطه با قانون جایگزینی تولید در مقیاس کوچک توسط تولید در مقیاس بزرگ که بدون قید و شرط برای صنعت تأیید و برای کشاورزی رد می‌شود، نادرست است.

در کشاورزی ایالات متحده، جایگزینی تولید در مقیاس کوچک توسط تولید در مقیاس بزرگ نه تنها در حال انجام است، بلکه با یکنواختی بیشتر از صنعت پیش می‌رود. با در نظر گرفتن این موضوع، نباید فراموش شود که طبقه‌بندی مزارع بر اساس مساحت، فرآیند جایگزینی تولید در مقیاس کوچک توسط تولید مقیاس بزرگ را مستتر می‌سازد و یا آن را کم اهمیت جلوه می‌دهد.

در رابطه با میزان تمرکز، کشاورزی هنوز بسیار عقب‌تر از صنایع است. در صنایع بیش از هشت‌دهم کل تولید در مؤسسات بزرگ متمرکز است که تنها ۱۱ درصد از تعداد کل بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند. نقش بنگاه‌های کوچک ناچیز است: دو سوم کل این مؤسسات تنها ۵/۵ درصد از کل تولید را تشکیل می‌دهند! در مقایسه، کشاورزی هنوز دچار پراکندگی است: مؤسسات کوچک، که ۵۸ درصد از کل تعداد بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، یک‌چهارم ارزش کل دارایی‌های مزارع را تشکیل می‌دهند. درحالی‌که ۱۸ درصد مؤسسات بزرگ کمتر از یک‌دوم (۴۷ درصد) را

تشکیل می‌دهند. تعداد کل بنگاه‌های کشاورزی بیش از ۲۰ برابر بیشتر از تعداد آن‌ها در صنایع است.

این جمع‌بندی تأیید می‌کند: اگر پروسه تکامل و توسعه کشاورزی با صنعت مقایسه شود، سرمایه‌داری در کشاورزی در مرحله‌ای است که بیشتر به مرحله مانوفاکتور شبیه است تا مرحله صنعت ماشینی در مقیاس بزرگ. کار یدی هنوز در کشاورزی غالب است و استفاده از ماشین‌آلات نسبتاً محدود است. اما داده‌های ارائه شده در بالا به هیچ‌وجه عدم امکان اجتماعی شدن تولید کشاورزی را حتی در مرحله کنونی توسعه آن رد نمی‌کند. متصدیان بانک‌ها به طور مستقیم و غیر مستقیم بیش از یک سوم مزارع آمریکا را تحت کنترل خود دارند. با توجه به توسعه مؤسسات و ارتباطات و حمل و نقل در دوران مدرن، بی‌شک می‌توان تولید را ذیل یک برنامه متمرکز و واحد سازماندهی کرد.

۱۶. جمع بندی

سرشماری کشاورزی بین سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ بهترین نوع در مقایسه با سرشماری‌های سایر کشورها و در حوزه اقتصادی است. این آمار، دقیق‌ترین داده‌ها را در مورد میلیون‌ها مزرعه پوشش می‌دهد و امکان نتیجه‌گیری دقیق و مستدل در مورد تکامل سرمایه‌داری در کشاورزی را فراهم می‌کنند. همچنین ایالات متحده بیشترین تنوع روابط و بیشترین طیف از تفاوت‌ها و اشکال کشاورزی سرمایه‌سالار را داراست و از این رو داده‌های آماری منحصر به فردی در این زمینه فراهم می‌کند. ما در این کشور از یک سو مناطقی را می‌یابیم که از مدت‌ها پیش مسکون و صنعتی شده و کشاورزی فشرده‌ای در آن‌جا جریان دارد و از این منظر دقیقاً شبیه به اکثر مناطق اروپای غربی هستند؛ اما از سوی دیگر دارای مناطقی بدوی و با کشت گسترده و پرورش احشام است. از این نظر دقیقاً مانند برخی از مناطق دورافتاده روسیه یا بخش‌هایی از سبیری است. ما همچنین اقسام گوناگونی از مزارع بزرگ و کوچک را می‌یابیم: لاتیفوندیای بزرگ، مزارع جنوب سابقاً برده‌دار، غرب هومستد، شمال سرمایه‌دار مانند ناحیه‌ی میانه ساحل اقیانوس اطلس؛ مزارع کوچک مزارعه‌داران سیاهپوست و مزارع کوچک سرمایه‌سالار که برای بازار شمال صنعتی شیر و سبزیجات و در سواحل اقیانوس آرام میوه تولید می‌کنند. «کارخانه‌های گندم» که نیروی کار و کشاورزان کوچک «مستقل» را استخدام می‌کنند، کسانی که هنوز پر از پندارهای ساده لوحانه درباره‌ی زندگی مبتنی بر «ثمره‌کار خود» هستند. این تنوع قابل توجهی از مناسبات است که هم گذشته و هم آینده، اروپا و روسیه را در بر می‌گیرد. مقایسه‌ی این کشور با روسیه به‌ویژه در رابطه با پیامدهای انتقال

احتمالی، بدون غرامت تمام اراضی به دهقانان (اقدامی مترقی اما بدون شک سرمایه دارانه)، آموزنده است.

ایالات متحده مناسب‌ترین نمونه‌ها را برای مطالعه‌ی فوائد عام توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی و انواع اشکالی که این قوانین به خود می‌گیرند ارائه می‌دهد. مطالعه‌ای از این دست به نتایجی منتهی می‌شود که در گزاره‌های کوتاه زیر خلاصه می‌کنم.

در کشاورزی، در مقایسه با صنعت، کار یدی تا حدود زیادی غالب است. اما ماشین‌آلات به طور پیوسته در حال پیشرفت بوده، تکنیک‌های کشاورزی را بهبود می‌بخشند، مقیاس عملیات را گسترش می‌دهند و آن‌ها را سرمایه‌سالارتر می‌کنند. استخدام نیروی کار، شاخص اصلی مطالعه‌ی سرمایه‌داری در کشاورزی است. گسترش استخدام نیروی کار، مانند استفاده روزافزون از ماشین‌آلات، در تمام نقاط کشور و در هر شاخه‌ای از کشاورزی مشهود است. سرعت رشد تعداد کارگران از رشد جمعیت روستایی و کل جمعیت کشور بیشتر است، برعکس رشد کشاورزان نسبت به جمعیت روستایی کندتر است و در نتیجه تضادهای طبقاتی در روستاها پیوسته حدت می‌یابند.

مقایسه‌ی بازده‌ی سال‌های ۱۹۰۰ و ۱۹۱۰ در رابطه با کل دارایی‌های مزارع ثابت می‌کند که تولید در مقیاس کوچک به تدریج مضمحل شده و با تولید در مقیاس بزرگ جایگزین می‌شود.

با این حال، این پروسه کم‌اهمیت جلوه داده می‌شود، و در سرشماری‌ها وضعیت کشاورزان خرد را نیک جلوه می‌دهند، زیرا آماردانان در آمریکا در سال ۱۹۱۰ (مانند همه‌ی آماردانان در اروپا) خود را به طبقه‌بندی مزارع بر اساس مساحت زمین محدود می‌کنند و هرچه تمرکز و فشردگی کشاورزی سریع‌تر باشد، میزان این کتمان حقیقت بیشتر است.

سرمایه‌داری نه‌تنها از طریق توسعه‌ی مزارع بزرگ در مناطق گسترده (مناطق‌ی که کشاورزی به طور گسترده در آن‌ها جریان دارد)، بل‌که با ایجاد مؤسسات فشرده بر روی قطعات کوچک زمین، با سرعت رشد می‌کند. در نتیجه، تمرکز تولید در مؤسسات بزرگ در واقع بسیار بیشتر است - و اضمحلال تولید در مقیاس کوچک در واقع فراتر و عمیق‌تر از آن چیزی است که داده‌های معمولی درباره‌ی مزارع طبقه‌بندی‌شده بر اساس مساحت نشان می‌دهند. نتایج سرشماری ۱۹۰۰ که با دقت و با جزئیات بیشتر گردآوری شده است، علمی‌تر است و هیچ شک‌ی در این زمینه باقی نمی‌گذارد.

سلب مالکیت کشاورزی در مقیاس کوچک افزایش یافته. در چند دهه‌ی اخیر، نسبت مالکان به کل کشاورزان به طور پیوسته کاهش یافته، و رشد تعداد کشاورزان از افزایش جمعیت عقب مانده است. تعداد مالکان در شمال، که بیشترین حجم محصولات کشاورزی را تولید می‌کند و نه آثار برده‌داری و هومستد گسترده‌ای دارد، به طور مطلق در حال کاهش است. در دهه‌ی گذشته، نسبت پرورش دام کاهش یافته، اما پرورش گاوهای شیری و تولید محصولات لبنی افزایش یافته است. در مجموع، مقایسه داده‌های مربوط به صنعت و کشاورزی برای همان دوره نشان می‌دهد که گرچه دومی به طور غیرقابل مقایسه‌ای عقب‌تر است، اما شباهت قابل توجهی در قوانین تکامل آن‌ها وجود دارد و تولید در مقیاس کوچک به تدریج در هر دو حوزه در حال حذف شدن است.

یادداشت ها

[۱] Written in ۱۹۱۵. In early ۱۹۱۶, Lenin, while in Berne, sent the manuscript to Maxim Gorky for the Parus Publishers, but it did not appear at that time. It was published in Petrograd in ۱۹۱۷ by Zhisn i Znaniye. The material for the book-variants of the plan and statistical extracts from the U.S. Census reports for ۱۹۰۰ and ۱۹۱۰-was published in Lenin Miscellany XIX in ۱۹۳۲. Lenin did not realize his intention of writing the second part of the book, which was to have dealt with Germany.

فصل یک:

[۱] Census Reports. Twelfth Census ۱۹۰۰. Vol. V. Agriculture, Wash. ۱۹۰۲. — Thirteenth Census of the United States, Taken in the Year ۱۹۱۰. Vol. V. Agriculture, Wash. ۱۹۱۳. —Lenin

[۲] The ۱۹۱۰ Census defined farmland as consisting of (۱) improved land, (۲) woodlands and (۳) all other unimproved land. Improved land includes all land regularly tilled or mowed, land pastured and cropped in rotation, land lying fallow, land in gardens, orchards vineyards, and nurseries, and land occupied by farm buildings. —Lenin

[۳] [PLACEHOLDER.]

[۴] [PLACEHOLDER.]

فصل سوم:

[۱] See present edition, Vol. ۳, pp. ۵۸۵-۹۰. —Ed.

فصل ششم:

[۱] See The Agrarian Question and the "Critics of Marx", Vol. ۱۳. —Lenin

فصل هشتم:

[۱] For ۱۹۰۰ we have returns by size groups for the number of high income farms, i.e., farms with a product valued over \$۲۰۰۰. Here are these figures: among farms of less than ۳ acres, the proportion of high-income farms was $\frac{۵}{۲}$ %; ۳ to ۱۰ acres— $\frac{۰}{۶}$ %; ۱۰ to ۲۰ acres— $\frac{۰}{۴}$ %; ۲۰ to ۵۰ acres— $\frac{۰}{۳}$ %; ۵۰ to ۱۰۰— $\frac{۰}{۶}$ %; ۱۰۰ to ۱۷۵— $\frac{۱}{۴}$ %; ۱۷۵ to ۲۶۰— $\frac{۵}{۲}$ %; ۲۶۰ to ۵۰۰— $\frac{۱۲}{۷}$ %; ۵۰۰ to ۱۰۰۰— $\frac{۲۴}{۳}$ %; ۱۰۰۰ and over— $\frac{۳۹}{۵}$ %. We find the proportion of high-income farms in all the under-۲۰-acre groups to be greater than in the ۲۰-to-۵۰-acre group. — Lenin

فصل دهم:

[۱] Excluding produce used as feed. —Lenin

[۲] Less than $\frac{۰}{۱}$ %. —Lenin

[۳] [PLACEHOLDER.]

فصل سیزدهم:

[۱] [PLACEHOLDER].

فصل چهاردهم:

[۱] Interpolations in square brackets (within passages quoted by Lenin) have been introduced by Lenin, unless otherwise indicated. —Ed

فصل پانزدهم:

[۱] The number of wage-earners in agriculture, or rather the growth in their number, is obtained from the following ratio: $\frac{۸۲}{۳}:\frac{۷۰}{۰} = x: \frac{۴}{۰}$, hence $x = \frac{۴۷}{۱}$. — Lenin



ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh